کار

ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
چهارشنبه ۱۱ فروردین ۱۳۷۸ - ۳۱ مارس ۱۹۹۹ - دورهٔ سوم - شماره ۲۰۴
KAR. No. 204 Wednesday 31. Mar 1999

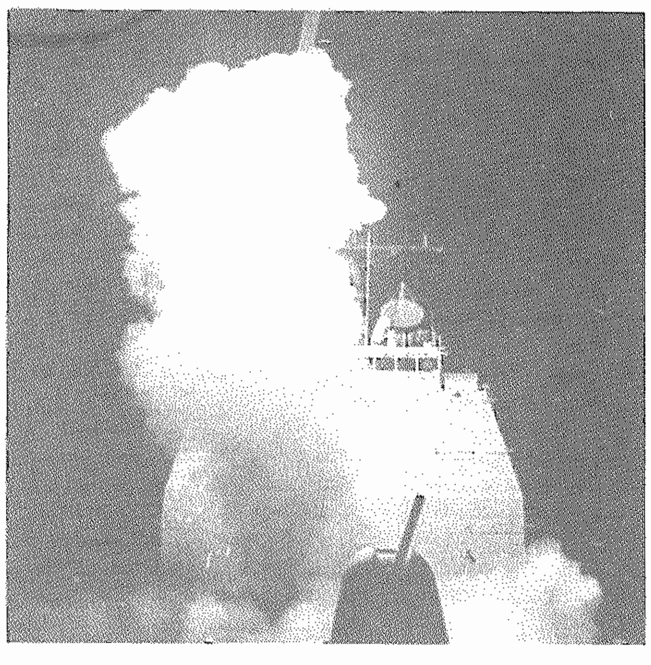
یوگسلاوی، عراق جدید؟
پیرامون انگیزه‌های ناتو در حمله به یوگسلاوی
صفحه ۱۲

نگذاریم قاتلان نویسندگان و
آزادی‌خواهان ایران بدون مجازات بمانند
صفحه ۲

بالکان در آتش و خون

ناتو به یوگسلاوی حمله کرد

● ناتو از دل جنگ سرد بیرون آمده و همواره ادعای دفاعی بودن داشته است، اما اکنون برای نخستین بار به یک کشور در خارج از مرزهای خود حمله کرده است صفحه ۱۲





یزدی صریح‌تر و آشکارتر تهدید می‌کند

رئیس قوه قضائیه خطاب به روزنامه‌نگاران و منتقدین: اگر کسی را گرفتیم، داد و فریادتان بلند نشود

● یزدی: دستگاه‌های حاکمه و ناظره کشور در مواقع لازم وارد عمل می‌شوند.

شیخ محمد یزدی رئیس قوه قضائیه کشور، خطبه‌خوانی در نماز جمعه ششم فروردین ماه تهران را فرصت قرار داد تا به نمایندگی از آن بخش از راستگرایان حکومتی که علیه آزادیخواهان و اصلاح‌طلبان حکومتی شمشیر را از رو بسته‌اند، بار دیگر حربه سرکوب فیزیکی را به رخ مخالفان و منتقدان بکشد.

حرف اصلی یزدی آن بود که «خشونت قلمی از خشونت فیزیکی سخت‌تر است» و چنین خشونتی، اخلال و ستم علیه «مبانی اسلام»، «قانون اساسی» و «رعایت مصالح نظام» است.

او خشمگین از اعتراضاتی که در دوسال گذشته نسبت به خودسری‌های قوه قضائیه و شخص خود وی ابراز شده و کمابیش در مطبوعات منتقد مستقل بازتاب یافته است، گفت: «بدانید! قوه قضائیه در آینده هم هر جا لازم بداند، وارد میدان خواهد شد. نگوئید چرا نگفتند ... اگر کسی را گرفتیم، داد و فریادتان بلند نشود».

یزدی، این بخش از تهدیدهای خود را چنین پایان برد: «آن آزادی که بعضی‌ها خیال می‌کنند هرچه دلشان می‌خواهد بگویند و بنویسند، در این کشور نیست. دستگاه‌های حاکمه و

ادامه در صفحه ۲

هیات نمایندگی زنان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) با شرکت در اجلاس ویژه پارلمان اروپا، خواهان تشدید فشار به حکومت ایران برای پایان دادن به نقض حقوق زنان شد

همان‌گونه که در شماره گذشته «کار» اطلاع دادیم، یک هیات از سوی کمیسیون زنان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در روز هشتم مارس گذشته در اجلاس ویژه پارلمان اروپا به مناسبت روز جهانی زن حضور یافت و ستمی را که بر زنان ایران می‌رود، به گوش نمایندگان اروپا رساند.

به دنبال اعلام سال ۱۹۹۹ به عنوان سال مبارزه علیه خشونت علیه زنان از سوی اتحادیه اروپا، کمیسیون زنان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) با ارسال نامه‌ای خطاب به پارلمان اروپا، موارد متعدد نقض حقوق زنان در ایران را به طور مستند یادآور شد و درخواست کرد که مشکلات زنان ایران نیز در مباحث اجلاس ویژه پارلمان اروپا به مناسبت روز جهانی زن گنجانده شود. در پاسخ به این نامه و پیگیری‌های بعدی، از کمیسیون زنان سازمان دعوت شد در اجلاس روز ۸ مارس

ادامه در صفحه ۲

سرمقاله

سالی تازه با یک دنیا کار!

سال نو در ایران در شرایطی آغاز شده است که کشور ما از سال‌های سیاه خمودی و رکود فاصله گرفته است. پایان دادن به استبداد سیاه ولایت‌فقیهی و استقرار آزادی و دموکراسی در کشور، امروز نه رویایی است که در خلوت‌ها زمزمه شود و نه خواسته‌ای است که به گروه خاصی از پیشروان جامعه محدود گردد. جامعهٔ ما با صدایی که هر دم رساتر می‌شود برچیدن بساط استبداد و استقرار آزادی و دموکراسی را طلب می‌کند و این صدا در سالی که آغاز کرده‌ایم، باز هم رساتر خواهد شد و نیرو و توان بیشتری خواهد گرفت. هر چند تجربه به ما آموخته است پیش‌بینی حوادث به ویژه در کشوری مثل کشور ما که مبارزات سیاسی آن نیز کمتر تابع قاعده خاصی است بسیار دشوار می‌باشد، اما یک نکته را می‌توان از همین آغاز سال مورد تاکید قرار داد، که این حوادث به هر شکل و تحت هر بهانه‌ای روی دهد، مضمونی جز مبارزه میان دموکراسی و استبداد ندارد. برای این که این مبارزه صراحت و شفافیت بیشتری یابد و از چنگال تنگ‌نظری‌ها، محدودیت‌ها و منافع جناح‌ها و افراد و به ویژه مصالح حکومتی بیرون آید، هنوز کار زیاد و راه سختی در پیش است.

فعالیت متحدانه و پیگیرانه سازمان‌ها، احزاب و همهٔ هواداران دموکراسی در راستاهای زیر، به اعتقاد ما می‌تواند جنبش دموکراتیک در ایران را هر چه نیرومندتر ساخته و از قید و بند محدودیت‌ها رها سازد:

۱. در سال گذشته در کشور ما احزاب سیاسی زیادی به وجود آمدند. اما ویژگی تقریبا تمامی این احزاب این بود که وابسته به حکومت بودند و توسط مقامات حکومتی تشکیل شدند. همهٔ جناح‌های حکومت، هنوز نسبت به فعالیت احزاب سیاسی غیر حکومتی در ایران به درجات متفاوت سرسختی نشان می‌دهند، جناح راست سیاست سرکوبگرانهٔ گذشته را دنبال می‌کند و اصلاح‌طلبان ترجیح می‌دهند در حرف این موضوع را مسکوت گذارند و در عمل وجود احزاب دیگر را نادیده بگیرند. اما خواست فعالیت آزادانه احزاب سیاسی در ایران چنان نیرومند شده است که از سوی اقشار مختلف مردم مورد پشتیبانی قرار می‌گیرد و از خواسته گروهی معدود و پیشرو خارج شده است. باید بر این خواسته همچنان پافشاری کرد و این ایده را پیگیرانه در میان مردم و همچنین اصلاح‌طلبان مذهبی تبلیغ کرد که دموکراسی بدون آزادی احزاب واقعی و مخالف، دموکراسی نیست و بدون وجود احزاب سیاسی که رکن رکین جامعهٔ مدنی هستند، سخن گفتن از چنین جامعه‌ای به صورت یک فریب درخواهد آمد.

۲. در زمینهٔ فعالیت‌های مطبوعاتی در کشور، با صحنهٔ متفاوت و بازتری روبرو هستیم. مطبوعات نسبت به گذشته و حتی یک سال پیش از آن بسیار گسترده‌تر و متنوع‌تر شده‌اند و در بخش‌های مهمی، دیوار سانسور و اختناق را شکسته‌اند. آن‌چه در این عرصه

ادامه در صفحه ۲

در یک اقدام بی‌سابقه

جوایز بیست سال داستان نویسی پس از انقلاب به نویسندگان غیرحکومتی داده شد

در مراسم معرفی آثار برگزیده بیست‌سال داستان نویسی پس از انقلاب که در روزهای پایانی سال گذشته برگزار شد، ۲۰ اثر برگزیده داستانی اعلام شد. به گفته مسئول دفتر ادبیات داستانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۵۶ نفر از منتقدان و نویسندگان، این بیست اثر را از میان دو هزار داستان کوتاه، مجموعه داستان و رمان انتخاب کرده‌اند. عطاءالله مهاجرانی وزیر ارشاد و مسجدجامعی جوایز برگزیدگان را اهدا کردند.

در بخش مجموعه داستان منیرو روانی‌پور، فیروز زنوزی جلالی، علی موذنی، فرخنده آقایی علی‌اصغر شیرزادی، زویا پیرزاد و شهریار مندنی‌پور دیپلم افتخار گرفتند. در این بخش به سیمین دانشور برای مجموعه داستان «به کی سلام کنم» لوح زرین و دیپلم افتخار اهدا شد.

در بخش رمان به ابراهیم حسن‌بیگی، احمد دهقان، فتانه حاج سید جوادی، انیسه شاه‌حسینی دیپلم افتخار داده شد. لوح زرین و دیپلم افتخار در عرصه رمان به زنده‌یاد غزاله علی‌زاده برای داستان «خانه ادریسی‌ها»، جعفر مدرس صادقی برای رمان «گاو خونی»، نادر ابراهیمی برای داستان «آتش بدون دود» و مهدی شجاعی تعلق گرفت. هیات داوران لوح زرین مجموعه آثار را به امین فقیری و محمود دولت‌آبادی اهدا کرد. به نوشته روزنامه «زن» نام احمد محمود هم به خاطر رمان «مدار صفر درجه» در میان برندگان بوده است، اما در آخرین روزها بنا به مصالحی حذف شده است.

به نوشته این روزنامه گویا این «تعدیل» همراه با حذف و اضافه کردن دو سه نام دیگر نیز بوده است. به نوشته «زن» از بعضی برندگان خواسته شده بود که متن کوتاهی را نیز برای قرائت در هنگام دریافت جایزه تهیه کنند. اما فقط پیام سیمین دانشور خوانده شد.

عوامل ارتجاع حملات شدیدی را به اعطای جایزه به نویسندگان غیرحکومتی و آزادی‌خواه کشور آغاز کردند که هنوز هم ادامه دارد. ده‌ها طومار به امضای «نویسندگان اسلامی» به دفاتر روزنامه‌های حزب‌الله ارسال شده که در آن‌ها به این تصمیم اعتراض شده است. کیهان، رسالت و جمهوری اسلامی به این حملات تبلیغی و طومار نویسی‌ها

ادامه در صفحه ۳

در این شماره

یک فاجعه دیگر در ایام نوروز

۳۰ کودک در راه بازگشت از مسابقه قرائت قرآن، در حادثه رانندگی جان باختند

در نخستین روزهای سال نو، فاجعه‌ای هولناک شهر دزفول و همه ایران را در ماتم فرو برد. مسئولین سپاه پاسداران دزفول روز دوم فروردین را به عزای عمومی مردم تبدیل کردند. نهادهای مذهبی وابسته به حکومت در این روز با گردآوردن ده‌ها کودک دبستانی، اقدام به برگزاری مسابقات قرائت قرآن در مسجدی واقع در حومه شهر دزفول کردند. مسئولین سپاه پس از پایان این مراسم، بیش از ۶۰ کودک را بدون رعایت کوچک‌ترین مسایل ایمنی سوار بر یک دستگاه کامیون کمپرسی شن‌کشی کرده و عازم شهر نمودند. در بین راه کامیون از کنترل راننده خارج شده به کوه اثابت نموده و به قعر دره سقوط کرد. در این فاجعه بیش از سی

ادامه در صفحه ۴

پیام تسلیت شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به مناسبت فاجعه مرگ کودکان در دزفول

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) با بهت و اندوه بسیار از خبر مرگ فاجعه‌بار سی کودک خردسال در دومین روز سال جدید مطلع شد. مرگ هولناک این کودکان بیگناه زمانی غیرقابل‌تحمل‌تر می‌شود که بی‌مسئولیتی آشکار مسئولان محلی سپاه را در این فاجعه درنظر آوریم.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) با همه خانواده‌هایی که فرزندان خود را در این حادثه تلخ از دست دادند، با مردم شریف شهر دزفول و همه مردم ایران در این فاجعه بزرگ عمیقا همدرد هستند و مصرانه خواهان رسیدگی به این حادثه و مجازات کسانی می‌باشند که با بی‌مسئولیتی خود این فاجعه را آفریدند!

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
سوم فروردین ماه ۱۳۷۸

یادداشت

نگذاریم قاتلان نویسندگان و آزادی‌خواهان ایران بدون مجازات بمانند

چند ماه از قتل پروانه اسکندری و داریوش فروهر، مجید شریف، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده و ناپدید شدن پیروز دوانی گذشت. مردم ایران نه تنها به هنگام انجام این جنایات، امروز نیز به طور یک‌پارچه‌ای خواهان مجازات قاتلین و معرفی و تلاشی شبکه‌های ترور و رهبران پشت‌پرده این قتل‌ها هستند. اما بعد از آن‌که وزارت اطلاعات رژیم زیر فشار مردم و پی‌گیری اصلاح‌طلبان مذهبی مجبور به اعتراف به شرکت در قتل‌ها شد، هیچ اقدام دیگری صورت نگرفته است و به نظر می‌رسد آب سردی بر دوش آنان که وعده پیگیری این فاجعه را می‌دادند، ریخته شده است.

اکنون این سوال با قوت بیشتری مطرح است که اگر اطلاعیه وزارت اطلاعات و قول و قرارهایی که از سوی آقای رییس‌جمهور برای پیگیری این جنایات داده شد، برای آرام کردن جامعه نبوده است، چرا این پیگیری‌ها صورت نمی‌گیرد؟

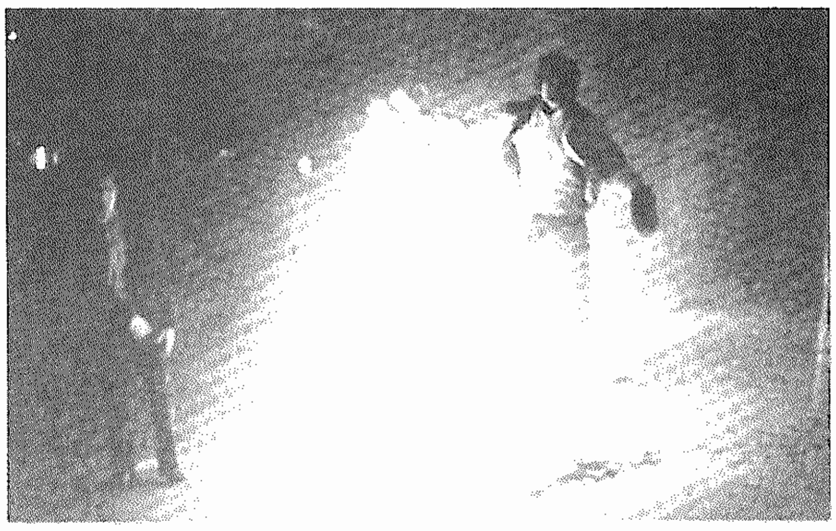
ما از آقای خاتمی به عنوان رییس‌جمهور کشور و کسی که مسئولیت جان و امنیت شهروندان ایران را برعهده دارد و به عنوان کسی که قول رسیدگی تا به آخر به این جنایات تکان‌دهنده را داده است، می‌پرسیم پس نتیجه آن وعده‌ها و عمل به مسئولیت‌ها چه شد و مردم تا کی باید صبر کنند تا اطلاعات، ذره ذره در اختیار آن‌ها گذاشته شود و بعد نیز تکذیب شود؟

ما کماکان بر این پافشاری می‌کنیم که مسئولیت معرفی مردم به قاتلان و مجازات آنان به عهده دولت آقای خاتمی است. ما بر این نکته نیز واقفیم که جناح راست حکومت که رهبران و سازمان‌دهندگان این قتل‌ها در آن نشسته‌اند، با همه قوا، از تهدید رییس‌جمهور به استیضاح گرفته تا هشدار دادن به او در جهت به خطر افتادن «کل منافع نظام»، می‌کوشد مانع معرفی و مجازات قاتلان و سازمان‌دهندگان قتل‌ها گردد. اما ما این را نیز مسئولیت رییس‌جمهور می‌شناسیم که با آشکار کردن و آشکار گفتن حقایق به مردم، راه را برای غلبه بر این مقاومت‌ها و تهدیدها هموار کند.

سکوت و یا همراهی با خون‌ریزان در زمانی که آگاهی‌های کافی نیز در مورد قاتلان و شبکه‌های ترور وجود دارد، با هر منطقی نوعی مشارکت در جنایت است. اگر رییس‌جمهور می‌خواهد مسئولیت خود را فراموش کند و وعده‌هایی را که داده است از یاد ببرد، اما مردم ایران و آزادی‌خواهان کشور هرگز از این قتل‌ها نخواهند گذشت. ▣

ایران در شب چهارشنبه سوری دریایی از آتش بود

ایران در شب چهارشنبه سوری، اقیانوسی از آتش بود. مردم در شهرها و روستاها تا پاسی از شب گُله به گُله در خیابان‌ها و کوچه‌ها و پشت‌بام‌ها به دور شعله‌های آتش جمع شده بودند. چهارشنبه، لحظه‌ای که خورشید رفت و تاریکی سایه انداخت، مردم شعله‌های آتش را برافروختند. انفجار ترقه‌ها و گلوله‌های دستی در دل شب، پژواک مهیبی داشت. امسال بعد از ۲۰ سال، دولت با صدور اطلاعیه‌ای رسما برگزاری مراسم چهارشنبه‌سوری را تایید کرده بود و جوانان مثل سال‌های گذشته نیازی به تعقیب و گریز با ماموران انتظامی و پاسداران نداشتند. لحظه به لحظه که دل آسمان زلال‌تر و شفاف‌تر شد و تاریکی رنگ باخت، مردم به خانه‌ها بازگشتند. اما آن‌چه در خیابان‌ها بر جای ماند، بی‌شباهت به میدان جنگ نبود. همه جا خاکستر آتشی بود که مردم شب چهارشنبه سوری برای غلبه بر اهریمن تاریکی برافروخته بودند. امسال بر سر برپایی مراسم چهارشنبه سوری دو جناح حکومت با هم درگیر شدند.



زردی من از تو، سرخی تو از من!

دولت با مردم همراه شد، اما جناح خامنه‌ای در نکوهش چهارشنبه سوری و غیراسلامی بودن آن سخن گفت. خامنه‌ای در سخنان نوروزی خود، چهارشنبه سوری را تقبیح کرد، تخت‌جمشید را که در آن‌جا مراسم ویژه‌ای برگزار شده بود، نشانه طاغوت خواند.

جنتی نیز سخنان مشابهی در خطبه‌های نماز جمعه ایراد کرد. علیرغم این اما، تخت جمشید و حافظیه شیراز، نوروز امسال میعادگاه هزاران ایرانی بود.

در آستانه نوروز قیمت کالاها باز هم گرانتر شدند. مردم در بازارها در گشت‌و گذار بودند، اما کمتر کسی جرات خرید داشت. میلیون‌ها کودک و نوجوانان در شب نوروز با رویای لباس نو، سر بر بالین گذاشتند، اما تنگ‌دستی هم نوروز را از آن‌ها نگرفت. مردم به تجربه دریافته‌اند که باشاد زیستن مخالفان نوروز را به زانو می‌آورند. ▣

رئیس قوه قضائیه خطاب به روزنامه‌نگاران و منتقدین...

ادامه از صفحه اول

ناظره کشور در این زمینه نظارت می‌کنند و در مواقع لازم نیز وارد عمل می‌شوند».

تهدیدهای یزدی علیه مطبوعات و نویسندگان آزادیخواه در شرایطی صورت می‌گیرد که نیروی آزادیخواهی و آزادی گویی در کشور هرچه بیشتر نیرو می‌گیرد و به برآمدهای تازه‌ای منجر می‌شود و از سوی دیگر یزدی و شرکای او در قدرت، همچنان بسیاری از اهرم‌های قدرت را در دست دارند و برای حفظ موقعیت خود سرکوب‌های دیگری را تدارک می‌بینند.

شیخ محمد یزدی، در سخنان خود اصلاح‌طلبان حکومتی را آشکارا تهدید کرد و آنها را مسئول وضع کنونی دانست. او گفت نه وزیر ارشاد و نه معاونان او اسلام شناس نیستند و لذا «صلاحیت تشخیص اخلال به مبانی اسلام را ندارند» و اضافه کرد «اسلام شناس حوزه‌های علمیه هستند» و به «امام» اشاره کرد که اسلام شناس واقعی او بود که :«فریادش بلند شد... حکم قصاص را به اجرا گذاشت... و حکم بر قتل نویسنده (سلمان رشدی) را داد».

یزدی، تهدیدوار از رئیس جمهور پرسید که چرا به‌وظیفه خود در اجرای قانون اساسی عمل نمی‌کند و آنگاه پای «خانواده شهدا و رزمندگان» را پیش کشید که نمی‌توانند ستم علیه قانون اساسی را تحمل کنند.

رمز صراحت بیش از پیش در اعتراض‌های شیخ محمد یزدی به اصلاح‌طلبان را باید در تحولات ماههای گذشته جستجو کرد. شکست و رسوایی بزرگ راستگرایان حکومتی در جریان قتل دگراندیش‌ها و نویسندگان از یکسو و فضاحت و ناکامی بزرگ آنان در انتخابات شوراهای شهر و روستا بویژه در شهر مهم تهران از سوی دیگر، آنها را به‌شدت سراسیمه کرده و قطعاً بخشی از آنها را به این نتیجه رسانده است که زمان مدام به زیان آنها سیر می‌کند و چاره کار، تداوم سرکوب و تشدید سرکوب است.

سخنان حاکم دادگاه بلخ در جمهوری اسلامی را تا آنجا که به موقعیت کنونی شیخ رسوای در حال بازنشستگی بر می‌گردد البته می‌توان یاوه‌گویی تلقی کرد و انتقام‌گیری، اما از آنجا که نیرویی در جمهوری اسلامی وجود دارد که فکر و برنامه‌اش سرکوب آزادیخواهان و حتی اصلاح‌طلبان حکومتی و اعمال خشونت‌های باز هم بیشتر علیه منتقدان و مخالفان استبداد فقاهتی است، حرفهای شیخ محمد یزدی را باید گلوله‌های زهرآگینی تلقی کرد که هر آن می‌تواند قلب مبارزان دموکراسی، آزادی‌خواهی و جامعه مدنی را نشانه بگیرد. باید نسبت به این گونه سخنان با حساسیت روبرو شد و مبارزه برای خاموش کردن این صداها را افزایش داد. ▣

سالی تازه با یک دنیا کار!

ادامه از صفحه اول

فراهم آمده، مورد هجوم دائم استبداد و دشمنان آزادی است. باید با همهٔ قوا از آزادی نسبی مطبوعات دفاع و حمایت کرد، اما از این نکته نباید غافل بود که آزادی مطبوعات نیز هنوز اساسا شامل وابستگان حکومت است و هیچ روزنامه مستقلی که موسسین و گردانندگان آن از یکی از جناح‌های حکومت و مراکز قدرت نباشند، در ایران اجازه انتشار نیافته است. انتشار مطبوعات آزاد و غیرحکومتی که با مبارزه نویسندگان و روشنفکران ایران نیز پیوند نزدیکی دارد و جزو لاینفک مبارزه برای آزادی بیان در ایران است، موضوع دیگری است که مبارزه برای آن در سال جاری دامنهٔ بیشتری خواهد گرفت و باید به سهم خود آن را به خواست بخش‌های هرچه وسیعتری از مردم تبدیل کرد.

۳. واقعیت تلخ این است که خرابی غیرقابل‌تحمل زندگی مردم، جایی در مبارزه سیاسی بخش عمده اصلاح‌طلبان مذهبی در کشور ندارد و بی‌توجهی به وخامت اوضاع اقتصادی، وضعیت خطرناکی را پدید آورده است که یکی از نتایج آن، سوءاستفادهٔ دشمنان آزادی از این وضعیت و دلسوزی ظاهری آنان برای مردمی است که زیر فشارهای اقتصادی هر روز بیشتر کمر خم می‌کنند. این خطر واقعی است که این فریبکاران به نام عدالت، توده‌های فقرزده را علیه اصلاحات و علیه آزادی برانگیزند. نه فقط این خطر، که وظیفهٔ همیشگی نیروهای دموکرات و به ویژه نیروهای چپ ایجاب می‌کند از خواست‌ها و مبارزات توده‌های مردم جهت مطالبات فوری و اقتصادی خود حمایت همه‌جانبه‌تری به عمل آورند و کوشش برای کمک به این مبارزات و سازماندهی آن در جهت صحیح را با جدیت بیشتری دنبال کنند. حلقه اصلی در این زمینه فعالیت برای ایجاد تشکل‌های واقعی مردم جهت دفاع از حقوق صنفی و معیشتی آنان است. شوراهای شهر و روستا، اگر در جهت استقلال از حکومت و دفاع از منافع انتخاب کنندگان خود پیش بروند، می‌توانند ابزار مناسبی در این جهت باشند، اما این شوراها به دلیل وظایف و خصلت‌ها و ترکیب خود، نمی‌توانند جانشین سندیکاها، اتحادیه‌ها و سایر تشکل‌های کارگری و توده‌ای باشند. فضای بازتری که اکنون در جامعهٔ ما به وجود آمده است، ایجاد تشکل‌های صنفی اقشار مختلف مردم را با ضرورت بازهم بیشتری به یکی از موضوعات مهم مبارزه توده‌ای تبدیل کرده و خواهد کرد و وظیفهٔ سنگین یاری به این مبارزات به ویژه بر دوش نیروهای چپ کشور قرار دارد.

۴. رسوا شدن وزارت اطلاعات در قتل نویسندگان و آزادی‌خواهان کشور، حریم ارگان‌های امنیتی و اطلاعاتی رژیم را شکست. قتل داریوش و پروانه فروهر، محمد مختاری و محمدجفر پوینده، هر چند برای مردم و کشور ما فاجعه بود، اما برای اولین بار وزارت اطلاعات رژیم را در معرض خشم و کینه و نفرت عمومی مردم ایران قرار داد. از آن زمان پایان دادن به خودسری‌ها و جنایات وزارت اطلاعات، به فهرست خواست‌های مردم و نیروهای پیشرو آنان در داخل کشور اضافه شده است. نباید اجازه داد که احساسات عمومی جریحه‌دار شده مردم را گذشت زمان و نقشه‌های جنایتکاران برای فراموشی جنایات التیام بخشد. دفاع از امنیت و جان دگراندیشان و روشنفکران و آزادی بدون قید و شرط زندانیان سیاسی با مبارزه‌ای که در این جهت گسترش می‌یابد و باید با همهٔ امکانات بر گستردگی آن افزود، پیوند تنگاتنگ دارد.

۵. پیشرفت مبارزات دموکراتیک در کشور، به عیان نشان داده است قانون اساسی جمهوری اسلامی نه ظرفیت آن را دارد که به این مبارزات خصلت قانونی ببخشد و نه کمکی به کسانی است که درصدد اصلاحات واقعی و دگرگونی‌های بنیادین دموکراتیک در ایران هستند. تغییرات دموکراتیک در قانون اساسی موضوعی است که سطح فعلی مبارزه در کشور آن را ضروری و ناگزیر ساخته است. تغییر قانون اساسی را باید در دستور یک مبارزه جدی قرار داد. مضمون این تغییرات حذف آن ساختارهایی خواهد بود که جنبهٔ غیرانتخابی دارند و تجسم حکومت استبداد دینی در ایران هستند. حذف مقام ولایت‌فقیه و کلیه اختیارات آن و همهٔ نهادها و ارگان‌هایی که با آن ارتباط می‌یابند نظیر شورای نگهبان و همچنین برچیدن کلیهٔ نهادهایی که با استفاده از اختیارات مستبدانه ولی‌فقیه ایجاد شده‌اند، نظیر شورای تشخیص مصلحت و دادگاه ویژه روحانیت از جمله تغییراتی است که بدون انجام آن‌ها، قانون اساسی فعلی همچنان ارتجاعی خواهد ماند.

سمت اصلی همه این تلاش‌ها و کوشش‌ها که برشمردیم، متوجه پایان دادن به حکومت ولایت‌فقیه و استبداد فردی است. برچیدن ولایت‌فقیه، خواست اساسی و عمده جنبش ما و بزرگ‌ترین گام در جهت ایجاد جامعهٔ مدنی و جدا ساختن دین و حکومت از یکدیگر است. هر مبارزه‌ای، به همان نسبت که در خدمت این کار سترگ قرار گیرد، باید مورد تایید و پشتیبانی جنبش دموکراتیک کشور قرار گیرد.

برای پیشرفت در این زمینه‌ها، دنیایی کار در پیش است! ▣

هیات نمایندگی زنان سازمان...

ادامه از صفحه اول

پارلمان اروپا در استراسبورگ حضور یابند. هیات نمایندگی زنان سازمان در روز ۸ مارس در مقر پارلمان اروپا حضور یافت و در ملاقات با خانم هایدی هوتالا رئیس کمیسیون زنان پارلمان اروپا، ضمن بیان مشکلات زنان ایران، از وی خواست نقض حقوق زنان ایران را در اجلاس ویژه ۸ مارس و بحث‌های پارلمان اروپا بگنجاند و از پارلمان اروپا بخواهد برای تغییر این قوانین به دولت ایران فشار آورد. رئیس کمیسیون زنان پارلمان اروپا در این ملاقات متعهد شد مشکلات زنان ایران را در اجلاس آن روز طرح کند و به طرح این مشکلات در مراکز بین‌المللی کمک کند.

هیات نمایندگی زنان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) پیش از آغاز کار اجلاس پارلمان، به نشست فراکسیون سبزهای پارلمان اروپا دعوت شدند و در آن‌جا نیز مشکلات زنان ایران و همچنین «ده خواست مبرم زنان ایران» که به تصویب کنگره پنجم سازمان رسیده است را به اطلاع نمایندگان احزاب سبز رساندند.

هیات نمایندگی زنان سازمان در اجلاس پارلمان اروپا که در راس ساعت ۵ بعداز ظهر تشکیل شد، حضور یافت. رئیس کمیسیون زنان پارلمان اروپا، در قسمتی از سخنرانی خود از جمله گفت: «خشونت علیه زنان به اشکال مختلف اعمال می‌شود. به عنوان مثال امروز نامه‌ای به دست من رسید که حکایت از مشکلات فراوان زنان ایران می‌کند و مهم‌تر این که سنگسار در ایران همچنان ادامه دارد. من از رئیس پارلمان اروپا تقاضا می‌کنم که در وقت مناسب و به طور همه‌جانبه این موضوع را مورد بحث و بررسی قرار دهد.»

رئیس کمیسیون زنان پارلمان اروپا، در پایان اجلاس ۸ مارس بار دیگر به هیات نمایندگی زنان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) اطمینان داد که مسایل زنان ایران را در آتیه نزدیک در پارلمان اروپا به طور همه جانبه‌ای طرح کند.

واکنش‌ها

شرکت هیات نمایندگی زنان سازمان در اجلاس ویژه پارلمان اروپا، در بسیاری از رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور انعکاس یافت. رادیوهای بی.بی.سی، آلمان، آمریکا و رادیو پژواک در سوئد، در مصاحبه با رفیق عفت ماهباز مسئول کمیسیون زنان سازمان، نتایج فعالیت‌های زنان سازمان را در سطح گسترده‌ای منتشر کردند.

در ایران، روزنامهٔ «زن» بدون اشاره به سازمان فدائیان خلق از شرکت گروهی از «فعالان ایرانی طرف‌دار حقوق زن در محل پارلمان اروپا» خبر داد. این روزنامه پیش از این در خبر دیگری به تاریخ ۱۸ اسفند پیرامون این موضوع نوشت: «از جمله ابتکارهای زنان ایرانی، ارسال نامه، مذاکره با اتحادیه اروپا در بروکسل و پارلمان اروپا در شهر استراسبورگ است. به موجب این فعالیت‌ها قرار است هیاتی از بانوان ایرانی در پارلمان اروپا حضور یابند و ضمن دادن نامه به مسئولان پارلمانی، در مورد وضع زنان در ایران به بحث و گفتگو بپردازند. حضور زنان ایرانی در عرصه‌های فعالیت‌های اجتماعی زنان، یکی از شاخصه‌های تاریخ معاصر ایران است.» ▣

فروزان‌ترباد آتش چهارشنبه‌سوری!

آخرین چهارشنبه سال ۱۳۷۷، آخرین شکست پاسداران نوحه، زاری، عبوسی، خاموشی و سردی در سال گذشته بود. چهارشنبه‌سوری پارسال، آتش‌ها پر هیمه‌تر و شعله‌ها بلندتر از هر سال دیگر بود. جوانانی که ۲ خرداد را آفریدند، زنانی که سر به ایستادگی بلند کرده‌اند و همه مردمی که دیگر نمی‌خواهند تاریخ جاری‌شان تنها بدست یک جماعت کهنه‌پرست شادی‌ستیز رقم بخورد، در شامگاه چهارشنبه‌سوری، با هلهله و شادی پرچم ملی خود را بسیار ساده و در عین حال بسیار داهیانه در هر کوی و برزن برافراشتند.

دیرزمانی از آن زمان نگذشته است که آقای خمینی نوروز را جشن غیراسلامی اعلام داشت، و همگان بیاد دارند که همو خیلی زود وادار به عقب‌نشینی شد و با تراشیدن توجیه شرعی و تفسیر اسلامی برای روز نخست بهار، برگزاری جشن نوروز در سایه حکومت اسلامی را ابتدا مباح و آنگاه واجب شمرد! اما داستان چهارشنبه‌سوری، البته داستانی جدا و مبارزه‌ای سنگین در پی خود دارد.

حکومت اسلامی، چهارشنبه‌سوری را نشانه آئین زردشتی - دین باستانی ایرانیان - و «مجوس بازی» می‌دانست و امروز هم همه آنانکه می‌خواهند جمهوری اسلامی را در همان چهره و مواضع نخستین آن حفظ کنند، چهارشنبه‌سوری را جشنی اگر نه ضد اسلامی، دستکم غیر اسلامی می‌خوانند. اما امسال، بخشی از حکومتگران نیز حق شادی مردم در چهارشنبه‌سوری را پذیرفتند و خود نیز تا اندازه‌ای در این شادی شریک شدند.

چهارشنبه‌سوری امسال به یک جشن ملی تمام‌عیار تبدیل شد و هم از اینرو، چهره نمادین سیاسی به خود گرفت. چالش مردمی که می‌خواهند با برپاکردن آتشی از سرمای زمستان جدا شوند و زیر نور این آتش با سیاهی شب‌های دراز چله وداع کنند، با جماعتی که هر گلخند بر لب مردم را دهن‌کجی به مقدسات عبوس خود می‌فهمند، نشانه‌ای از چالشی بزرگ است که در پهنه و درازای جامعه ما جریان دارد. آزاد بودن در جشن و پایکوبی و در آواز و رقص، رها بودن از غل و زنجیری که دین حکومتی از طریق حکومت دینی خواسته است بر پیکره و جان آنها بیفکند، جزئی از خواست بزرگ مردم ایران است: آزادی.

بازگشت هرچه پرشورتر به سنت‌های نیک ملی، همانا گسست هرچه قاطع‌تر مردم از سنت‌های ارتجاعی است که حکومت فقها می‌خواسته و می‌خواهد بر گرده آنان بنشاند! اهمیت جشن عظیم چهارشنبه سوری امسال در همین‌جاست. ▣

شکست ادبیات دولتی و ایدئولوژیک پیروزی نویسندگان و هنرمندان دگراندیش

در ماه‌های آخر سال گذشته دو رویداد در حوزه کار نویسندگان کشور اتفاق افتاد که به جهات مختلف و به ویژه به لحاظ سیاسی قابل تاکیدند. نخسیتن رویداد به کانون نویسندگان مربوط می‌شود. کانون بعد از کشتار دو تن از مسئولین اصلی آن، زنده‌یادان مختاری و پوینده، نخستین اجلاس خود را به طور رسمی تشکیل داد و هیات دبیران خود را برگزید. دومین رویداد به تقدیر از تعدادی از نویسندگان کشور برمی‌گردد. وزارت ارشاد آثار برتر داستانی ۲۰ سال بعداز انقلاب را اعلام کرد و آثاری که مورد تقدیر قرار گرفت و دیپلم افتخار دریافت کرد اکثرا متعلق به نویسندگان دگراندیش و مستقل بودند.

آن چه در این تصمیم برجستگی دارد، برخورد حکومت‌گران با نویسندگان و هنرمندان دگراندیش است. حکومت اسلامی در بیست سال گذشته بسیار کوشید نویسندگان و هنرمندان غیروابسته به حکومت را منزوی و گوشه‌نشین کند. ماموران حکومت به اشکال مختلف کوشیدند مانع انتشار آثار نویسندگان مستقل ایرانی شوند، زنجیر سانسور را به پای آن‌ها بستند، کتاب‌فروشی‌ها را به خاطر فروش آثارشان به آتش کشیدند، برای آن‌ها پرونده‌سازی کردند و خونشان را مباح اعلام کردند. وزارت اطلاعات در همکاری با وزارت ارشاد و صدا و سیما، برنامه «هویت» را علیه نویسندگان و مبارزان سیاسی تهیه کرد. بیشک لیست این اقدامات سیاه و جنایت‌کارانه چنان بلند است، که حتی اشاره فهرست‌وار به همه آن‌ها نیز امکان‌پذیر نیست. فجیع‌ترین جنایت در این پرونده سیاه، کشتار زنده‌یادان محمد مختاری و محمد جعفر پوینده بود.

در کنار سرکوب مداوم نویسندگان، تمام امکانات دولتی به کار گرفته شد که نسلی از نویسندگان و هنرمندان اسلامی پرورش یابد تا «آثار اسلامی» خلق کند و عرصه ادبیات و هنر را به سلطه مبلغین جنگ و مدافعین ایدئولوژی دینی دربیاورد. حکومت برای رسیدن به این هدف بودجه عظیمی صرف کرد، نهادها و ارگان‌های متعددی تشکیل داد، نشریه به راه انداخت. رادیو و تلویزیون، سالن‌های نمایش، سینماهای کشور و مطبوعات تماما در اختیار این «هنرمندان سفارشی» قرار گرفت. اما در این زمینه نیز آن‌چه به جای ماند، شکست بود. از بین نسلی که با سفارش و حمایت حکومت پرورش یافت نه نویسنده و هنرمند برجسته‌ای سر بیرون آورد و نه اثر ادبی و هنری ماندگاری خلق شد. تلاش برای ایجاد «ادبیات دولتی» یک بار دیگر شکست خورد.

پذیرش موجودیت و فعالیت کانون نویسندگان ایران و اعطای جایزه بهترین‌های بیست سال دوران انقلاب اسلامی به نویسندگان دگراندیش، نشانه بارز این شکست و پیروزی تلاش‌ها و مبارزات نویسندگان و هنرمندان دگراندیشی است که تن به ادبیات دولتی و ایدئولوژیک و سانسور و ستایش جنگ و اختناق ندادند. بر اثر این پایداری بود که دولت امروز جایگاه رفیع نویسندگان و هنرمندان دگراندیش را پذیرفته است.

از این نکته نیز نمی‌توان غافل بود، که تغییر سیاست‌ها و افکار در اصلاح‌طلبان مذهبی در این سمت‌گیری جدید دولت نقش داشته است. به اعتقاد ما اعطای جایزه دولتی به نویسندگان دگراندیش قبل از این که حاوی ارزشی ادبی باشد، ناشی از یک سمت‌گیری سیاسی است و همین سمت‌گیری سیاسی است که دارای اهمیت است. پذیرش موجودیت، فعالیت و تشکل مستقل نویسندگان آزادی‌خواه کشور از سوی دولت، اقدام مثبتی است که به ویژه تداوم آن دارای اهمیت است. اما این خیال باطلی است که اعتبار نویسندگان ایران را بتوان پشتوانه کسب اعتبار برای قدرت ساخت. افکاری که هم‌اکنون از سوی برخی محافل وابسته به اصلاح‌طلبان در جهت «آشتی نویسندگان و دولت» تبلیغ می‌شود، واقعی نیست. نویسندگان آزادی‌خواه ایران اعتبار خود را از استقلال و موضع انتقادی خود گرفته‌اند و نه جای تردید و نه جای نگرانی است که از این اعتبار و استقلال همچنان پاسداری خواهند کرد.

قیمت نفت در بازارهای جهانی افزایش یافت

• ایران میلیون‌ها بشکه نفت را با قیمت نازل پیش‌فروش کرده است

از روز دوشنبه گذشته به دنبال توافق اعضای اوپک با کاهش عرضه نفت در بازارهای جهانی، بهای نفت روند صعودی گرفته و قیمت هر بشکه نفت «برنت» دریای شمال برای تحویل در ماه آوریل از مرز ۱۴/۵ دلار گذشته است. هر بشکه نفت «برنت» که از نوع متوسط است در آغاز ماه مارس در بازارهای نفتی جهان ۹ دلار معامله می‌شد و قیمت یک بشکه «نفت سنگین» ایران زیر ۸ دلار بود.

بر اساس توافق اخیر اعضای اوپک، قرار است از هفته جاری کشورهای عضو این سازمان روزانه ۱/۷ میلیون بشکه نفت از مجموع تولید خود بکاهند. سهم ایران از این رقم ۲۶۵ هزار و عربستان سعودی ۵۵۰ هزار بشکه می‌باشد. کشورهای روسیه، مکزیک، عمان و نروژ که بخشی از نیازهای بازار جهانی نفت را تامین می‌کنند، اگرچه عضو اوپک نیستند، اما اعلام کرده‌اند در پشتیبانی از اقدامات اوپک برای جلوگیری از سقوط بهای نفت روزانه ۴۰۰ هزار بشکه نفت کمتر تولید خواهند کرد.

در تحول بهای نفت در بازارهای جهانی که پیامد تصمیم اوپک و حمایت کشورهای تولید کننده نفت غیر عضو این سازمان می‌باشد، ایران و عربستان سعودی نقش عمده‌ای داشتند. پایین آمدن شدید بهای نفت و بحران مالی در هر دو کشور که بزرگ‌ترین تولید کنندگان عضو اوپک هستند، باعث شد آنان در شرایط کنونی خصومت‌های پیشین را نادیده بگیرند، مناسبات سیاسی‌اشان را بهبود بخشند و برای جلوگیری از سقوط بهای نفت و پایان دادن به مسابقه حراج نفت در بازارهای جهانی، مشترک و هماهنگ عمل کنند. اقدام خاتمی در اعزام عبدالله نوری به عربستان سعودی در ماه گذشته با همین هدف انجام شد. در سفر نوری به عربستان گفتگوهای سیاسی انجام گرفت و زمینه همکاری دو کشور در اوپک فراهم شد. وزرای نفت ایران و عربستان دو هفته پیش از برگزاری اجلاس وین توافق کردند برای از بین بردن مازاد نفت در جهان و تقویت قیمت‌ها همکاری کنند.

در ایران صحبت از این است جمهوری اسلامی برای تامین ارز جهت بازپرداخت بهره بدهی‌های خارجی، نفت را با قیمت نازل پیش‌فروش کرده و قبل از این که ایران بتواند از افزایش قیمت‌ها بهره‌مند شود، دوباره موج سقوط بهای نفت از راه خواهد رسید.

دولت تلاش می‌کند موضوع پیش‌فروش کردن نفت را ناچیز نشان دهد، اما از آن جا که مردم از میزان نفت پیش‌فروش شده و قیمت آن بی‌خبرند، اعتمادی به گزارش‌های رسمی ندارند.

بی‌اعتمادی مردم گرهی نیست که دولت به آسانی و با انجام چند مصاحبه و سخنرانی آن را باز کند. مردم می‌خواهند به آن‌ها گزارش واقعی از سیاست‌ها و اقداماتی که دولت انجام داده است داده شود تا معلوم شود آیا کشور ما خواهد توانست از افزایش بهای نفت در بازارهای جهانی بهره‌ای ببرد یا خیر؟

بهاران خجسته باد!



در ایام نوروز، بسیاری از همکاران، خوانندگان و رفقای سازمان، با ارسال کارت‌های تبریک و متن‌های محبت‌آمیز، آغاز سال نو را به کارکنان «کار» تبریک گفته‌اند. ما نیز به سهم خود سال نو را به همه این عزیزان و دیگر خوانندگان «کار» تبریک می‌گوییم و برای آنان سالی خوش و سرشار از موفقیت آرزو می‌کنیم!

غضنفرنژاد به اتهام قتل لاجوردی اعدام شد

علی‌اصغر غضنفرنژاد به اتهام قتل اسدالله لاجوردی در زندان اوین اعدام شد. متن خبر از طرف دادگاه انقلاب در اختیار مطبوعات قرار گرفته و روزنامه‌ها آن را به همان شکل که تحویل گرفته‌اند، چاپ کرده‌اند، نه تفسیری بر این خبر نوشته شده و نه روزنامه‌ای زحمت آن را به خود داده است که از قوه قضائیه، دیوان عالی کشور و کمیته نظارت بر اجرای قانون اساسی بپرسد: چرا ابتدایی‌ترین حقوق انسانی یک شهروند را که در بند بوده و از طرف او خطری حکومت را تهدید نمی‌کرده است، نادیده گرفتند؟ اگر این پرسش و پرسش‌های دیگر در روزنامه‌هایی که خبر اعدام غضنفرنژاد را چاپ کرده‌اند، طرح نشده، به معنای آن نیست که قوه قضائیه حقوق انسانی غضنفرنژاد را نقض نکرده و با او حداقل در چارچوب همین قوانین ابتر رژیم رفتار کرده است.

لاجوردی هفته اول شهریور سال گذشته در بازار بزرگ تهران ترور شد. در همان زمان اعلام شد علی اکبر اکبرده‌بالایی که جوانی ۱۸ ساله بود به اتهام سوءقصد دستگیر شده است. وی سه روز بعد بر اثر جراحات وارده و شکنجه، جان سپرد. دو روز بعد از مرگ اکبر ده‌بالایی، خبر دادند غضنفرنژاد عضو دوم تیم ترور را دستگیر کرده‌اند. از شهریور سال گذشته تا لحظه اعدام، غضنفر نژاد در زندان بود. اما در کدام زندان؟ به جز ماموران امنیتی و رئیس قوه قضائیه کسی خبر نداشت و از جریان محاکمه و محکومیت وی به اعدام نیز خبری منتشر نشد. قوه قضائیه باید به این پرسش مردم هم پاسخ دهد که علت شتاب در دستگیری و محاکمه متهم به قتل لاجوردی و تعلل در معرفی و محاکمه قاتلان نویسندگان که نام ونشان آنان بر کسی پوشیده نیست، چیست؟

اما روزنامه‌های سلام، خرداد، صبح امروز و همشهری که پرچم اصلاح طلبی را بر در دفترشان افراشته‌اند چرا سکوت کرده‌اند، آیا مخالفت آنان با سازمان مجاهدین سکوت در برابر بی‌قانونی و خودسری‌های قوه قضائیه را توجیه می‌کند.

ما با ترور مخالفیم و سیاست‌های سازمان مجاهدین را به سود مردم ایران و روند دمکراتیزه کردن فضای سیاسی کشور نمی‌دانیم، اما مخالفت ما با ترور و خشونت به معنای آن نیست که وقتی به فردی اتهام تروریست زدند و بعد از ماه‌ها حبس و شکنجه او را در برابر جوخه اعدام قرار دادند، ساکت باشیم و پی‌گیری حقوق انسانی و مدنی وی را نادیده بگیریم.

جوایز بیست سال داستان نویسی پس از انقلاب...

ادامه از صفحه اول

دامن می‌زنند. جمهوری اسلامی در یکی از سرمقاله‌های خود با عنوان «باج سبیل به معاندین» نوشت: «بررسی این فهرست فرمایشی نشانگر آن است که به عکس ادعای مسئولین این گزینش پرابهام، دست کم در مورد گنجانیدن نام برخی عناصر معاند در صحنه فرهنگی در این فهرست، تعمدی در کار بود و آن را بایستی در حد یک باج سبیل از موضع ضعف و چاپلوسی ارزیابی کرد و به حساب تداوم سیاست تساهل و تسامع وزارت ارشاد نسبت به ارزش‌ها گذاشت.»



پیام محمود دولت‌آبادی

محمود دولت‌آبادی که به هنگام اعطای جوایز در آلمان به سر می‌برد، به مناسبت انتخاب خود پیامی به مطبوعات فرستاد. در این پیام آمده است: اگر روی خوش به جایزه بیست سال داستان‌نویسی در ایران نشان می‌دهم، صرف ابراز حسن نیت من است نسبت به روند معقول و معتدل پیشرفت فرهنگی ـ اجتماعی ـ سیاسی که جامعه ما با اصل قانون و قانون‌مداری درپیش‌گرفته است... در چنین هنگامی است که با احساس مسئولیت عمیق نسبت به روند منطقی آزادی، حقوق فردی و اجتماعی، نفی و دفع خشونت، جایزه را دریافت می‌کنم و سپاسگذارم.

دولت‌آبادی نوشت: «وجوه یا هدیه این جایزه یا هدیه را با نهایت احترام به خانواده‌های محترم محمد مختاری و محمدجعفر پوینده ـ قربانیان اندیشه، قلم و آزادی بیان ـ تقدیم می‌دارم و شخصا به افتخار آن بسنده می‌کنم.

پاسخی دوباره به روزنامه صبح امروز

یک پیشنهاد دیگر!

روزنامهٔ «صبح امروز» در شمارهٔ ۲۳ اسفند خود زیر عنوان «انتقاد فدائیان اکثریت از صبح امروز»، به مقاله «یک پیشنهاد در برابر یک ادعا!» در شمارهٔ گذشته «کار» پاسخ‌هایی داده است.

از جمله نشانه‌های بی‌حقوقی کامل سازمان‌ها و احزاب اپوزیسیون در ایران، یکی هم این است که متاسفانه روزنامه‌های داخل کشور اساسا آن‌ها را به میل خود از صفحهٔ روزگار «حذف» می‌کنند و آن‌جا هم که به «یاد» آن‌ها می‌افتند، غالبا به این خاطر است که مواضع و نظرات آن‌ها را به شکلی غیرواقعی، مطابق میل خود و تحریف شده منعکس سازند. از آن‌جایی که هیچ دادگاه و مرجعی خود را موظف و مسئول به دفاع از حقوق احزاب اپوزیسیون در ایران نمی‌داند، مطبوعات داخل کشور نگرانی از عواقب تحریف مواضع مخالفین جمهوری اسلامی ندارند و تنها بسته به میزان انصافشان این تحریف‌ها می‌تواند کم و یا زیاد شود! در دو مورد در روزهای پایانی سال گذشته که مواضع «کار» در روزنامه‌های صبح امروز و زن درج شد، ما شاهد این گونه تحریف‌ها بودیم.

اما صبح امروز خلاف روزنامهٔ زن، هر چند بسیاری از مطالب ما را ناگفته گذاشته است، از درج نکتهٔ اصلی، لااقل به شکل ناقص، غافل نمانده است. ما خطاب به گردانندگان این روزنامه و سایر اصلاح‌طلبان حکومتی یادآور شدیم: «در جمهوری اسلامی، آن‌گونه که تا امروز بوده است، «مخالف قانونی» اصلا نمی‌تواند وجود داشته باشد. قانون حق مخالفت با جمهوری اسلامی را به رسمیت نشناخته است و هر مخالفتی با حکومت جمهوری اسلامی از سوی رژیم به سرعت «غیرقانونی» اعلام می‌شود. بنابر این «مخالف قانونی جمهوری اسلامی» یک فریب بزرگ است که برای توجیه سرکوب مخالفان حکومت به کار می‌رود.» و این روزنامه را دعوت کرده بودیم به سهم خود با این فریب مبارزه کند.

صبح امروز در پاسخ به این نظر نوشته است: «از دیدگاه صبح امروز، مخالفت با امکان وجود مخالف قانونی در جمهوری اسلامی ایران بیش از هر کس به ضرر کسانی تمام می‌شود که خواهان فعالیت سیاسی مسالمت‌آمیز و قانونی هستند. تبدیل معاندان (براندازان و خشونت‌گرایان) به مخالفان قانونی نه ناشی از منافع جناحی بلکه در راستای منافع ملی ماست. منافع ملی که بایستی بالاتر از حضور یا عدم حضور یک گروه و جریان خاص در قدرت پیگیری شود.»

ما همین آخرین جمله «صبح امروز» را مبنا می‌گیریم، زیرا اگر به راستی «منافع ملی» مبنای بحث، گفتگو و دیالوگ قرار گیرد، می‌توان بسیاری از اختلافات را در جای درست خود نشاند و اگر این نیز ممکن نباشد، دست‌کم می‌توان در فضای منطقی به بررسی اختلافات نشست.

۱. نخست باید این نکته را یادآور شویم که ما هیچ‌گونه مخالفتی با «وجود مخالف قانونی در جمهوری اسلامی» نداریم و اگر زمانی چنین شود، بی‌شک از آن استقبال نیز خواهیم کرد، و بالاتر از آن ما برای دستیابی به چنین حقی مبارزه می‌کنیم و صِرف این مبارزه نشانگر این است که این «حق» فعلا وجود ندارد. واقعیت این است که «مخالف قانونی» در جمهوری اسلامی کنونی نه وجود دارد و نه با قوانین فعلی می‌تواند وجود داشته باشد. قانون اساسی جمهوری اسلامی شاید در همه دنیا ویژه باشد، زیرا خود مقامی را به رسمیت شناخته و به آن حق داده است که قانون اساسی را نفی و نقض کند و حرف خود را بالاتر از آن قرار دهد. نه تنها قانون از حقوق مخالفین جمهوری اسلامی دفاع نمی‌کند، بلکه اختیارات قانونی و فوق قانونی نیز که به ولایت فقیه بخشیده است، علیه این حقوق است. نمونهٔ بارز آن وضعیت نهضت آزادی ایران است که به صِرف وجود یک اظهارنظر و فرمان از سوی آقای خمینی، هنوز غیرقانونی است! اگر نویسندگان صبح امروز مایل باشند، می‌توان مثال‌های زیادی در این باره به آنان یادآوری کرد که یکی دیگر از نمونه‌های آن وجود دادگاه ویژه روحانیت است که از نظر قانون غیرقانونی است ولی به حکم ولی فقیه پدید آمده و عملا جنبه قانونی یافته و از قدرت بسیاری نیز برخوردار است که اکنون مورد اعتراض صبح امروز نیز قرار گرفته است. نمونهٔ دیگر، وضعیت سازمان ما و اکثر سازمان‌های سیاسی مخالف حکومت است که در هیچ دادگاه و ارگانی رسما غیرقانونی و «منحله» اعلام نشده‌اند، اما هرگونه فعالیت به نام آن‌ها و وابستگی به آن‌ها با شدیدترین مجازات‌ها همراه است.

ما گفته‌ایم و بازهم می‌گوییم در چارچوب قوانین و مقررات فعلی حاکم بر جمهوری اسلامی، تبلیغ پیرامون «مخالفت قانونی با جمهوری اسلامی» و دعوت بدون پشتوانه و منطق از احزاب مخالف به پذیرش قوانینی که رای به انحلال و سرکوب آن‌ها می‌دهد، یک فریب‌کاری است.

۲. برای آن که وجود مخالف قانونی در جمهوری اسلامی واقعا امکان‌پذیر شود و مورد پشتیبانی قانون قرار گیرد، در درجه نخست تغییر و اصلاح قوانین و از جمله قانون اساسی و روشن کردن وضعیت ولایت‌فقیه لازم است. تنها زمانی می‌توان به تلاش‌های اصلاح‌طلبان برای «تبدیل معاندان به مخالفین قانونی» اعتماد کرد که این تلاش‌ها با تلاش آنان برای تغییر قوانین، از جمله قانون اساسی و رسمیت دادن به حقوق مخالفین جمهوری اسلامی همراه شود. قانون اساسی جمهوری اسلامی توسط مجلس موسسان متشکل از نمایندگان مستقیم مردم به تصویب نرسیده است و حاصل نظرات «خبرگان» وابسته به رژیم است، تغییرات بعدی آن در شرایط سرکوب شدید احزاب مخالف و فقدان کامل آزادی‌های سیاسی صورت گرفته است و از همین نظر این قانون اساسی نمی‌تواند مشروعیت دموکراتیک داشته باشد.

سازمان ما با قانون اساسی جمهوری اسلامی مخالف است و هیچ‌گونه تضمین یک‌طرفه‌ای را نیز در جهت رعایت آن نخواهد پذیرفت، تا زمانی که این قانون حق مخالفین را به رسمیت نشناخته و اختیارات بیشماری را برای یک فرد و مقام قایل شده است. فراهم آوردن شرایط مناسب برای تغییر قانون اساسی به گونه‌ای که همهٔ احزاب و سازمان‌های سیاسی بتوانند آزادانه تغییرات مورد نظر خود را به نظر مردم برسانند، یکی از خواست‌های ما بوده و همچنان هست.

۳. فدائیان خلق ایران (اکثریت) با این نظر موافقند که در شرایط کنونی دست زدن به خشونت و ترویج آن، به ضرر روندهای دموکراتیک و اصلاح‌طلبانه در کشور است و از همین رو تلاش برای تحولات مسالمت‌آمیز به سوی دموکراسی را سرلوحهٔ فعالیت‌های خود قرار داده‌اند. ما نزدیک به یک سال پیش رسما خواهان آزادی فعالیت احزاب سیاسی در ایران شدیم و از جمله طی نامه‌ای به آقای رییس‌جمهور، که هرگز پاسخی به آن داده نشد، از او خواستیم شرایط فعالیت آزادانه احزاب در ایران را فراهم آورد. از نظر ما میزان واقعی سنجش دموکراسی در ایران نه احزاب حکومتی است که وجود دارند و هر روزه نیز تشکیل می‌شوند، بلکه وجود احزاب مخالف است. اگر این حق پذیرفته شود و به آن عمل گردد، راه برای فعالیت مسالمت‌آمیز و علنی احزاب مخالف در ایران هموار خواهد شد. ما پیشنهاد کردیم و باز هم پیشنهاد می‌کنیم تا زمانی که قانون اساسی جمهوری اسلامی مورد مناقشه شدید بین موافقان و مخالفان حکومت است، قوانین پیشرفته دموکراتیک در سطح جهان و از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر مبنا و ملاک فعالیت‌های سیاسی و حقوق دموکراتیک در ایران و تنظیم مناسبات حکومت با نیروهای اپوزیسیون قرار گیرد تا شرایط برای اظهار نظر آزادانه پیرامون قانون اساسی موجود و تغییرات دموکراتیک در آن فراهم آید.

میراث خمینی و اصلاح‌طلبان اسلامی

به مناسبت یکصدمین سال تولد خمینی، سال ۱۳۷۸، توسط سران جمهوری اسلامی سال خمینی نام‌گذاری شد. این نام‌گذاری با روندها و واقعیات جاری در کشور در رابطه نزدیک و تنگاتنگ قرار دارد. پویایی، تلاش و مبارزه همه‌جانبه‌ای که در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی در ایران، برای کسب حقوق انسانی و شهروندی و برای به عقب نشاندن استبداد و تاریک‌اندیشی با هدف دگرگونی ساختار سیاسی موجود جریان دارد، مستقیماً با میراث و منش فکری - سیاسی به جا مانده از خمینی در تعارض و تقابل قرار گرفته است. حکومت پس از انقلاب و آنچه که در تمام ۲۰ سال گذشته در کشور ما توسط جمهوری اسلامی به اجرا درآمده، تحت رهبری و ناشی از منویات خمینی و پس از مرگ او شدیداً تحت تاثیر ماترک سیاسی و فکری او بوده است.

اکنون نیز میزان‌پایبندی اصلاح‌طلبان درون و پیرامون حکومت به شعارها و وعده‌هایی که در راستای تامین حقوق و آزادی‌های مدنی داده‌اند، دقیقاً به حد فاصله گیری از میراث خمینی وابسته است. همانگونه که تاکنون نیز تجربه نشان داده است بدون خمینی‌زدایی از عمل و اندیشه سیاسی، پایبندی به آن شعارها و وعده‌ها ناممکن است.

اندیشه سیاسی ولایت فقیه و ساختار سیاسی ناشی از آن مهمترین ارمغان شوم خمینی بود که نفی حقوق اساسی مردم، سلطه کامل ملایان بر همه شئون کشور و به قول زنده یاد مختاری مناسبات «شبان رمگی» را در نظام سیاسی - ایدئولوژیک قالب ریخت، قانون اساسی آن را در جهت امیال خود سمت داد، جمهوری اسلامی را بنیاد گذاشت و به مدد سرکوبی ددمنشانه و همه جانبه بر کشور حاکم گرداند. تجسم فکر و عمل و میراث خمینی همانا جمهوری اسلامی با تمام کارنامه سیاه و نکبت‌بار آن است.

اکنون رهبران جمهوری اسلامی علیرغم وجود تفاوت در سیاست و گفتار در تمجید از آیت‌الله خمینی از یکدیگر سبقت می‌گیرند. اکثریت مردم کشور، بویژه زنان و جوانان در عرصه‌های مختلف، تقابل با عملکرد جمهوری اسلامی و مقابله با انواع تحمیل‌های ارتجاعی ناشی از اداره اسلامی کشور را در پیش گرفته‌اند. حکومت دینی و هنجارهای جمهوری اسلامی در تجلیات مختلف آن آشکارا از سوی اکثریت مردم نفی می‌شود. این امر معنایی به جز طرد میراث سیاسی خمینی ندارد. در تقابل با این وضعیت، موضع واحد همه نیروهای جمهوری اسلامی از حفظ کلیت نظام، خود را در دفاع و تمجید از آیت‌الله خمینی به مثابه بنیانگذار جمهوری اسلامی و پرچم و مظهر کلیت نظام نشان می‌دهد. اما کاملا آشکار است که مواضع و آموزش‌های خمینی با بسیاری مواضع، شعارها و ادعاهای اصلاح‌طلبان اسلامی در تضاد است.

آن‌ها نمی‌توانند در دراز مدت خواهان گشایش فضای سیاسی و گسترش آزادی‌های اجتماعی و فرهنگی باشند اما در عین حال خود را پیرو امامی بدانند که کمتر از یک سال پس از پیروزی انقلاب، در ۲۷ مرداد ۱۳۵۸ سیاست به‌اجرا درآمده جمهوری اسلامی در سال‌های بعد از آن را چنین تعیین کرد: «اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم و این سد بسیار فاسد را خراب کردیم، به طور انقلابی عمل کرده بودیم و قلم‌های مطبوعات مزدور را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم و روسای آن‌ها را به محاکمه کشیده بودیم و حزب‌های فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و روسای ان را به جزای خودشان رسانده بودیم و چوبه‌های دار را در میدان‌های بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این زحمت‌ها پیش نمی‌آمد».

این تناقض در همه عرصه‌های حیات اقتصادی و اجتماعی کشور ما دیده می‌شود. ایران کنونی با جامعه اسلامی مطلوب خمینی بسیار فاصله دارد و این فاصله با شتابی بی‌نظیر افزایش می‌یابد. در این میان، اصلاح‌طلبان اسلامی، اگر می‌خواهند اصلاح‌طلب باشند و بمانند، چاره‌ای جز این ندارند که در پیوند با این موج عظیم هرچه بیشتر از میراث خمینی فاصله بگیرند.

پاسخ رضا علامه‌زاده به منتقدین

پس از انتشار اطلاعیه «بنیاد ۷» که در آن رضا علامه‌زاده کارگردان مشهور سینمای ایران، اعلام کرد قصد دارد با حمایت مجامع بین‌المللی برای ساختن فیلمی با شرکت احمد شاملو به ایران برود، انتقادات و تهمت‌هایی زیادی به او وارد شد. مضمون عمده این ایرادات این بود که علامه‌زاده با جمهوری اسلامی سازش کرده است و با این تصمیم خود جمهوری اسلامی را کشوری امن در انظار جهانیان معرفی کند. علامه‌زاده اخیرا با انتشار اطلاعیه دیگری به نام «کالبدشکافی یک اطلاعیه» به یک اعلامیه که تصمیم او را مورد انتقاد قرار داده، پاسخ داده است.

علامه‌زاده در این اطلاعیه خود، در پاسخ به این ادعا که او با سفر به ایران، جمهوری اسلامی را کشوری «امن» معرفی خواهد کرد، از جمله نوشته است:

«منهم افسانه امن بودن ایران را باور ندارم. جمهوری اسلامی برای فعالیت‌های فرهنگی و هنری نه تنها برای من که برای هیچ فعال هنری دیگری امن نیست. اما چرا فعالیت در محیط ناامن برای من کاری نادرست و مذموم است؟ مگر محیط برای محمد مختاری و پوینده امن بود؟ مگر مبارزه فقط در محیط امن معنا و مفهوم دارد؟ راستی چه عیبی داشت اگر منهم چند هفته‌ای درد. ناامنی را مثل یاران مانده در وطنم می‌چشیدم؟»

علامه‌زاده ضمن رد این ادعا که او فیلمنامه «وصیتنامه ققنوس» را برای تایید به نمایندگان وزارت اطلاعات و امنیت در سفارت جمهوری اسلامی تسلیم کرده است، این ادعا را یک تهمت بزرگ خوانده است. علامه‌زاده در اطلاعیه خود افزوده است:

«بگذارید در پایان صمیمانه راز دیگری را هم با شما در میان بگذارم. من از روزی که این طرح به ذهنم رسید تا وقتی که اعلامیه برداشت ۷ را انتشار دادم، یعنی در دوره‌ای حدود ششماه، تمام تلاشم این بود که مواظب باشم موجبات دردسر برای کسی، به ویژه آنان که در ایران هستند و در این طرح کمک حال من بوده‌اند، فراهم نیاورم. اگر به این نگرانی سنگین، نگرانی برای آینده ناروشن خودم را هم بیافزایید، احساس می‌کنید که من دوره‌ای سخت و پرآشوب را می‌گذراندم. من در این دوره نسبتا طولانی سعی کردم تا آن‌جا که مقدور است به جز چند تن از دوستانی که به کمکشان نیازمند بودم، مساله این فیلم را از همه دوستان دیگرم پنهان کنم. این سیاست موجب شد که من از چیزی غافل بمانم که امروز بر ذهنم سنگینی می‌کند. و آن بی‌توجهی به احساسات شریف دوستان بسیارم در این سو و آن سوی عالم است. دوستانی که شاید نامشان را هم ندانم ولی مهرشان را همواره در سینه دارم. متاسفانه این دوستان شریف پیش از این که از زبان خود من هدف و منظورم را از ساختن این فیلم بشنوند، در مقابل فریاد شادی پرجنجال نادوستانم غافلگیر شدند و ناباور از من رنجیدند و صمیمانه بگویم که من از این که بالاجبار موجب این رنجش شده‌ام به شدت متاسفم.

علامه‌زاده در پایان اطلاعیه خود، بخشی از نامه‌ای را که به احمد شاملو نوشته، چنین نقل کرده است:

«من در طول این یک ماه درگیر بحث و جدل‌های بی‌معنای کسانی که به توجیه سیاست‌پیشه بودن حرمت هیچ چیز و هیچ‌کس را نمی‌شناسند بوده‌ام که اگر پشتیبانی و حمایت بی‌دریغ دوستان هنرمند و روشنفکرم نبود، بیش از این‌ها بر اعصاب و روانم اثر می‌گذاشت. با این همه باور کنید که حتی یک لحظه به درستی راهی که پیش گرفتم، شک نکرده‌ام. من این طرح را با عشق و شور و احترام به شما، نه تنها به عنوان شاعر بزرگ زبان و وطنم که به عنوان آموزگار آزادگی در زندگی هنرمندانه، به شعر و ادبیات روشنگر معاصر، و به مردم شریف ایران که پانزده سال است از آنان به دور افتاده‌ام، آغاز کرده‌ام و این شعله همچنان در جانم می‌سوزد.»

۳۰ کودک در راه بازگشت از مسابقه قرائت قرآن، در حادثه رانندگی جان باختند

ادامه از صفحه اول

کودک در دم جان باختند. مجروحین این حادثه با تاخیر بسیار به بیمارستان‌های نامجهز انتقال یافتند.

با انتشار این خبر هولناک، شادی روزهای عید در دزفول و شهرهای اطراف به ماتم بزرگی تبدیل شد. شدت اندوه و خشم مردم از این حادثه به حدی بود که خامنه‌ای بلافاصله پیامی صادر کرد، اما او در پیام خود به جای وعده مجازات مسئولین این فاجعه بزرگ، از مردم دزفول خواست همان‌گونه که در دوران جنگ ایران و عراق مقاومت کردند و موشک‌ها راتحمل‌کردند، این حادثه را نیز تحمل کنند!

مردم می‌گویند کودکان ما علاقمندند در ایام تعطیلات نوروز به دور از مراسم اجباری مذهبی و کسل‌کننده که روح آن‌ها را می‌فرساید، به شادی بپردازند و با فرهنگ ملی کشور خود آشنا شوند. آن‌ها می‌خواهند دوران خوش کودکانه را به دور از فضای افسردگی و حرمان و دور از القائات ایدئولوژیک‌سپری‌سازند.

همواره چنین بوده است که کودکان خردسال دبستانی پس از پشت‌سر نهادن فصل زمستان، بی‌صبرانه به تکاپو می‌آیند تا نوروز را جشن بگیرند. آن‌ها از روزها قبل به استقبال این ایام که خوش‌ترین ایام دوران کودکی است می روند. شور و شعف آن‌ها خرمنی از امید و شادی را به همراه می‌آورد. و این شادی و هیاهوی کودکانه است که معنای دیگری به بهار و آغاز سال نو می‌بخشد. بهار بدون شادی و هیاهوی کودکانه بهار نیست. اما بیست سال است که جمهوری اسلامی این شادی و هیاهوی کودکانه را با دشمنی با عید و فرهنگ باستانی ما پاسخ داده است و در صدد مسخ و از رونق انداختن آن برآمده است. آن‌ها همواره همزمان با مراسم نوروز و شادی مردم با برگزاری مراسم گوناگون مذهبی و کسل‌کننده کوشیده‌اند شادی عید را تحت‌الشعاع قرار دهند.

فاجعه مرگ دلخراش سی کودک که قربانی این گونه نمایش‌های پوچ شدند، این پرسش را در میان مردم پیش کشیده است که تا کی کودکان بیگناه باید تاوان سیاست‌های جنون‌آمیز را بدهند.

محاکمه اوجالان به تعویق افتاد

بلند اجویت رییس دولت ترکیه، بلافاصله بعد از دستگیری اوجالان در تلویزیون ترکیه ظاهر شد و دستگیری رهبر کردهای ترکیه را یک پیروزی بزرگ خواند و به مردم ترکیه تبریک گفت. اجویت به کردهای ترکیه وعده داد که با «خاتمه مساله پ.کا.کا» وضعیت اقتصادی و اجتماعی آنان نیز بهبود خواهد یافت. نخست‌وزیر ترکیه در عین حال اعلام کرد دولت و ارتش به سرکوب چریک‌های پ.کا.کا ادامه خواهند داد.

در همین حال دولت ترکیه از ورودِ وکلای اوجالان به ترکیه جلوگیری کرد و مدعی شد که ورود وکلای اروپایی به ترکیه دخالت در مسایل داخلی ترکیه می‌باشد. در خود ترکیه ۱۷ وکیل آمادگی خود را برای وکالت عبدالله اوجالان اعلام کردند که ۳ نفر از آنان مورد پذیرش قرار گرفتند. یکی از این سه نفر بعدا تحت فشار استعفا نمود و اعلام کرد تامین جانی ندارد. از دو وکیل باقی مانده نیز یکی توسط دولت دستگیر شده است.

«احمد زکی اوکچولو اوغلو» وکیل اوجالان پس از ملاقات با او اعلام کرد او همچنان تحت سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار دارد. به گفته وی در صورت تداوم شیوه بازجویی ماموران امنیتی ترکیه، اوجالان ناگزیر به خودکشی خواهد بود. در همین حال دولت ترکیه محاکمه اوجالان را که قرار بود ۲۴ مارس صورت گیرد، به تعویق انداخت.

دولت ترکیه در ادامه فشارهای خود به کردها، موفق شد تلویزیون کردی MedTV را که از اروپاپخش می‌شد،تعطیل‌نماید.

داستان

شاید دوباره دیداری بود

امیر مُمبینی

(۶)

آفتاب به سینهٔ آسمان رسیده بود، اما هنوز افق از هر سو خالی بود و راه‌پیمایی ما ره به جایی نبرده بود. بیابان به نظر بی‌کرانه می‌آمد. جز بوته‌های خشک خار و گذرِ گه‌گاهی مارمولکان کنجکاو چیزیِ یک‌دستی و سکونِ آن پهنهٔ پهناور را به هم نمی‌زد. هر دو سخت خسته بودیم و بیمناکِ گم شدن در کویر. همهٔ راه را در سکوت پیموده بودیم، اما این سکوت طولانی شده بود و اکنون می‌بایست در بارهٔ ادامهٔ راه مشورت می‌کردیم. سرانجام او به حرف درآمد:

- می‌دونی، من از برخورد تو خیلی مُتعجبم!

پس از کمی درنگ گفتم:

- چرا؟

- تو اصلاً از من نپرسیدی که چطور توی این بیابون سبز شدم و آمدم بالای سر تو.

- برای من و تو دیگر هیچ چیز عجیب نیست. بودنِ من در اینجا کمتر از بودن تو شگفت‌انگیز نیست.

- من کمی خوردنی توی این بسته دارم. می‌خواهی چیزی بخوریم؟

ناخودآگاه گفتم:

- اونا دادن؟

با تعجب پرسید:

- کیا؟

چیزی نگفتم. او نگاهش را از من گرفت و به فکر فرو رفت. پس از لختی محتاطانه پرسید:

- تو از ماجرای من چه میدونی؟

- من همهٔ گفتگوها را شنیدم. اعدامی‌هایی که با تو آوردن کیا بودن؟

- من هیچ‌کدام را نمی‌شناختم. من هیچ کس را نمی‌شنام. نمی‌خام بشناسم، می‌فهی!

- اما من همهٔ کسانی را که همراهم اعدام شدند می‌شناختم. همه توی یک اتاق بودیم.

- وضع من با تو فرق میکنه. پس از این که زندانیا را اعدام کردند و ریختند توی ماشین آمدند دنبال من. من نمیدونم اعدام شده‌ها از کدام بند بودند و کجا اعدام شدند.

- واقعاً هیچکدام را نشناختی؟!

- خوب...اگر خیلی اصرار داری ... یکی را می‌شناختم. اما نه از گروهی که با من آوردند.

- پس از کدام گروه؟

- از گروه تو!

با تعجب به او خیره شدم و پرسیدم:

- از بچه‌های ما چه کسی را می‌شناختی؟!

- کسی را که خودش اعدام شده اما اسمش زنده مانده!

من سخت منتظر بودم، اما بیش از این چیزی نگفت. در نتیجهٔ صحبت او متوجه شدم که ما هنوز اسم همدیگر را نمی‌دانیم. به او رو کردم و مهربانانه گفتم:

- عجیبه. ما هنوز اسم همدیگر را هم نمی‌دونیم. اسم من سیاوشه.

غافل‌گیر شده بود. احساس کردم گفتن نام برایش آزار دهنده است. شروع کرد به سرفهٔ مصنوعی. می‌خواست فرصت بدست بیاورد تا سنجیده‌تر برخورد کند. وقتی آرام گرفت رو به من گفت:

- مدت‌هاست که دیگه از پرسیدن و گفتن اسم می‌ترسم. همهٔ شکنجه‌ها را با پرسیدن و گفتن اسم به یاد می‌آرم. اسم خدا را هم برای آدم وحشتناک کردند. به هر صورت...اسم من هم... سیاوشه.

گفتم:

- خوشحالم که همنام هستیم. این اسم با حال و روز ما کمی همخوانی داره! فکر کن اگر اسم ما افراسیاب یا یزید بود چقدر می‌تونس خنده دار باشه!

او نگاهش را از چشمان من گرفت و زیر لبی گفت:

- اتفاقاً نام فامیل من همخوانی بیشتری داره: دادار!

روحم در یک آن دچار چنان ترس و تکانی شد که چشمانم سیاهی رفت. لرزان پرسیدم:

- چی؟ چه گفتی؟

از واکنش من نگران شد. اگر می‌توانست دیگر آن نام را بر زبان نمی‌آورد. اما کار از کار گذشته بود و راه بازگشتی نداشت. با احتیاط و آهسته‌تر از دفعهٔ پیش گفت:

- دادار. سیاوش دادار.

با حالت تهوع ناشی از تلاطم شدید روحی فریاد کشیدم:

- ممکن نیست! ممکن نیست!

بریده بریده گفت:

- چرا ممکن نیست؟ از این ممکن‌تر چیه که آدم زنده یه اسم داشته باشه؟

من، که با شنیدن نام کامل خود از زبان او گیج شده بودم، شگفت‌زده به وی خیره شدم. همه چیز اسرار آمیز شده بود. انگار افسونی در کار بود. چگونه ممکن بود بین این همه انسان درست او همنام من درآید؟ عجیب‌تر این که نام من ترکیب رایجی نداشت و امکان این که کسی همنام من باشد بسیار کم بود. پرسیدم:

- تو مرا می‌شناسی؟

با رنگ پریده گفت:

- نه!

- می‌دونم که با من آشنایی نداری؛ اما شاید یه جایی، مثلاً توی اتاق بازجویی، اسمم را شنیده باشی.

- نه، من تو را جایی ندیدم. چرا این چیزها را می‌پرسی؟

- آخر...اسم من سیاوش داداره. من نمی‌دونم که چه جوری ممکنه تو هم‌اسم من درآیی!

او شگفت‌زده و هراسان، در حالی که چشم در چشم من دوخته بود، چند گام عقب رفت. انگار آمادهٔ فرار شده بود. با صدای ضعیفی گفت:

- منو بیش از این نترسون!

- اگه قرار باشه کسی بترسه این منم. تو اسم منو از کجا آوردی؟ مطمئن هستم که تو یک اسم دیگری داری.

- این اسم خود منه!

- ممکن نیست!

- خوب، من هم میتونم همین را به تو بگم!

- من میتونم ثابت کنم. من میتونم نشان بدم که صاحب این نام کجا به دنیا آمد، فرزند کیه، شناسنامهٔ او در کجا صادر شده.

- این اسم اصلی منه. این هم شناسنامهٔ من!

بستهٔ خوراکی را باز کرد و از توی آن یک شناسنامه بیرون آورد. شناسنامهٔ خودم را فوراً شناختم. گفتم:

- عکس شناسنامه را نشان بده ببینم عکس کیه!

با دقت به شناسنامه خیره شد. سپس در حالی که بالای چشم چپش را با سرانگشت مالش می‌داد گفت:

- تو راست میگی. عکس تو اینجاست. اونا عکس را عوض نکردند.

- کیا؟ چرا باید توی شناسنامهٔ من دست می‌بردند؟

- خدای من! آخر چرا بین این همه آدم این شناسنامه باید مال تو باشه؟ آیا دست شیطان در کار نیست؟

دستم را به طرف شناسنامه دراز کردم، دستش را پس کشید. خشمگین شدم. گفتم:

- چرا دست شیطان باید در کار باشه و نه دست خدا؟ می‌بینی که حق به حق‌دار میرسه!

- تا ببینیم حق دار کیه! طوری حرف می‌زنی که انگار خداپرستی!

- می‌خواهی آب را گل‌آلود کنی دوست من. می‌خواهی خودت را خشمگین کنی تا از کاری که کردی خجالت نکشی. از کجا میدونی که من خداپرست نیستم و چرا می‌خواهی که نباشم؟

- از کجا؟ خوب...مثلاً از همین اسمت که سراپا زرتشتیه!

- دادار اسم خداست!

- اسم خدا بود!

- مات شدی برادر!

- پات! بازی پاته رفیق! بازی از مدتها پیش پاته!

- کاش می‌تونستم باور کنم که تو شرایط پات را باور داری!

- چرا شک داری؟

- چون همه تون دوزبازیه! با مهره‌های شطرنج تاس درست می‌کنید و قانون شطرنج را با هرج و مرج دوز تاخت می‌زنید!

مدتی ساکت ماند، بعد پرسید:

- فلسفه خوندی؟

- هر ایرانی کمی فلسفه می‌دونه.

- این را در مورد شعر میگن.

- شعر قدیم ایران فلسفهٔ خالصه.

- مردمی که فلسفه میدونن چطور دوز را بر شطرنج ترجیح میدن؟

- فلسفهٔ ایرانی بیشتر تراوش عاطفی است تا عقلی. این فلسفه یک الونکِ امن ذهنی است. مخدری بنام فلسفه...

- خجالت نکشید، بگویید مخدری به نام فلسفه و دین! پس آن طور که اونا فکر می‌کردن تو ساده و بی‌گناه نیستی!

- کیا فکر می‌کردن؟

- مأمورا!

- تو که گفتی چیزی از من نشنیدی!

- اونا در بارهٔ صاحب این شناسنامه حرف زدند. وقتی شناسنامهٔ تورا به من دادند گفتند که صاحب این شناسنامه اشتباهی اعدام شده. تنِ تو اعدام شده اما اسم تو نه! درست بر عکس من.

- می‌تونم بپرسم اسم واقعی تو چیه؟

- اسم من اعدام شده، مثل تن تو!

- اگر تو می‌تونستی از اسم من استفاده بکنی چکار می‌کردی؟

- اونا گفتند که صاحب این شناسنامه ممنوع‌الخروج نبود. به من سفارش کردند که فوراً با این شناسنامه برم خارج و همونجا بمونم.

- حالا چه میکنی؟

- چیزی فرق نکرده!

یک‌باره موجی از خشم مرا به لرزه انداخت. ایستادم و خیره در چشمان او گفتم:

- فوراً شناسنامهٔ مرا بده!

او که همزمان با من در جای خود میخکوب شده بود، با چهرهٔ رنگ‌باخته، بدون آن که چیزی بگوید، مرا نگاه کرد. دوباره، و این بار با فریاد کرکننده‌ای گفتم:

- بده من شناسنامهٔ منو، تواب لعنتی!

پاسخی نداد. خاموش از کنار من گذشت و به راه خود ادامه داد. من گذاشتم تا فاصله زیاد شد، آن وقت در همان مسیر به راه افتادم.

ادامه دارد

سال ۱۳۷۷ در آئینه رویدادها

بیستمین سال حکومت اسلامی در ایران، به لحاظ ابعاد روی‌گردانی مردم از استبداد مذهبی، در تاریخ این رژیم بی‌سابقه بود. این سال، با یـورش گسترده ولایت فـقیه بـرای نـابودی دستاوردهایی که مردم ظرف مدتی کمتر از یک سال از خرداد ۱۳۷۶ به دست آورده بودند، آغاز شد و بـا شکست مـفتضحانه ولایت فـقیه در انتخابات شوراها پایان یـافت. در ایـن سـال، دستگاه سرکوب ولایت فقیه به بزرگترین بحران تاریخ خود دچار شد. نگاهی داریم به مهم‌ترین رویدادهای ایران در سال ۱۳۷۷.

خامنه‌ای بر طبل یورش می‌کوبد

در همان روز اول فروردین ۱۳۷۷، خامنه‌ای «فضای مطبوعاتی کشور» را «به شدت ناسالم» خواند و روزنامه‌نگاران منتقد را تهدید کرد اگر به روش خود ادامه دهند، پیروان ولایت فـقیه «خودشان می‌دانند با آنها چه بکنند».

بدین ترتیب، سال ۱۳۷۷ بـه سـال مـقابله گسترده ولایت فقیه با مطبوعاتی تبدیل شد که در شـرایـط سـرکوب احـزاب و سـازمان‌های سیاسی، عملاً به سخنگویان جنبش آزادیخواهانه مردم تبدیل شده‌اند.

یورش خامنه‌ای را گماشتگان او پی گرفتند. رحـیم صـفوی فـرمانده سـپاه پـاسداران، در اردیبهشت‌ماه گفت در ایـران نشـریاتی چـاپ می‌شود که «امنیت ملی» را به خطر افکنده است. صفوی در همین سخنرانی، مخالفان ولایت فقیه را صریحاً به قتل تهدید کرد و گفت: «بعضی‌ها را باید گردن بزنیم، بعضی‌ها را زبـانشان را قـطع کنیم.» فرمانده پس از اعتراضات گسترده افکار عمومی ایران به این اظهاراتش نیز بر تهدیدات خود پافشاری کـرد و در خـردادمـاه، در یک سخنرانی گفت: «ما یک سنگ در داخـل لانـه مارهای زهری سنگ خـورده از ایـن انـقلاب انداختیم و فرصت دادیم تا همه آنها از لانه‌های خود بیرون آیند. این یکی از تاکتیک‌هایی بود که این‌ها را بهتر شناسایی کنیم».

در روز ۲۰ خرداد، امتیاز روزنامه جامعه لغو شد. به جای این روزنامه، «توس» منتشر شد و بلافاصله آماج یورش جناح مسلط حکومت قرار گرفت. قوه قضائیه پس از آنکه در مردادماه و به دنبال سخنان تـحریک‌آمیز رئـیس آن مـحمد یزدی در نماز جمعه، روزنامه توس را تـوقیف کرد و بعد زیر فشار افکار عمومی ناچار به رفع توقیف از آن شد، در شهریورماه حمله شدیدتری را به گردانـندگان ایـن روزنـامه سـازمان داد. نخست، خامنه‌ای با بهره‌گیری از فضای تـنش ناشی از رویارویی با طالبان، در ۲۴ شهریورماه بار دیگر و این بار بـا صـراحـتی بـیشتر، بـه روزنامه‌های منتقد حمله کرد، و بعد بلافاصله قوه قضائیه روزنامه توس را تعطیل و چهار تن از گردانندگان آن را دستگیر کرد (نفر پنجم پس از بازگشت از خارج روانه زندان شد).

مقامات دولت خاتمی که تا چند ماه پیش از آن، وعده حمایت از آزادی‌ها را می‌دادنـد، در برابر این یورش، روزنامه‌نگاران را تنها گذاشتند. عطاءالله مهاجرانی وزیر ارشاد گفت: «اگر من هم عضو هیأت منصفه مطبوعات بودم، خـواسـتار بستن این روزنامه (توس) می‌شدم». به دنـبال این سخنان مهاجرانی، اکثریت مجلس که پیش از آن، وزیر کشور را برکنار کرده بود، از طرح استیضاح مهاجرانی منصرف گردید.

طرفداران ولایت فـقیه در مـجلس نـیز بـه دستور رهبرشان سهم خـود را در یـورش بـه مطبوعات ادا کردند. در سال ۱۳۷۷، قانونی در مجلس تصویب شد کـه طبق آن، اسـتفاده از تصویر زنان در مطبوعات و انتقاد از تـبعیض جنسی ممنوع شده است.

یورش به مطبوعات، به جامعه و توس محدود نماند. در سال ۱۳۷۷، آدینه پرسابقه‌ترین نشریه فرهنگی مستقل از حکومت اسلامی تعطیل شد. از جمله دیگر نشریاتی نیز که در سال ۱۳۷۷ قربانی یورش جناح راست گـردیدند، «جـامعه سالم» و «راه نو» بودند.

نویسندگان، آماج جنایتکاران

پس از دوم خرداد به موازات گسترش فعالیت مطبوعات منتقد، تلاش‌های نـویسندگان ایـران برای رهایی از قید سانسور و تحقق آزادی قلم نیز اوج تازه‌ای گرفت. رژیمی که در سال ۱۳۷۵ می‌خواست جمع بزرگی از نویسندگان ایران را با اتوبوس به ته دره بفرستد و طی چند ماه، و از جمله غفار حسینی و ابراهیم زال‌زاده را سر به نیست کرده بود، پس از دوم خرداد در توطئه برای قتل فرج سرکوهی شکست خـورد و در سال ۱۳۷۷ بـالاخره نـاچار شـد بـه پـیوستن سرکوهی به خانواده‌اش در آلمان تن دهد.

نویسندگان ایران که در مبارزه بـا اسـتبداد شاهی نیز در صف مـقدم تـلاش بـرای تـحقق آزادی اندیشه و بیان و قلم بودند و در تمام دو دهه حکومت سیاه آخوندی، آزاداندیشی را پاس داشتند، پس از دوم خرداد بر تلاش‌های خـود افزودند.

در شهریورماه ۱۳۷۷، از سوی کمیته تدارک و برگزاری مـجمع عـمومی کـانون نـویسندگان ایران، منشور پیشنهادی کانون منتشر شد. این منشور قبل از انتشار، عمدتاً در میان نویسندگانی که بیانیه تاریخی «ما نویسنده‌ایم» را امضا کرده بودند، دست به دست گشته و به تأیید اکثریت آنها رسیده بود. کمیته تدارک، متشکل بـود از مـحمدجعفر پـوینده، عـلی‌اشـرف درویشـیان، محمود دولت‌آبادی، کاظم کـردوانـی، مـنصور کوشان، هوشنگ گلشیری و محمد مختاری. از ایـن جـمع، در مـهرماه درویشـیان، مـختاری، گلشیری و کوشان دستگیر شده و پس از چند ساعت بازجویی در زنـدان اویـن آزاد شـدند. نویسندگان را در اوین تهدید و با آنـان اتـمام حجت کردند که دست از فعالیت برای احـیای کانون نویسندگان بردارند.

قضیه به تهدید محدود نماند. در پائیز سال گـذشته ظـرف چند هـفته، چـهار نـویسنده (حاجی‌زاده، شریف، مـختاری و پـوینده) و از جمله دو تن از اعضای کـمیته تـدارک کـانون نویسندگان، قـربانی جـنایات فـجیعی شـدند، جنایاتی که ایران را تکـان داد و اعـتراضـات گسترده به آن، دستگاه جهنمی سرکوب ولایت فقیه را در شدیدترین بحران تاریخ خود فـرو برد. بعداً تحت فشـار افکـار عـمومی، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ناچار شد اعتراف کند که عوامل آن مرتکب قتل مختاری و پوینده و نیز فروهرها شده‌اند. مرگ مجید شریف و قتل فجیع حاجی‌زاده در کرمان را هـنوز مسکـوت گذاشته‌اند. در مورد پـرونده قـتل فـروهرها و مختاری و پوینده نیز تلاش‌ها در این جهت است که این جنایت، هر چه زودتر به فراموشی سپـرده شود.

علیرغم این جنایت، نویسندگان ایران از پای ننشسته‌اند و در حالی که شمشیر رحیم صفوی‌ها در بالای سر آنهاست، به مـبارزه خـود بـرای آزادی اندیشه و قلم ادامـه مـی‌دهند. روز ۱۳ اسفند، جـمعی از نـویسندگان ایـران در خـانه سیمین بهبهانی گرد آمدند و هیأت دبیران موقت کانون نویسندگان ایران را برگزیدند. اعضای این هـیأت، عـبارتند از سـیمین بـهبهانی، شـیرین عبادی، هوشنگ گلشیری، محمدکاظم کردوانی و علی‌اشرف درویشیان.

مردم در صحنه مبارزه برای آزادی

پس از استقرار استبداد آخوندی هیچ سالی به اندازه سال ۱۳۷۷ شاهد تظاهرات، گردهمایی‌ها، راه‌پیمایی‌ها و سایر حرکات آگاهانه و متین مردم بـرای آزادی و گشـایش سـیاسی نـبوده است. مردم، مبارزات سال ۱۳۷۷ را بـا اعـتراضـات وسیع به حذف کاندیداهای مخالف راستگرایان از دور انـتخابات مـیان‌دوره‌ای مـجلس و پرونده‌سازی‌های قوه قضائیه عـلیه کـرباسچی آغاز کردند، با اعتراضات مکـرر بـه سـرکوب مطبوعات ادامه دادند، با تظاهرات و بزرگداشت فروهرها و نویسندگان قربانی استبداد بـه اوج رساندند و با جشن و پایکوبی خیابانی بی‌سابقه در چهارشنبه سوری به پایان بردند.

در مبارزات مردم، بـه ویـژه ایـن اقشـار و گروه‌های اجتماعی نقش فعالی داشتند:

دانشجویان و جوانان تقریباً هر ماه به مناسبتی به خیابان‌ها آمده‌اند تا وعده‌های جامعه مدنی و گشایش سیاسی را به دولت خاتمی یادآور شوند. در دفاع از مطبوعات، در مبارزه با دستگاه‌های سرکوب مانند قوه قضائیه و وزارت اطلاعات، دانشجویان در صـف مـقدم مـبارزه‌انـد. سـال ۱۳۷۷، سال تبدیل جنبش دانشجویی به یک جنبش سیاسی تمام‌عیار بود. در سـال گـذشته آشکار شد که بـیست سـال تـلاش جـمهوری اسلامی برای دور نگه داشتن سیاست و اندیشه مستقل سیاسی از دانشگاه‌ها بـه طـور قـطعی شکست خورده است.

زنان ایران در سال ۱۳۷۷ گام‌های استواری در پیکار عـلیه حکـومت زن‌سـتیز جـمهوری اسلامی برداشتند. از اعـتراضـات گسـترده بـه محدود کردن حق دفاع از زنان در مطبوعات و جداسازی جنسی در مراکز درمانی گـرفته تـا تحمیل حضور خود در پـایکوبی‌های خـیابانی مردم به مناسبت‌های مختلف، هر جا جمهوری اسلامی کوشید زنان را از صحنه بـرانـد، زنـان ایرانی ایستادند و بر حق خود به عنوان نیمی از جامعه پای فشردند.

مردم کردستان به دفعات به اعـتراض عـلیه جمهوری اسلامی برخاستند. در آبان‌ماه پیرانشهر شاهد تظاهرات و رویارویی مردم با نـیروهای حکومتی بود. در بهمن‌ماه اعتراض به دستگیری عبدالله اوجالان توسط نیروهای امنیتی ترکیه به کردستان ایران هم گسترش یافت و به تظاهرات علیه جمهوری اسلامی فرا روئید.

کارگران در طول سال ۱۳۷۷ بارها علیه عدم پرداخت حقوق خود توسط مدیریت کارخانه‌ها و علیه اخـراج‌هـای دسـته‌جمعی و نـیز عـلیه طرح‌های حکومت بـرای تـغییر قـانون کـار و کاستن از حقوق کارگری دست به اعتصاب و حرکت‌های جمعی زدند.

نیروهای سیاسی ملی و دمکـرات در سـال ۱۳۷۷ در همراهی با جنبش فراگیر مـردم بـر فعالیت‌های خود علیه حکومت جمهوری اسلامی افزودند. در داخـل کشـور، بـاید بـه ویـژه از داریوش فروهر و پروانه اسکندری نام برد که بهای مـواضـع شـجاعانه خـود عـلیه اسـتبداد آخوندی را با خون خود پرداختند. در خارج از کشور، احزاب و سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون و انجمن‌ها و جمعیت‌های دمکراتیک ایرانـیان، در دفاع از جنبش آزادیخواهانه مردم در داخل کشور، در اعتراض به جنایات جمهوری اسلامی علیه نویسندگان و آزادیخواهان، گردهمایی‌ها و حرکات بی‌شماری سازمان دادند.

یورش به نیروهای مذهبی مخالف استبداد

در سال ۱۳۷۷، شمشیر رحیم صفوی‌ها تنها برای کشتن نـویسندگان و شـخصیت‌هایی کـه همواره با جمهوری اسلامی مرز سیاسی و فکری داشته‌اند، به گردش در نـیامد. هـمانگونه کـه فرمانده سپاه پاسداران به دستور رهبرش وعده داده بود، جناح مسلط حکومت در سال ۱۳۷۷ برای برخی صداهای مخالف طرح گردن زدن را در دستور قرار داد و برای برخی دیگر، زبان بریدن را. به نسبت دوری و نزدیکی نیروهای مذهبی و غیرمذهبی به حکومت، استبداد حاکم شدت برخورد خود را به مخالفان تنظیم کـرد. گردانندگان روزنامه‌های جامعه و توس، زمانی از نیروهای «خودی» جمهوری اسلامی مـحسوب می‌شدند و هنوز در درون و پیرامون حکومت، دوستانی دارند. با این حال، یورشی که خامنه‌ای در آغاز سال گذشته فرمان آغاز آن را داد، دامن آنها را نیز گرفت و این روزنامه‌نگاران، تـاوان فاصله گرفتن از حکومت، سـعی در غـلبه بـر خودسانسوری و زیر سئوال بردن برخی تابوها در جمهوری اسلامی را با هفته‌ها زندان انفرادی پرداختند.

نمونه دیگر، غلامحسین کـرباسچی شـهردار سابق تهران و دبیرکل کنونی حزب کـارگزاران بود که در آغـاز سال گـذشته دسـتگیر و در خردادماه و تیرماه محاکمه شد. اتهام کرباسچی ظاهراً سوءاستفاده از اموال دولتی بود، اما هیچ کس نبود که تردیدی داشته باشد جناح راست با مـحاکـمه کـرباسچی، از کـارگزاران بـابت همراهی‌شان با خاتمی و جناح چپ حکومت در دوم خـرداد انـتقام مـی‌گیرد. ایـن طـرح انتقام‌جویانه، به دنبال فعالیت شهرداری‌های مناطق تهران در انتخابات ریاست جمهوری به سود خاتمی دنبال شد و در سال ۱۳۷۶ اجرای آن با دستگیری و شکنجه شهرداران چند منطقه و شماری دیگـر از مـقامات شـهرداری آغـاز گردید. قوه قضائیه به ریاست مـحمد یـزدی، سپس از «اعترافات» دستگیرشدگان زیر شکنجه برای پرونده‌سازی علیه کرباسچی، استفاده کرد و بالاخره در فروردین ۱۳۷۷ کرباسچی را روانه زندان نـمود. نـوع اتـهامات و تـنظیم پـرونده شهرداری تهران بسیار آگـاهانه انـتخاب شـد. حزب کارگزاران سازندگی، عـمدتاً از مسـئولان دستگاه‌های دولتی در دوره ریاست جـمهوری رفسنجانی تشکیل شده است که بسیاری از آنها، در اداره دستگاه تحت مسئولیتشان در بهترین حالت چندان پایبند مقررات و ضوابط نبوده‌اند و یا حتی در سوءاستفاده‌های مالی کلان شـرکت داشته‌اند. لااقل از هنگام محاکمه کرباسچی، همه آنها می‌دانند که دستشان زیر تیغ دستگاه قضایی و امنیتی ولایت فقیه است.

تا جایی که به کـارگزاران مـربوط مـی‌شود، انتقام‌جویی و تهدید از سوی جناح راست، در طول سال ۱۳۷۷ بی‌تأثیر نبود. در سال گذشته گروه و سپس حزب کارگزاران به گونه‌ای فزاینده از جـناح چپ حکـومت فـاصله گـرفت و در انتخابات مجلس خبرگان عملاً وارد ائتلاف بـا جناح راست شد. امید کارگزاران این بود که در چیدن اعضای خبرگان، شورای نگهبان مرحمت بیشتری به طرفداران رفسنجانی بکند تا شاید در خبرگان جـدید، رفسـنجانی بـتوانـد نـقش مهم‌تری در رهبری جمهوری اسلامی بگیرد. در حالی که جناح چپ توسط شورای نگهبان از رقابت برای تسخیر مجلس خبرگان حذف شد، کارگزاران در عرصه این رقابت ماندند اما چیزی جز بدبینی مردم و جناح چپ نصیبشان نشـد. مجلس خبرگان جدید نیز مانند مـجلس قـبلی کاملاً توسط روحانیون بـه شـدت سـنت‌گرا و طرفدار ولایت مطلقه فقیه قـبضه شـده است. اینان حتی برای نیرویی مـانند کـارگزاران نـیز جایی در مجلس خود نگذاشته‌اند.

در حالی که رابطه جناح مسلط با کارگزاران، سیر متغیری از تهدید و تحبیب، از دفع و جذب است، در سال ۱۳۷۷ راستگرایان نشان دادند اگر یک نیروی مـذهبی در انـتقاد از ولایت فـقیه اندکی پیگیری نشان دهد، سر و کارش با عمله و اکره سرکوب است. آیت‌الله منتظری در سال ۱۳۷۷ کماکان ممنوع‌المنبر بود و این سال را عملاً در خانه‌اش در قم در بازداشت به سر برد. در اعتراض به اقدامـات ایـذایـی حکـومت عـلیه منتظری، طرفداران او در اصفهان و نجف‌آباد در اردیبهشت ماه دست به اعتراضاتی زدند که با واکنش سرکوبگرانه عوامل خامنه‌ای مواجه شد. عدم همراهـی دسـتگاه‌های وابسـته بـه وزارت کشـور بـا عـملیات ارعـاب عـلیه طـرفداران منتظری، به جـناح راست بـهانه کـافی داد تـا عبدالله نوری وزیر کشور را در مجلس استیضاح و برکنار کند. خاتمی در مقابل این آشکارترین یورش به دولتش تنها ۱۰ ماه پس از تشکیل آن، حـاضر نشـد در مجلس از مـهم‌ترین وزیـر کابینه‌اش دفاع کند و به بـرگماری نـوری بـه معاونت خود پس از استیضاح، اکتفا کرد. نوری چند ماه بعد برای شرکت در انتخابات شورای شهر تهران از معاونت خاتمی نیز کناره گرفت.

با اینکه ظاهراً نـاآرامـی‌های اردیـبهشت‌ماه اصفهان و نجف‌آباد، علت برکناری عبدالله نوری توسط مجلس بـود، در حـقیقت نـوری تـاوان مواضع صریح خود علیه محمد یزدی رئیس قوه قـضائیه و دخـالـت‌های شـورای نگـهبان در انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس در اسفند ۱۳۷۶ را پرداخت. وی با انتشار روزنامه خرداد که اکنون در میان روزنامه‌های ایران صریح‌ترین انتقادات از جناح مسلط حکومت را بیان می‌کند، نشان داده است که از کرباسچی و مهاجرانی در مقابله با جناح راست پایدارتر است.

اما حتی در مواضع رادیکال‌ترین نـیروهای اصلاح‌طلب درون حکومت نیز عنصر سازش و عقب‌نشینی در برابر جناح راست وجود دارد. در انتخابات شوراها، نوری و سایر نامزدهای جبهه دوم خرداد به این تن دادند که کتباً بنویسند ملتزم به ولایت فقیه‌اند تا از فهرست نـامزدها حذفشان نکنند. در حقیقت، جناح‌های رژیم به حکـمیت حسـن حـبیبی تـوافـق کـردند «غیرخودی»ها را حذف و میدان رقابت شوراها را بین خود تقسیم کنند. پاسخ مردم به این توافق در بسیاری از شهرها این بود که نه به این رأی دهند و نه به آن.

رکود و تورم، همزمان

در حالی که معمولاً بحران‌های اقتصادی یا به صورت رکود و یا تورم بروز می‌کند، سال ۱۳۷۷ در ایران سال اوج‌گیری هم‌زمان این دو پدیده بود. در آستانه آغاز سال ۱۳۷۷ خاتمی بـیلان مفتضحانه‌ای از عواقب اقـتصادی هشت سـال ریاست جمهوری رفسنجانی ارائه داد و اقتصاد ایـران را بـیمار نـامید. وی گـفت: «امـروز پردرآمدترین کسـان مـا، کسـانی هستند کـه فعالیت‌های کاذب اقتصادی می‌کنند و کسانی که سرمایه‌هایشان را هیچ وقت در مسـیر درست تولید و تقویت اقتصاد به کار نمی‌اندازند و همین اینها هستند که ما اطلاعات چندانی از آنها نداریم و نمی‌توانیم از درآمدهایشان مالیات بگیریم.»

کاهش شدید قیمت نفت در سال ۱۳۷۷ علاوه بر میراث فلاکت‌بار رفسنجانی که بالاترین میزان قروض خارجی تاریخ ایران را به جای گذاشته است، مزید بر علت شد و ایران را در شدیدترین بحران اقتصادی سال‌های اخیر فرو برد. ناتوانی دولت در تأمین نیازهای ارزی اقتصاد کشور که خود ناشی از سقوط قیمت نفت بود، تـقاضا و نتیجه بهای ارز را به شدت بالا برد و در طول سال ۱۳۷۷ از ارزش ریال در برابر دلار بیش از ۴۰ درصد کاسته شد. بسیاری از شـرکت‌ها و کارخانه‌های ایران به اخراج کارگران و کارکنان خود پرداخته‌اند یا به تعهدات مالی خود در برابر کارکنان عمل نمی‌کنند. مانند هر بحران اقتصادی در نظام سرمایه‌داری، بار اصلی این بحران نیز به دوش زحمتکشان منتقل شده است.

در طول سال ۱۳۷۷، فشار شدیدی که مردم از بحران اقتصادی متحمل می‌شوند، بـارها بـه اعتصابات، تظاهرات و حتی حرکات شـورشی منجر شد. گاه جرقه‌ای مانند کشته شـدن یک نوجوان دستفروش توسط ماموران شهرداری در اردیبهشت‌ماه در جنوب تهران کافی بود تا بـه حرکات گسـترده تـوده‌ای و مـقابله مـردم بـا نیروهای دولتی بیانجامد. در تـیرماه سـاکـنان شهرک مسعودیه تهران در اعتراض به شهرداری که قصد تخریب چند خانه را داشت، دست به تظاهرات زدند. در مهرماه، تهران‌پـارس شـاهد برآشفتن مردم از یک سانحه دلخراش رانندگی بود که منطقه را ساعت‌ها دچار ناآرامی کرد.

در عـیـن حـال، هـم جـناح راست و هـم رفسنجانی می‌کوشند وانمود کنند کـه گشـایش نسبی سیاسی و «بی‌ثباتی» ناشی از آن، عـلت فلاکت اقتصادی است. رفسنجانی در چند خطبه و سخنرانی، بی‌شرمانه دوره ریاست جـمهوری خود را دوره شکوفایی اقتصادی جلوه داده و از مسـئولان خـواسـته است بـه «فـضای» دوره زمامداری او برگردند. برخی سخنگویان جناح راست در مجلس و مطبوعات در طول سـال گذشته بارها گفتند مسئله فعلی ایـران تـوسعه سیاسی نیست و دولت خاتمی به جای دنـبال کردن شعارهایی مانند جامعه مـدنی، بـاید بـه وضعیت اقتصادی ایران سر و سامان دهد. تـا کنون این عوام‌فریبی جناح راست، نـتوانسته است چندان مؤثر افتد. هر جا مردم به تنگ‌آمده از مشکلات اقتصادی به خیابان‌ها آمده‌اند تا لب به اعتراض بگشایند، همواره این کل حکـومت بوده که مردم علیه آن شعار داده‌اند. به عـنوان نمونه در جنبش کارگری این آگاهی وجود دارد که راستگرایانی که امروز نسبت بـه وضـعیت اقتصادی مردم ابراز نگرانی می‌کنند، در زمانی که می‌خواستند قانون کار بنویسند برای کارگر ارزشی بیش از مال‌الاجاره قائل نبودند.

تا کنون دولت خاتمی نتوانسته است از آثار بحران بکاهد. نه تشکیل کـمیته بـحران بـرای واکنش در قبال سقوط قیمت نفت و نه اعلام طـرح سـاماندهی اقـتصاد تـوسط خـاتمی در مردادماه، به اتخاذ و اجرای تصمیمات راه‌گشـا برای غلبه بر بحران نیانجامید. در نتیجه، دولت خاتمی تلاش‌های خود را متوجه کاستن از شدت بحران از طریق برخی گشـایش‌ها در سـیاست خارجی کرده است.

سیاست خارجی خاتمی: دکترین لبخند

خاتمی در سال ۱۳۷۶ در حـالی بـر مسند ریاست جمهوری اسلامی تکیه زد کـه روابـط حکومت اسلامی با اروپا به دنبال حکم دادگاه میکونوس، دچار بحران بود. اگر از موضع منافع کل حکومت به سیاست خارجی خاتمی بنگریم و محک موفقیت این سیاست را میزان غلبه بـر انزوای بین‌المللی بدانیم، بدون تردید یک سال و نیم سیاست خاتمی در قبال اروپا موفق‌تر از دو دهه سیاست خارجی جمهوری اسلامی در قبل از آن بوده است. در سال ۱۳۷۷ برای نخستین بار یک کشور اروپای غربی مـیزبان یک رئـیس جمهوری اسلامی ایران شد. در اسفندماه، خاتمی دیداری سه‌روزه از ایتالیا و واتیکان بـه عـمل آورد. در ماه‌های قبل از آن، ایتالیا با پر کردن خلأ آلمان به تدریج به مهم‌ترین شریک تجاری ایران تبدیل شد. علاوه بر ایتالیا، فرانسه نیز از «دکترین لبخند» خاتمی استقبال کرده است. در سال گذشته خرازی وزیر خارجه دولت خاتمی برای تدارک یک دیدار خاتمی از فرانسه به این کشور رفت. قرار است دیدار خاتمی از پاریس به زودی انجام گیرد.

به موازات بهبود مناسبات بـا اروپـا، دولت خاتمی در سال گذشته باب مراودات غیررسمی با آمریکا را نـیز بـاز نگـه داشت. خـاتمی در مصاحبه با سی.ان.ان. در زمستان ۱۳۷۶، ضمن مـنتفی دانسـتن مـذاکـرات رسـمی دو دولت، خواهان گشایش تماس‌ها در سطوح غـیردولتی شده بود. در سال ۱۳۷۷ این سیاست دنبال شد، هر چند مخالفان داخلی خاتمی با اقداماتی نظیر حمله به اتوبوس آمریکایی‌ها در تهران در این راه سنگ‌اندازی کردند. دولت آمریکا در مجموع

ادامه در صفحه ۷



«خلق ترکمن و انقلاب»

(یک بررسی کوتاه تاریخی)

الف - ایللی

برای بسیاری که دورادور در جریان حوادث دوران انقلاب در ترکمن‌صحرا قرار داشتند، علل و زمینه های گسترش جنبش توده‌ای و شوراها و تحولات رادیکالی که در این منطقه صورت گرفتند، روشن نیست. شناخت درست این پدیده، مستلزم شناخت از مسئله ارضی و مناسبات زندگی حاکم بر ترکمن‌ها در گذشته است که بواسطه دارا بودن مختصات ویژه خود، تمایزات معینی را از نحوه زیست دیگر خلق‌های کشورمان حامل بوده و درک درست آن تنها در یک بررسی تاریخی امکانپذیر است.

الف) حیات ترکمن ها در دوران سلطنت پهلوی

دوران سلطنت پهلوی یکی از خونین‌ترین ایام حیات ترکمن‌ها بشمار می آید. به همراه تسلط رضاخان بر ترکمن‌صحرا، روند پر درد و رنج استقرار دیکتاتوری رضاشاهی و تثبیت و تحکیم ستم ملی به معنای واقعی آغاز می گردد.

رضاخان جهت به بیگاری کشاندن مردم در مقیاسی توده‌ای در اراضی غصبی و وصول مالیاتهای مستقیم و غصب مراتع عمومی، دست به اسکان اجباری ترکمن‌ها زد. داشتن آلاچیق ممنوع اعلام گردیده و تمامی آنها به آتش کشیده شدند. جلادان رضاخان جهت پیشبرد سیاستهای ضدملی، هر جا که با واکنش سخت ترکمن‌ها مواجه می‌شدند، در کنار سرکوب به شیوه تطمیع و فریب نیز متوسل می‌شدند. در این رابطه اعلامیه‌های مختلفی نیز از طرف مزدوران رضاخان در منطقه صادر می گردید. «قبایل ترکمن باید اطمینان داشته باشند که روزگاری که ارتش با توپها، مسلسل‌ها، سرنیزه‌ها و شمشیرهای مرگبار خود بسوی آنها می‌آمد سپری شده است. آن روزگار، روز قصاص بود، روزگار خشم شاه بود. اکنون دوران عطوفت و توجه اوست... من برای اجرای هر چه زودتر این مسائل به اینجا آمده‌ام» (از اعلامیه امان‌الله جهانبانی ، فرمانده لشکر شرق در فروردین ۱۳۰۶).

بدینسان با از بین‌رفتن نظام عشیره‌ای و اسکان کوچ‌نشینان و نیمه کوچ‌نشینان و نابودی دامداری و غصب زمین‌هائی که در مالکیت عمومی بودند، قشربندی جدیدی در ترکمن صحرا بوجود می‌آید و نوعی نظام ارباب - رعیتی از بالا تحمیل‌شده که بر مبنای سهم‌بری بوده، بتدریج جایگزین نظام قبلی می‌گردد. رضاخان با گذراندن قانونی در سال ۱۳۱۱، به تصرف زمین‌های ترکمن‌صحرا صورتی قانونی داده و به تنها مالک و ارباب منطقه تبدیل می شود.

با سقوط رضاشاه در ۳۰ اردیبهشت ۱۳۲۰ و ایجاد جوی نسبتا دمکراتیک در جامعه، محمدرضا پهلوی وادار می شود که جهت فریب توده‌ها، زمین‌های غصبی یعنی «املاک اختصاصی» رضاشاه را موقتا به دولت واگذار نماید. طبق قانون جدید، کسانیکه نسبت به «املاک اختصاصی» رضاشاه ادعای مالکیت داشتند، می‌بایستی ظرف ششماه دعاوی خود را در هیئت‌های رسیدگی مطرح نموده باشند. جهت مقابله با این سیاست، دهقانان ترکمن دست به تشکیل شورای ریش سفیدان طوایف و روستاها زده و در مناطقی که دهقانان موفق به ایجاد شوراها نمی‌شوند، خود راسا به هیئت‌های رسیدگی مراجعه نموده و دعاوی خود را مطرح می‌کنند. تعداد قلیلی از نمایندگان شوراها و دهقانان منفرد موفق می‌شوند با اثبات حقانیت خویش، زمین‌ها را همچنان در دست داشته باشند.

از این دوره به بعد تلاش گردید که سیاست‌های نوین امپریالیستی در قالب تثبیت مناسبات سرمایه‌داری در کشورهای تحت سلطه پیش برده شوند. در چارچوب این سیاست، ایران نیز همچون دیگر کشورهای تحت نفوذ امپریالیسم و بویژه امپریالیسم آمریکا، در دستور مطالعه و بررسی امکانات کشاورزی و دست‌زدن به اصلاحات ارضی از بالا قرار گرفت. در پی این سیاست، ترکمن‌صحرا بر اساس معیارها و وجود زمینه‌های مناسب، به عنوان یکی از قطب‌های قابل سرمایه‌گذاری کشاورزی شناخته می‌شود. جهت پیشبرد این سیاست در منطقه ترکمن‌صحرا، محمدرضا شاه با نقض خشن ابتدائی‌ترین حقوق خلق ترکمن و سلب اجباری مالکیت دهقانان بر زمین‌هایشان، فرمان ۱۳۲۹ مبنی بر فروش و تقسیم اراضی ترکمن صحرا را صادر می‌نماید.

زمینه‌های اجرای کامل طرح ۱۳۲۹ شاه مبنی بر «فروش و تقسیم زمین‌های سلطنتی» و اصلاحات ارضی شاهانه، تنها پس از کودتای ۲۸ مرداد و سرکوبی تمامی احزاب و تشکل‌های دمکراتیک امکان‌پذیر گردید. در این دوره، و بویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد، ترکمن صحرا عرصه‌ای برای زراندوزی چه روسای دادگستری و ثبت اسناد و املاک و چه بورژوا - ملاکان مرکز و مقامات لشکری و کشوری و آن عده از افرادی که در جریان کودتا صحنه گردانان اصلی بودند گردید.

رژیم شاه با استفاده از ارگان‌های سرکوب خود توانست در مدت‌زمان کوتاهی بر ترکمن صحرا تسلط یابد و در ادامه پیشبرد سیاستهای خود، بهترین زمینهای ترکمن صحرا را در اختیار «والاحضرت ها و والاگهرها» قرار دهد، بطور مثال شاهپور غلامرضا ۴۰۰۰ هکتار، عبدالرضا ۳۵۰۰ هکتار، شمس ۳۰۰۰ هکتار، علی ۶۰۰ هکتار و فاطمه منطقه تاتار و اشرف‌قلعه محمود را که قسمتی از زمین‌های آن متعلق به ترکمن‌ها بود، به تصرف خود در آوردند. البته در این بین رژیم شاه جهت خفه‌کردن خشم و اعتراض و مبارزه توده‌های مردم و حفاظت از «اموال» والا حضرت‌ها و والاگهرها، به ایجاد «گارد سلطنتی» و اعطا ۸۰۰۰ هکتار زمین بدانان مبادرت نمود.

مجموعه این اقدامات همواره از سوئی با اعتراضات و مبارزات خلق ترکمن و از سوی دیگر با سرکوبی خونین آنان از جانب ژاندارمری، ساواک و گارد سلطنتی همراه بوده است. بدین جهت رژیم شاه در سال ۱۳۴۲ برای قلع و قمع ترکمن های معترض و سرکوبی هر گونه صدای حق طلبانه نماینده مخصوص خود سرلشکر مزین را به ترکمن صحرا اعزام می‌دارد. سرلشکر مزین در طی ۱۶ سال اقامت خود در ترکمن صحرا که به قیمت کشتار و زندانی‌کردن تعداد بیشماری از دهقانان ترکمن می‌انجامد، مابقی اراضی و مراتع خلق ترکمن را به شریف امامی‌ها ۳۰۰۰ هکتار، اویسی‌ها ۴۰۰۰ هکتار، تیمسار پالیزبان‌ها ۱۵۰۰ هکتار و دیگر والاحضرت‌ها و والاگهرها انتقال می‌دهد. بدین ترتیب تا پایان سال ۴۲ قریب به ۸۰٪ زمینهای خلق ترکمن به افراد غیربومی واگذار می‌گردد.

ترکمن صحرا بدنبال «تقسیم و فروش» اراضی آن از جانب شاه و بواسطه وجود اراضی حاصل خیز از مناسب‌ترین شرایط برای کشت مکانیزه و هجوم بورژوا - ملاکان و مقامات لشکری برخوردار بوده و این عوامل باعث زودتر مکانیزه‌گردیدن آن از سایر نقاط دیگر ایران گردید. بدین ترتیب با هجوم انحصارات صادرکننده ماشین‌آلات کشاورزی از کشورهای مختلف به ترکمن صحرا در عین ورشکستگی خرده‌مالکانی که توان رقابت با بزرگ‌مالکان را نداشتند موجب شکل‌گیری بورژوا - ملاکان بومی گردید که بویژه با کسب انحصارات خرید پنبه به ایجاد کارخانه‌های صنعتی چون کارخانه‌های تولید روغن و غیره پرداختند.

ب) ترکمن صحرای پس از انقلاب و جنبش فدائیان خلق

قبل از اینکه به تداوم بحث پرداخته شود ذکر این نکته ضروری است که بواسطه تاثیرات معین سیاستهای سازمان بر روند جنبش ملی - دمکراتیک خلق ترکمن الزامی است که بطور اجمال پدیده اندیشه فدائی با تمایلات ملی‌گرایانه نیروهای سیاسی ترکمن و چگونگی فراروئیدن این گرایش بر بستر مطالبات ملی - دمکراتیک زحمتکشان ترکمن صحرا مورد بررسی و نقد قرار گیرد.

واقعیت این است که قبل از سقوط رژیم شاه هیچکدام از نیروهای سیاسی و جوان ترکمن که اندیشه فدائی را از محیط های آموزشی و دانشگاه‌ها و بعضا زندان‌های رژیم شاه جذب نموده بودند، عضویت هسته‌ها و تیم‌های سیاسی - نظامی سازمان فدائی را نداشته و در واقع چریک فدائی نبوده‌اند. این نیروها که هسته مرکزی آن را دانشجویان و روشنفکران معدودی تشکیل می‌دادند اندیشه فدائی را در تلفیق از جزوات و نوشته‌های فدائیان شهید بیژن جزنی، پویان، احمدزاده و ... کتب و جزوات مارکسیستی و با برداشت‌های خود مورد تبلیغ و کاربست قرار می‌دادند. بعدها نیز که هواداران ترکمن سازمان به سازماندهی سیاسی نیروهای ترکمن صحرا پرداختند، مهمترین استناد آنان در دفاع و تبلیغ جنبش فدائیان، آمار نسبتا بالای شهدای سازمان بود، امری که در آن دوران وجهه مبارزه‌جوئی ویژه‌ای را به سازمان می‌بخشید. بنابراین بدون ارتباط ارگانیک به سازمان جریان نوپا و خودویژه‌ای در ترکمن صحرا شکل گرفت که بعدها نقش عمده‌ای در سازماندهی و هدایت جنبش خلق ترکمن در ترکمن صحرا ایفا نمود.

هواداران سازمان با برداشت‌های خود از اندیشه فدائی و برای تلفیق آن با مبارزات ملی - دمکراتیک خلق ترکمن که با شرکت گسترده توده‌های شهری و روستائی در حالت اعتلائی قرار داشته و مستقل از تمامی جریانات سیاسی آن دوران حرکت ویژه و طبیعی خود را دارا بود به برخی تاکتیک‌ها و شیوه‌های تبلیغاتی غیر واقعی متوسل می‌گردیدند. این شیوه‌ها و اسالیب تصنعی که در تلفیق تمایلات ملی‌گرایانه و استقلال‌طلبانه خلق ترکمن با بینش فدائی متظاهر می‌گردید امری بود که مطلقا با واقعیات جاری انطباق نداشت چرا که نه اندیشه فدائی ملی‌گرائی بود و نه اینکه سازمان فدائیان کوچکترین تحلیلی از روند مبارزات ملی‌گرایانه خلق‌ها داشت. در واقع پائین‌کشیدن آرمان و اندیشه انترناسیونالیستی سازمان و انطباق آن با تمایلات ملی‌گرایانه خلق ترکمن نشات گرفته از اغراض و امیال باطنی هواداران ترکمن سازمان بود.

در این دوران روشنفکران و فعالین سیاسی ترکمن که برای گریز از این دوگانگی خود را نیازمند جریانی خط‌دهنده در عرصه تئوریک احساس می‌کردند نزدیکی و پیوند با سازمان را عمیقا ضروری می‌دانستند. بنابراین ارتباط و پیوستگی حرکت هواداران ترکمن سازمان با سازمان فدائی در درجه اول مادی و عینی، یعنی کاملا عقیدتی و آرمانی و فکری با سازمان ، خود تاثیرات دوگانه و متضادی را بر گرایش نیروهای جوان ترکمن بر جای گذاشته و بر بستر رزم مستقلانه و ملی آنان فرا روئید. نقطه منفی و متضاد اندیشه فدائی علیرغم استقلال از مراکز قدرت کمونیستی، بر طبقاتی و کاستی دیدن پدیده‌ها و بر ناتوانی از تدوین سیاست‌های ملی در چارچوب منافع طبقه کارگر و ایجاد هماهنگی مابین آن دو استوار بوده است، امری که از بدو ابتدا منشا دوگانگی برخورد سازمان با جنبش خلق ترکمن، شکل‌گیری اختلافات بین نیروهای سیاسی فعال ترکمن با نمایندگان اعزامی سازمان می‌گردید. این دوگانگی برخورد با مسئله ملی و برخورد جانبدارانه بر له مسائل طبقاتی و ارضی و به اصطلاح منافع طبقه کارگر، باعث انحراف جدی از پرداختن به مسائل ملی گردیده و در تداوم خود انشعابات، اختلافات و تفرقه‌های بیشماری را در منطقه باعث گردید.

اما علیرغم وجود اینگونه تمایلات، هواداران ترکمن سازمان، طبق تاریخچه و عملکرد خویش در آستانه قیام عمومی بهمن ماه، به عنوان نیروهائی کارآمد و پر توان توانسته بودند قویترین آلترناتیو رهبری کننده را در میان خلق ترکمن بوجود آورند. رزم آنان انطباق کامل با مبارزات ملی - دمکراتیک خلق ترکمن داشت، برنامه‌های ملی - فرهنگی و ارضی مورد تبلیغ این جریان مورد استقبال وسیع اقشار مردم و دهقانان ترکمن صحرا قرار می‌گرفت. از آنجا که شیوه و اسلوب مبارزاتی این جریان مبتنی بر دمکراسی قوی و دیرینه ترکمن‌ها بود پیوند خیزش آزادیخواهانه خلق ترکمن با جریان هواداران ترکمن سازمان بر اساس اعتماد متقابل و اصل رسالت بخشی پیش می‌رفت. خلق ترکمن بطور مشترک و یکپارچه، رستگاری و راه آزادی خویش را در اتکا به این نیروی جوان و کم تجربه جستجو می‌کرد. در واقع جریان فوق به عنوان نیرونی رسالت‌بخش و متکی به اراده و تمایلات ملی - دمکراتیک خلق ترکمن عملا به سطح رهبری جنبش در منطقه ارتقا یافته بود. بنیانگذاری دو نهاد کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن و ستاد مرکزی شوراها از سوئی تجسم رادیکالیسم جنبش در ترکمن صحرا و از سوی دیگر ماحصل اندیشه‌ها و آرمانهای فعالین سیاسی ترکمن بود که بارها در جریان راهپیمائی‌ها و تظاهرات قبل از انقلاب و بعدها در قالب بیانیه‌های هشت ماده‌ای و دوازده ماده‌ای طرح گردیده بودند و بیان این مسئله که در شکل‌گیری کانون و ستاد عنصر آگاهی کوچکترین دخالتی نداشته و نیروهای فعال سیاسی ترکمن فاقد هر گونه چشم‌انداز و برنامه‌ای بودند، قضاوت بغایت نادرستی است.

در ترکمن صحرا در تمایز از اکثر نقاط کشور که توده‌های میلیونی مردم عملا رهبری خمینی را پذیرفته بودند خلق ترکمن به استقبال خمینی نرفته و تنفر و بی‌اعتمادی خود به رژیم آخوندی را با تبعیت از رهنمودهای نیروهای جوان و روشنفکر و حلقه‌زدن بدور آنان آشکار می‌ساخت. در فردای پیروزی انقلاب نهادها و ارگان‌های دمکراتیک مختلفی در شهرها و روستاهای منطقه شکل گرفته روستائیان و دهقانان محروم به حرکت در آمده و با تشکیل شوراهای دهقانی قریب ۲۰۰ هزار هکتار از زمین‌های غصب‌شده را مصادره نموده و یکبار دیگر به مالکیت عمومی در آوردند. در یک کلام انقلابی شکوهمند، دمکراتیک و واقعی در ترکمن صحرا شکل گرفته بود که در نوع خود و در سراسر تاریخ زندگانی ترکمن‌های دنیا بی‌سابقه بوده است.

بزعم پیشداوری‌های سازمان و برخی جریانات چپ دیگر سرزمین ترکمن‌ها منطقه سرخ و گلگونی را می‌مانست که همه چیز خود را فدای رسالت جنبش چپ می‌نماید. حال اینکه در ورای تب و تابهای شورانگیز سازمان و روشنفکران چپگرای ترکمن، خلق محروم و بپاخاسته ترکمن از انقلاب اهداف اصیل دیگری را پیگیری می‌نمود. بر خلاف تبلیغات یکجانبه سازمان و جریانات سراسری چپگرای آن دوران، همه خواست‌ها و مطالبات برحق و تاریخی ملت تحت‌ستم ترکمن فراتر و عمیقتر از آن بود که سازمان فدائی تبلیغ می‌نمود. نیروهای روشنفکر ترکمن نیز بدلیل تشبث بر دستگاه فکری چپ آن دوران تمایلات و خواست‌های طبیعی توده‌ها را تنها در قالب الگوها و متدهای به اصطلاح به واقعیت پیوسته

ادامه در صفحه ۱۱

آماج تیرهای فراوان شد، توماج!

چهره‌اش میان همه زندانیان سیاسی، چهره‌ای متفاوت بود، چشم‌های باریک و ریز، گونه‌های برجسته و سبیل‌های کم‌پشت و آویزان. با این ویژگی‌ها وقتی که سخن می‌گفت به سرعت تشخیص می‌دادی که از کجاست. غروب‌های تابستان که بچه‌ها در حیاط زندان دور هم جمع می‌شدند، وقتی که حرف‌ها گل می‌انداخت و توماج هم گرم می‌شد و از ترکمن‌ها نقل می‌کرد، آنوقت شراره‌هائی را که از چشمانش می‌درخشید، می‌دانستی که چه عشق عظیم و احترامی به مردمش دارد. وقتی که از ترکمن صحرا می‌گفت، ممکن نبود که آرام بنشینی و بشنوی. همه احساسش را به شنونده یکجا منتقل می‌کرد. این جرقه‌ها خبر از آتشی در درون می‌داد که باید روزی گرمای یک نبرد بزرگ را تامین می‌کرد.

روزهای طوفانی، انسان‌هایی بسان طوفان می‌طلبند، که پرقدرت بکوبند، با تمام قوا بکوبند و آنگاه بایستند و زندگی نوین را بسازند. برای زحمتکشان ترکمن، توماج، مختوم، واحدی، جرجانی از این فرزندان طوفان بودند. شیرمحمد این روزها، با آنچه در سال‌های قبل بود، تفاوت بسیار داشت. نگاهش عمیق‌تر، کلماتش زنگدارتر و حرکاتش آرام‌تر شده بود، اما تفاوت بیش از برون در درونش وجود داشت. حالا نیرویش چندین برابر شده بود، استعدادهایش گویی یکباره شکوفا شده بود. وقتی می‌نشست تا برای کار شوراها تصمیم بگیرند، دقیق‌ترین پیشنهادها را می‌داد. خواب و خوراک را خیلی وقت‌ها با فزونی کارها از یاد می‌برد.

اینک آنچه را که این فرزندان پاکباخته خلق سالیان سال آموخته بودند، بکار می‌گرفتند. در راس این اندوخته‌ها، شناخت، احترام و اعتمادی بود که نسبت به مردمشان داشتند. از آنجا که سالیان سال در میان آن‌ها زیسته بودند، همواره می‌گفتند که باید از آنان آموخت، شوراهای دهقانی از جمله این آموزش‌ها بود. نخستین شوراها با ابتکار مردم برپا شده بود و بعدتر ستاد شوراها به تعمیم و تکاملش پرداخته بود. شیرلی، حکیم، طواق و حسین از برجسته‌ترین رهبران ستاد شوراها بودند که هر ابتکار مردمی دیگری را نیز با دقت بررسی می‌کردند، با صاحبان ابتکار به گفتگو نشسته و آن‌ها را به کار می‌گرفتند. شنونده خوب بودن نیز هنری شگرف است که شیرمحمد به خوبی از عهده‌اش بر می‌آمد. چهره آرام و دوست‌داشتنی حکیم که طوفان درون او را می‌پوشاند، منطق قوی و حجب و آزادمنشی طواق و جست و چالاکی حسین که روزانه برای ده‌ها شورا جلسه می‌گذاشت، آن‌ها را راهنمایی می‌کرد، همه را تحت‌تاثیر قرار داده بود. و بی‌گمان آنچه که از این دل عاشق بر می‌آمد، در دل‌ها نفوذ می‌کرد.

راستی هیچکس به قدرت شیرلی نمی‌توانست برای دهقانان ترکمن تبلیغ کند. این قدرت کلام، از ایمانی دریاوار برمی‌خاست. هرجا که کار می‌خواست آغاز شود، و یا اگر به گرهی برخورد می‌شد، شیرمحمد حاضر بود. با جملاتی ساده، پرحرارت و کوتاه سخن می‌گفت و چه تماشایی بود این لحظه‌ها، گوئی همه نیروهای درون با واسطه کلمات به دیگران منتقل می‌شود. این ایمان وقتی مقابل زمین‌داران قرار می‌گرفت، آن‌ها را نیز به شیوه‌ای دیگر میخکوب می‌کرد.

پاداش این‌ها همه، اعتقاد عمیقی بود که مردمش به او داشتند. نه فقط زحمتکشان روستا، که مردم شهر، از معلم، دانشجو، دانش‌آموز، پزشک و کارمند نیز در چهره او رهبری قابل اتکا را یافته بودند.

آن روز که نمایندگان شهرها از سراسر ترکمن صحرا گرد آمده بودند، جشن توده‌ها را به چشم می‌دیدی، چهره‌های آفتاب‌سوخته با پشتی که از رنج سالیان خم شده بود، اینک سرافراز نشسته بودند تا خودشان تصمیم بگیرند که امسال محصول را چگونه درو کنند، چگونه محافظتش کنند و چگونه تقسیمش نمایند. آخرین سخنران کنگره، نماینده ستاد شوراها، شیرمحمد درخشنده توماج بود. وقتی که نامش را خواندند، صدای کف‌زدن دست‌هایی که از سال‌ها کار قاچ قاچ شده بود، مدت‌ها سالن را می‌لرزانید. آی که اگر این بند گران سال‌های سال در این پاها نبود، چه دنیایی می‌ساختیم!

* * *

هجوم و حمله، گرازها ریخته‌اند و به قصد نابودی می‌کوبند. در شهر حتی سلاح سنگین هم به میدان آورده‌اند. دسته دسته دهقان‌ها را به زندان‌ها می‌کشانند. حرامیان سخت خشمگینند و کینه‌توزانه به انتقام آمده‌اند. آن‌چه که آن‌ها را این چنین به فریاد زوزه‌های دیوانه‌وار واداشته است، جسارت دهقانان است، برای آنکه می‌خواهند خودشان آقای خودشان باشند. این «جسارت» را نمی‌توان بخشید. ممکن است به جاهای دیگر هم سرایت کند. پس خاموش کنید، آن صدایی را که می‌گوید «زمین مال کسانی است که روی آن کار می‌کنند!»

نیمه‌شب گذشته رهبران ستاد شوراها، توماج، مختوم، واحدی و جرجانی را دزدیده و به



فاجعه ترور رفیق بیژن جزنی و همرزمان تکرار شد
فدائیان خلق،
فرزندان دلاور خلق ترکمن
توماج، مختوم، واحدی
و جرجانی
را در زندان ترور کردند و بشهادت رساندند.

گروگان گرفته‌اند. حرامیان کف بر دهان آورده‌اند، از چشم‌هایشان آتش دوزخ بیرون می‌ریزد، بوی خونی که از بینی و چهره‌ها جاری است، دیوانه‌اشان کرده است. خون می‌خواهند زیاد، دندان که برهم می‌سایند، بخار دهان گرگ برمی‌خیزد، منتظر فرمانند تا که این‌ها را پاره پاره کنند.

در آن میانه، این چهار نفر استوار ایستاده‌اند. نگاه‌های ملامت‌گرشان، گرازها را غضبناک‌تر می‌کند. انگار با چشم‌هایشان می‌گویند: بکوبید! سال‌هاست که این چنین می‌کوبید، اما این بار خوب دیدید که به کجایتان رساندیم، خوب تماشا کردید که ایستادیم، گرفتیم، کاشتیم و برداشتیم و گفتیم که باج نمی‌دهیم، درست از همین است که سخت هراسیده‌اید.

این بار دیگر لشگر بی‌چیزان، با سلاح‌های ناکافی به عصیان یکباره برنخاسته است که تا به یکباره به خونشان بکشید. این بار نهالی را کاشته‌اند که از جای کندنش کار شما نیست.

حکیم مختوم می‌گوید: من خود از میان محرومان روستایم، چون من هزاران فرزند دلیر دارد این خلق، من را از اعدام باکی نیست، من بذرها را کاشته‌ام.

واحدی با سیمای شریف و محجوب خود فریاد برمی‌آورد: دژخیمان! اوباش‌ها! فرزندان ما انتقام خونمان را خواهند ستاند، شما با خلقی سلحشور و تسلیم‌ناپذیر مواجهید.

جرجانی سازمان‌دهنده شوراهای منطقه تاتار، می‌گوید: شوراها، شوراهای ترکمن‌صحرا نابودشدنی نیستند. دهقانان ترکمن‌صحرا جنازه متعفن شما را به گور خواهند سپرد.

طاقت تمام، باید کارشان را ساخت. کوتوله هیولا فرمان مرگ را صادر کرده است. گروگان‌ها هم می‌فهمند که کار تمام است. چشم‌ها دارند به همه پیرامون می‌چرخند. دارند با همه چیز وداع می‌کنند. قهرمانان ترکمن‌صحرا، اینک مثل شیری که به کشتارشان می‌برند، غرش می‌کنند. اما در درون آرامشان، انگار صدای چشمه‌ای کوهستانی می‌آید. دارند به همه سال‌هایی که گذشته است فکر می‌کنند، شب و روزهایی را که در یگانگی تمام با آن چه را که می‌اندیشیده‌اند، گذرانده‌اند. سالیانی که با رضایت‌خاطر، همواره در تلاش بوده‌اند. شیرمحمد را می‌زنند، رهبران ستاد شوراها را می‌زنند. ولی همه ترکمن‌ها را که نمی‌توانند کشتار کنند. وقتی که آن‌ها هستند، کار هم هست. هزاران شیرلی و حکیم و طواق و حسین در این روزها تربیت می‌شوند. آن‌هایی که من دیده‌ام، دیگر بند به پاهایشان تحمل نمی‌کنند. پس اکنون ببارند گلوله‌ها، اکنون وظیفه این است، گلوله را به جان تحمل کردن.

گلوله‌ها، پرآن به جانشان می‌نشینند. برخی از آن‌ها تن را شکافته، از آن سو بیرون می‌زند. فواره خون، زانوان سست شده است. صدای پژواک گلوله‌ها، قلب با سرعتی زیاد، خون بیرون می‌دهد. ماه دیگر بی‌نور می‌شود. همه اسب‌های ترکمن شیهه می‌کشند. مادران از خواب پرخوف و خون می‌پرند و چشم پدران بیمار در کنار فانوس‌ها برق می‌زند.

گندم‌زاران موج خون شد
آسمان آبی گلگون شد

آی...توماج

...
سایه‌ها در دشت‌های ترکمن‌صحرا می‌لرزید
ترکمن مادری
زخم شعله‌ور فرزند دلیر می‌بست
ترکمن پدری
خشاب از کمر می‌گرفت
با لب‌هایی آتش گرفته و لرزان
که شهیدان حادثه خونین را شماره می‌کرد
آ...ی توماج...توماج
ستاره خونین صحرای ترکمن، توماج
...
خلق ترکمن فریاد کشید
دشت‌های درو نشده فریاد کشیدند
ستاد شوراهای ترکمن صحرا
فریاد ترکمن صحرا، توماج
...
آ...ی توماج...توماج
تور خونین صیادان، توماج
داس خونین دهقانان، توماج

«قسمتی از شعر آی...توماج، سروده شاعر انقلابی شهید سعید سلطانپور»

گزارشی از هفتادویکمین دوره اسکار

جنجال به خاطر اسکار ویژه برای الیا کازان

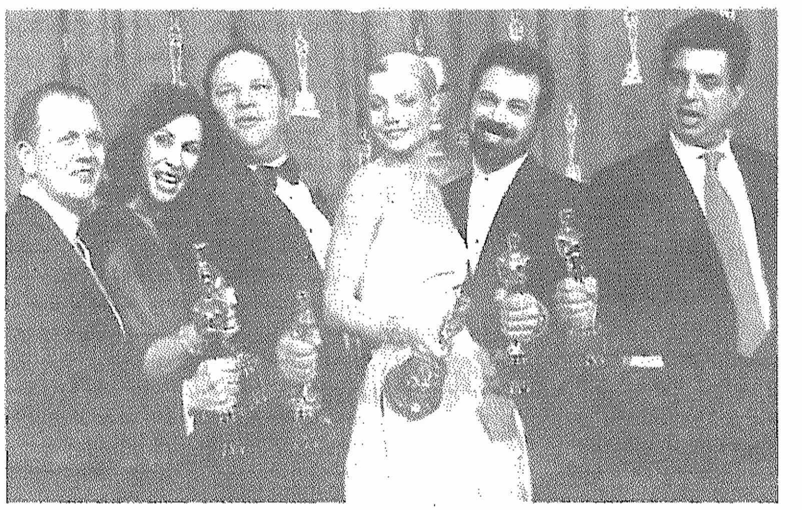
مراسم هفتادویکمین دوره اسکار، یکشنبه ۲۱ مارس در لس‌آنجلس برگزار شد. این مراسم توسط شبکه تلویزیونی ای. بی. سی آمریکا برای ۱۳۹ کشور به طور مستقیم فرستاده شد.

امسال نیز همچون سال‌های پیش شاهد رقابت کمپانی‌های بزرگ فیلمسازی برای بدست‌آوردن اسکار بودیم. اما جنگ تبلیغاتی کمپانی‌ها برای دریافت اسکار بهترین فیلم سال، امسال بیش از گذشته رخ نمود. این رقابت به ویژه میان دو فیلم «نجات سرباز رایان» ساخته استیون اسپیلبرگ (کاندید یازده اسکار) و «شکسپیر در عشق» ساخته جان مادن انگلیسی (کاندید سیزده اسکار) شدید بود. شرکت پخش فیلم «میراماکس» که از طرف کمپانی «دیسنی» حمایت مالی می‌شود برای موفقیت «شکسپیر در عشق» نزدیک به ۱۵ میلیون دلار خرج کرد و این در حالی بود که بر اساس شواهد امر فیلم اسپیلبرگ، تولید «دریم ورکس» کمپانی جدید اسپیلبرگ و شرکایش از شانس بیشتری برای دریافت اسکار بهترین فیلم سال برخوردار بود.

در پاسخ به «میراماکس»، «دریم ورکس» با سرمایه کلان تبلیغاتی وارد میدان شد اما بالاخره «میراماکس» با تخصیص دوباره سرمایه مالی و نیروهای متخصص در این مورد، در این رقابت پیروز شد و با بدست‌آوردن هفت اسکار، از جمله اسکار بهترین فیلم سال و بهترین بازیگر زن (گوینت پالترو)، اسپیلبرگ را شکست داد. «نجات سرباز رایان» نیز توانست پنج اسکار را از آن خود کند، از جمله اسکارهای مهم بهترین کارگردانی، بهترین فیلمبرداری، بهترین تدوین و بهترین صدا.

فیلم ایرانی «بچه‌های آسمان» ساخته مجید مجیدی که کاندید دریافت اسکار بهترین فیلم خارجی بود نتوانست در برابر فیلم پرطرفدار روبرتو بنینی، «زندگی زیباست» موفق شود. این نخستین بار بود که یک فیلم ایرانی کاندید دریافت اسکار می‌شد. پخش کننده هر دو فیلم ایرانی و ایتالیایی «میراماکس» است. بنینی دو جایزه بهترین بازیگر مرد و بهترین فیلم خارجی را از آن خود کرد و نیکول پیووانی، آهنگساز فیلم جایزه بهترین موسیقی درام را دریافت کرد.

اما یکی از پر سروصداترین جایزه‌ها، اسکار ویژه به الیا کازان ۸۹ ساله، فیلمساز شهیر، سازنده ۲۱ فیلم، به خاطر مجموعه آثارش بود و موجب اعتراض گروهی از سینماگران شد. الیاکازان متولد قسطنطنیه (ترکیه) در سال ۱۹۱۳ با خانواده خود به آمریکا مهاجرت کرد و بعدها بازیگر و مدیر «گروپ تیه‌تر»، که گرایش‌های چپی داشت، شد. «اکتور استودیوز» نهاد مهم بازیگری در تاریخ سینما، در سال ۱۹۴۸ توسط وی و لی استراسبرگ تشکیل شد که در سال ۱۹۶۱ از آن کناره گرفت. کازان در سال ۱۹۵۲، در دوران سیاه سناتور مکارتی و تشکیل کمیته تحقیق مربوط به فعالیت‌های ضد آمریکایی، در برابر دادگاه فرمایشی ظاهر شد و نام دوستان کمونیست و معروف خود را لو داد و این نقطه سیاهی در زندگی او شد. کازان بعدها با پذیرش کار ناشایست خود دیگران را به درک شرایط آن دوران (وضعیت روشنفکران شوروی و اختناق حاکم بر آنجا و اخراجش از حزب کمونیست آمریکا) رجوع می‌داد. او هیچگاه از این عمل خود اظهار پشیمانی نکرد و حتی در اتوبیوگرافی خود که در سال ۱۹۸۸ منتشر شد از خود دفاع کرد.



فیلم «شکسپیر در عشق» برنده ۷ جایزه اسکار شد

اما کازان پس از اعترافات خود در دادگاه کمیته تحقیق، فیلم‌هایی ساخت که بیشتر به جبهه چپ نزدیک بود. از جمله «زنده باد زاپاتا» و «در بارانداز». او در مصاحبه‌ای در این زمینه گفت: «همیشه گفته‌ام، حتی در بیانیه‌ام در کمیته تحقیق، که من باز هم از نوع فیلم‌هایی که ساخته‌ام می‌سازم».

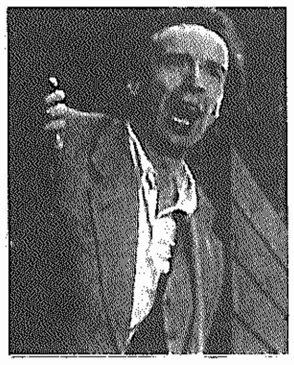
با این وجود اسکار امسال برای کازان مورد اعتراض مخالفین او قرار گرفت. معترضین، کمیته ضد سکوت تشکیل دادند و در مقابل تالار برگزاری مراسم دست به تظاهرات زدند. اولین قربانیان لیست سیاه مک کارتی کسانی چون برناردگوردون، براهام پولونسکی، والتر برنشتاین و دختر مایکل ویلسون به همراه شن‌پن و ریچارد دریفوس (بازیگر معروف آمریکا) از معترضین به آکادمی سینما بودند. مارلون براندو (بازیگر فیلم‌های مطرح کازان) و پل نیومن در این مورد سکوت کردند اما افرادی چون چارلتون هستون، وارن بیتی (بازیگران سینما) و آرتور میلر، دوست نزدیک کازان که پس از اعترافاتش او را ترک کرده بود، وی را شایسته اسکار دانستند. مخالفین، ۱۹ مارس در مجله «هالیوود ریپرتر» بیانیه‌ای انتشار دادند و در آن نوشتند: «از آنجایی که آکادمی سینما با کمیته تحقیق مربوط به فعالیت‌های ضد آمریکایی در دوران مک‌کارتی همکاری کرد، کسانی چون مایکل ویلسون، دالتون ترومبو، کارل فورمن هرگز در طول زندگی خود اسکاری دریافت نکردند. فیلمنامه نویسان، بازیگران و کارگردانانی که همکاری کردند پوزش خود را اعلام کردند، اما نه آکادمی و نه کازان هرگز به نقش خود اعتراف نکردند».

در تالار پرجمعیت مراسم، هنگامی که کازان اسکار خود را دریافت می‌کرد، نزدیک به یک سوم سالن، از جمله استیون اسپیلبرگ و تام هنکس (بازیگر و برنده دو اسکار در سال‌های اخیر) به عنوان اعتراض به پا نخاسته و ساکت بر جای خود نشستند.

در این میان، به دور از جار و جنجالهای هفتاد و یکمین دوره اسکار، سینمای مستقل آمریکا مراسم مستقل خود را شنبه ۲۰ مارس در سالن سانتا مونیکا برگزار کرد. این مراسم چهاردهمین دوره خود را می‌گذراند و یک شبکه معمولی تلویزیون آن را پخش می‌کرد. در مراسم سینمای مستقل آمریکا علاوه بر چند فیلمی که در رقابت‌های اسکار نیز شرکت داشتند فیلم های کم خرجی چون «Happiness» ساخته «تد شولونتز» و «Velvet Goldmine» از تدهانیس به رقابت پرداختند. مجری برنامه خواننده رپ، کوین لتیفا بود. این مراسم به همراه جشنواره ساندنس به حمایت از سینمای مستقل آمریکا در مقابل هالیوود پرقدرت‌می‌پردازند. ◘

ه. احمدیان

درباره ربرتو بنینی و فیلم موفقش



«زندگی زیباست»

مرگ بهترین دوست کمدی است!

ه. احمدیان

موفقیت‌های روبرتو بنینی با فیلم «زندگی زیباست» در هفتادویکمین دوره اسکار کامل شد. «زندگی زیباست» که در دوره پیشین «کن» جایزه بزرگ جشنواره را نصیب بنینی کرده بود، همه جا تماشاگران بسیاری را به سالن‌های سینما کشاند و تاکنون بیش از صدو بیست میلیون دلار فروش کرده است. این فیلم با کارگردانی و بازی روبرتو بنینی، سال گذشته در انگلیس بهترین فیلم اروپایی در جشنواره سزار فرانسه، بهترین فیلم غیر فرانسوی شناخته شد و امسال آکادمی سینما در هالیوود آن را کاندید هفت اسکار کرد که بالاخره یکشنبه ۲۱ مارس سه اسکار بهترین فیلم خارجی، بهترین بازیگر مرد و بهترین موسیقی درام را از آن خود کرد.

«زندگی زیباست» بیان تصویری تراژیک‌ترین واقعه بشری قرن - اردوگاههای مرگ فاشیستی - در قالب فیلمی کمیک است. طنزی که از میانه فیلم به بعد به مرور بار درام به خود گرفته و در انتها به اوج تراژیک خود می‌رسد.

گیدوی یهودی، شخصیت اصلی فیلم - پیشخدمت رستورانی در یکی از شهرک‌های ایتالیایی فاشیستی - تا نیمه اول فیلم، در موقعیت‌های طنزآمیز مختلف در صدد بدست‌آوردن دل دختر مورد علاقه خود است. پس از ازدواج با دختر (با بازی نیکولتا براسچی همسر روبرتو بنینی) و بدنیا آمدن گیوزوئه پسرک شیرین آنها، فاشیسم در ایتالیا به اوج خود می‌رسد. نازی‌ها آن سه را به اردوگاه‌های مرگ منتقل می‌کنند. در اردوگاه گیدو به خاطر حفظ جان پسرش او را در خوابگاه مخفی کرده و تمام مدت به گیوزوئه کوچک وانمود می‌کند که اینهمه، بازی‌ای بیش نیست و آن‌ها برای اینکه در این «بازی» برنده شوند می‌بایست گیوزوئه کوچک آفتابی نشود و همه در این «بازی» بازیگرند، از سربازان آلمانی گرفته تا زندانیان! گیدو در این «بازی» دست به هر کاری می‌زند تا پسرش از واقعیت مرگبار پیرامون خود آگاه نشود. او منادی امید در سیاه‌ترین روزهاست.

«زندگی زیباست» علی‌رغم موفقیت‌های بسیار، مخالفینی نیز در اروپا داشت، منتقدینی که طنز آن را به سود فراموشی یکی از مهیب‌ترین دوران تاریخ بشری ارزیابی کردند. اما این نقدها عملا در برابر استقبال مردم و هواداری گروه کثیری از صاحبنظران از فیلم، خاموش ماند.

در حقیقت بنینی با قراردادن اردوگاه‌های مرگ در موقعیت کمیک دست به ریسک بزرگی زد چرا که از دید برخی، در حیطه سینما و همچنین حتی در ادبیات، پرداختن به این واقعه خوفناک، حتی از نوع درام آن، ناممکن است. از دیدگاه آنان «واقعیت سینمایی» - با قبول اینکه چندین و چند پارامتر آن را از واقعیت محض دور می‌کند - از بیان آنچه در واقعیت دهشتناک بر بشر رفته است عاجز است. از همین منظر «شب و مه» (۱۹۵۶) فیلم مستند آلن رنه درباره اردوگاه‌های مرگ فاشیستی، بخاطر استفاده «رنه» از مستندترین و تکان‌دهنده‌ترین عناصر باقی‌مانده از بناهای این اردوگاه‌ها، یکی از نزدیک‌ترین فیلم‌ها به واقعیت است و فیلمی چون «فهرست شیندلر» ساخته استیون اسپیلبرگ - علیرغم بار دراماتیک آن - خدعه آمیز. از این دیدگاه منتقدین نقش فیکسیون در این گونه فیلم‌ها بار مستند واقعه را کم و یا محو میکند. به نظر آن‌ها، روبرتو بنینی علاوه بر این با دخالت دادن کمدی، گریز از واقعیت را دو چندان می‌کند ...

اما بدور از بحث‌های پلمیک سینمایی در باره هنر سینما و واقعیت، فیلم بنینی به‌خاطر همین تلفیق تراژیک/کمیک مورد استقبال مردم واقع شد و در این زمینه نیز موفق بود. بگذریم از اینکه شخصیت گیدو - پرسوناژ شیرین و سرزنده فیلم - به خوبی بر دل تماشاگر می‌نشیند و از اینها گذشته پیام انسانی فیلم نیز در کمال سادگی به تماشاگر منتقل می‌شود. در حقیقت می‌توان «زندگی زیباست» را در زمره فیلم‌های مردمی یا مردم‌پسند قرار داد.

روبرتو بنینی خود در جایی گفته بود: «یک خنده خوب می‌تواند همه چیز را برهم زند و ناپایدار کند و قدرت‌ها را به زانو افکند.» و این را از استاد خود چارلی چاپلین آموخته بود. «اردوگاه فاشیستی، وحشت است و مرگ! قرن‌هاست که کمدی‌ها با مرگ می‌خندانند. مرگ بهترین دوست کمدی است ... مگر چاپلین ما را با «دیکتار بزرگ» نخنداند؟ فیلمی که از هیتلر، خالق آشویتس و تمام بدبختی‌هایی که تا به امروز بر دوش ما هستند سخن می‌گفت؟».

«زندگی زیباست» ثمره تاثیر لامنازع چاپلین بر بنینی است و بسیاری حتی او را چاپلین کنونی می‌دانند.

«روبرتو بنینی» در شهرک ورگایوی ایتالیا از مادری شدیداً کاتولیک و پدری معتقد به کمونیسم بدنیا آمد. نزدیکی‌های همیشگی او و به حزب دمکراتیک چپ (حزب کمونیست سابق) زبانزد است.

بنینی ۴۷ ساله در دهه هفتاد، پیش از آنکه در سینما مطرح شود در جشن‌های حزب کمونیست ایتالیا با بداهه پردازی‌های طنز آمیز آغاز کرد. (نمونه چنین بداهه‌های کمیکی را می‌توان در مراسم پایانی دوره قبلی جشنواره کن دید، آن زمان که مارتین اسکورسیزی - فیلمساز و رئیس هیئت داوران - جایزه بزرگ را به بنینی اهدا می‌کرد و او بر روی صحنه زانو زد، بر پای اسکورسیزی سجده رفت، مدام تشکر کرد و حاضرین در سالن بزرگ مراسم را از خنده ترکاند! و یا همین مراسم پایانی اسکار که بی‌توجه به اعتبار آن از روی صندلی‌های حاضرین خود را به صحنه رساند و تمام رجل سینما را غرق حیرت و شادی کرد!).

بنینی با فیلمسازان بزرگ و مطرحی کار کرده است و تاکنون در فیلم‌هایی از برناردو برتولوچی، فدریکو فلینی و جیم جارموش نقش‌آفرین بوده است. اما از این میان استاد بزرگ او مارکو فرری بود کسی که قدرت سوژه را بر میزانسن خوش ساخت ترجیح می‌داد، و طنز را در بازی او نشاند. او با بازی در فیلم «Pipicacadodo» از ساخته‌های فرری فقید در سال ۱۹۷۹ مطرح شد.

فیلم‌های اولیه‌ای که بنینی ساخت «Tu mi turbi» (۱۹۸۲) و «Non ce reste che piangere» (۱۹۸۴) خارج از ایتالیا ناشناخته ماندند.

روبرتو بنینی در «شیطان کوچک» (۱۹۸۸) کلیسا را به تمسخر گرفت و مورد تکفیر واتیکان قرار گرفت در «جانی خلال دندان» (۱۹۹۲) به جنگ با مافیا رفت و در «هیولا» (۱۹۹۴) با داستان یک جنایتکار تماشاگر را خنداند.

حالت و میمیک چهره و فیزیک بنینی چنان است که با کوچک‌ترین تغییر، خودبخود تماشاگر را غرق خنده می‌کند و او از این ویژگی خود به دور از زیاده روی‌های متداول فیلم‌های کمدی، استفاده لازم را می‌برد. بازی خوب او در «زندگی زیباست» پختگی کامل در بهره‌گیری از چنین ویژگی‌ای را عرضه می‌کند. اوج این بهره‌گیری در یکی از سکانس‌های میانی فیلم، آنجا که گیدو خود را به جای بازرس مدرسه جا می‌کند و با لخت شدن خود در برابر بچه‌ها نمونه «نژاد برتر» را به آن‌ها نشان می‌دهد! و یا در آن صحنه که سرباز آلمانی او را به قربانگاه می‌برد و او با ادا و اطوار و طریقه راه رفتن خود به گیوزوئه می‌فهماند که این نیز جزو «بازی» است، به خوبی نمایان است.

فدریکو فلینی هنگامی که آخرین فیلم خود «آوای ماه» (۱۹۹۰) را با بازی روبرتو بنینی می‌ساخت و به بنینی گفت: «تو فیلمساز بزرگی خواهی شد، چون جرأت این را داری که لبخندت را بر روی اشک‌ها بنشانی و آن‌ها را به نیتروگلیسرین مبدل کنی!» و این گفته فلینی با «زندگی زیباست» به وقوع پیوست.

ساعت ۴ بامداد ۲۱ مارس، دو هزار تن از اهالی زادگاه بنینی، شهرک ورگایو از استان توسکانا، در باغ «خانه خلق» شهر در برابر صفحه بزرگ تلویزیون نشسته و مراسم اسکار را مستقیم تماشا می‌کردند. سوفیا لورن به روی صحنه می‌آید و نام برنده جایزه اسکار را از پاکت در می‌آورد:

«روبرتو ...» و مردم شهر با شادی و اشک همزمان نام «روبرتو» را فریاد می‌کنند. تمام ایتالیا موفقیت او را گرامی می‌دارد و شبکه‌های تلویزیونی، فیلم‌ها و مصاحبه‌های قدیمی روبرتو بنینی را نشان می‌دهند. رئیس دولت، ماسیمو داله‌ما (از حزب دمکراتیک چپ) کنفرانس مطبوعاتی هفتگی خود را با این جملات آغاز می‌کند: «با خوشحالی بسیار برای این موفقیت، که نه فقط موفقیتی شخصی، بلکه افتخاری است برای سینما و فرهنگ ایتالیا!». ◘

کردهای منطقه...

ادامه از صفحه ۱۰

تغییر داده و در جهت رادیکالیزاسیون پیش می‌روند. آن‌ها می‌نویسند: حالا که زندگی برای کردها جهنمی شده، ما هم زندگی را برای ترک‌ها و متحدین غربی‌اش به جهنم تبدیل خواهیم کرد و هر کرد بمبی خواهد شد تا قربانی شدن ما چشم بشریت را به تراژدی کردها در ترکیه بگشاید. اشتباه بزرگی خواهد بود اگر از کنار این تهدیدها که از روی ناامیدی صورت می‌گیرند آسان بگذریم. هزاران شاید هم ده‌ها هزار کرد ممکن است در موج خشونت‌های کور غرق شوند.

در جبهه مقابل، مقامات ترکیه خرسند از عمل خویش، مساله کرد را پایان یافته تلقی می‌کنند و قصد ندارند حداقل حقوق فرهنگی و حقوق شهروندی کردها را رعایت نمایند و به پایمال کردن خواسته‌های برحق کردها ادامه می‌دهند. روزنامه ملیت از قول سلیمان دمیرل رییس جمهور، روز ۱۹ فوریه نوشت که اصلا نباید از حق داشتن مدرسه و مطبوعات به زبان کردی حرف زد، زیرا این امر در نهایت به تجزیه کشور منجر می‌شود و بلنت اجویت نخست‌وزیر، که یک ناسیونالیست چپ می‌باشد، گفت دستگیری اوجالان به طور نهایی مشکلی را حل خواهد کرد که از طریق مراکز خارجی به نام «مساله کرد» ساخته و پرداخته شده است.

مقایسه مواضع دو طرف قضیه بیانگر آن است که هنوز راه درازی باید طی شود تا ترکیه آرام گردد. استقرار دموکراسی در ترکیه در گرو به رسمیت شناختن حقوق فرهنگی کردهاست. ◘

۱۱ اسفند ۱۳۷۷ - پاریس

سال ۱۳۷۷ در...

ادامه از صفحه ۵

از مشی جدید جمهوری اسلامی استقبال کرده، اما این استقبال فعلاً به طور عمده به حرف و ژست‌های دیپلماتیک محدود مانده است. در کنار این ژست‌ها، آمریکا در عمل به سیاست محاصره ایران ادامه می‌دهد. در سال گذشته تحت فشار آمریکا کشورهای آسیای میانه و قفقاز از همکاری با ایران برای صدور نفت و گاز خود منصرف شدند و تصمیم گرفتند خطوط انتقال نفت و گاز را با همکاری و استفاده از خاک ترکیه احداث کنند. آذربایجان از این نیز پا را فراتر گذاشته و با احداث یک پایگاه ناتو در همسایگی شمال ایران موافقت کرده است.

در چارچوب همین سیاست محاصره ایران، آمریکا در سال‌های گذشته از طالبان در افغانستان حمایت کرد. در سال ۱۳۷۷، سیاست جمهوری اسلامی در قبال همسایگان شرقی ایران متحمل شکست‌های سختی شد. به دنبال اوج گرفتن مسابقه تسلیحاتی هند و پاکستان و اقدام هر دو کشور به آزمایش هسته‌ای، جمهوری اسلامی نخست از این رقابت هسته‌ای انتقاد کرد اما تنها پس از چند روز به استقبال از مسلح شدن نخستین کشور اسلامی به بمب اتمی روی آورد. اگر فرض کنیم که این چرخش ناگهانی برای دلجویی از اسلام‌آباد و جلوگیری از سمت‌گیری بمب اتمی این کشور به سوی همسایه غربی آن بود، این سیاست دولت خاتمی به کلی ناموفق ماند. پاکستان با تکیه بر اعتماد به نفس اتمی خود، طالبان را در بهار و تابستان ۱۳۷۷ باز هم بیشتر مسلح کرد و این نیرو با استفاده از حمایت تسلیحاتی و حتی حضور نظامی مستقیم پاکستان، مابقی مناطق تحت کنترل متحدان تاکتیکی جمهوری اسلامی در افغانستان را نیز تصرف کرد. طالبان در مزار شریف و بامیان حمام خون به راه انداختند و علاوه بر هزاران شهروند افغانی، فرستادگان جمهوری اسلامی را نیز کشتند. سیاست جمهوری اسلامی در قبال این بحران، آمیزه‌ای از تهدید و تنش‌زایی نظامی و عقب‌نشینی بود. خامنه‌ای و فرماندهی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی، در بحران طالبان، با اعزام نیرو به شرق کشور به گونه‌ای غیرمسئولانه ایران را تا آستانه درگیری تمام‌عیار نظامی با طالبان و پاکستان پیش بردند. عقب‌نشینی سیاسی بعدی جمهوری اسلامی و اکتفا به شکایت در سازمان ملل پس از تحویل گرفتن اجساد ایرانیان، هر چند بر زمینه لشکرکشی‌های قبلی، موضع جمهوری اسلامی را به شدت تضعیف کرد، اما تنها راه حل معقول برای فیصله دادن به این بحران بود. شورای امنیت سازمان ملل در قطعنامه‌ای، به اتفاق آرا کشتار ایرانیان در مزار شریف را تقبیح نمود.

خاتمی در شهریورماه در مجمع عمومی سازمان ملل حضور یافت و سخنرانی کرد. وی در همین ماه در آفریقای جنوبی در اجلاس غیرمتعهدها شرکت کرده بود.

در زمینه روابط با همسایگان عرب ایران نیز دولت خاتمی به گشایش‌هایی دست یافته است. علیرغم این گشایش‌ها به ویژه در مناسبات با عربستان سعودی، در سال گذشته نیز بحران سه جزیره ادامه یافت. هنوز ایران و امارات متحده عربی نتوانسته‌اند راه حلی برای مشکل تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی بیابند. ◘

نیره توحیدی در گفتگو با «کار»

فمینیسم، اسلام‌گرایی و دموکراسی

نیره توحیدی از فعالین سرشناس جنبش زنان ایران است که اکنون علاوه بر کار تحقیق پیرامون مسایل زنان، در دانشگاه‌های مختلف آمریکا نیز تدریس می‌کند و مطالعات ارزشمندی در زمینهٔ جنبش زنان در ایران انجام داده است. از وی تاکنون ده‌ها مقالهٔ تحقیقی به زبان‌های فارسی، انگلیسی، ترکی و روسی به چاپ رسیده است. «فمینیسم، اسلامگرایی و دموکراسی» کتاب آخر اوست که در آن در بارهٔ مسایل کلیدی جنبش زنان ایران اظهارنظر کرده است. آشنایی بیشتر با خانم توحیدی را از زبان خود ایشان دنبال می‌کنیم:

* * *

■ خانم توحیدی، اگر ممکن است مختصری از خودتان، کارهای گذشته و آتی‌تان، به ویژه در زمینهٔ مسایل زنان را بازگو کنید!

□ قبل از هر چیز اجازه بدهید از شما خانم ماهباز به خاطر این همه تاخیر من در شرکت در این مصاحبه عذرخواهی کنم. من قبلا از خانم نجمه موسوی از مجله آرش و خانم شعله ایرانی از مجله آوای زن نیز مجبور به عذرخواهی از شرکت در مصاحبه‌های درخواستی ایشان شدم که به دلیل مشکلات فوق‌العاده خانوادگی، بیماری و حتی مرگ برادری جوان در عرض یکی دو سال اخیر بوده است که امیدوارم برای کم‌کاری من توضیح‌گر باشد و باعث سوءتفاهم این دوستان گرامی نشود. چرا که اگر صبر و حوصله زیاد شما و پیگیری چندین ماهه‌تان نبود، این مصاحبه نیز نمی‌توانست صورت بگیرد.

و اما مختصری از خودم و کارهایم در زمینهٔ مسایل زنان: برای من نیز مثل صدها هزار زن دیگر در ایران و سایر نقاط جهان، مساله‌ای به نام «مساله زن» از تجربه ستم در زندگی شخصی و خانوادگی شروع شده است. یعنی از همان روزهایی که شاهد فشارها و محدودیت‌های حاکم بر زندگی مادرم، بدن ضرب و شتم شده عمه‌ای که از دست همسرش به خانهٔ ما پناه می‌آورد و محدودیت‌ها و دوگانگی‌های موجود بر سر عشق من به تحصیل در دانشگاه به دلیل دختر بودن و... بودم. از جمله این که هنوز ۱۵ ساله بودم که نزدیک بود با تلاش مادر بزرگ و عمه و خاله‌ها و دایی‌ها به زور مرا به مردی دو برابر سن خود «شوهر بدهند» و یا وقتی که در کنکور سراسری برای ورود به دانشگاه تهران موفق شدم آن هم با رتبه نفر دوم، به جای شنیدن تبریک و تشویق از جانب بعضی اقوام به پدر روشنفکر و فاضل من که مشوق تحصیلات من بود تلفن‌های سرزنش‌آمیز و ملامت‌بار می‌شد که چطور اجازه می‌دهد با ورود من به محیط مختلط (پسر و دختر) دانشگاه، به حیثیت پدر بزرگانم که هر دو شیخ‌الاسلام و روحانی بودند لطمه وارد شود. بگذریم که یکی از پدر بزرگان من مخالف تحصیلات من و دیگری موافق بود. طبعا خشم و نفرت نسبت به سنن زن‌ستیز و تبعیضات و محدودیت‌ها در حق انتخاب (مثلا این که هر وقت پدر بزرگ، به خصوص یکی از شوهرخاله‌ها را که می‌دیدیم همه دختران فامیل باید فوری چادر به سر می‌کشیدیم و صدای حرف و خنده را متوقف می‌کردیم) و بسته بودن عرصه بسیاری از فعالیت‌ها به روی من و سایر دخترهای فامیل، به تدریج و بر اساس مشاهدات مستقیم و عینی خودم به وجود آمد و انگیزه‌های اولیه علیه پدرسالاری و زورگویی را در من ایجاد کرد. انگیزه تغییر دادن مناسباتی که زن را ضعیف، کهتر و فرودست و انسان ناقص‌العقل می‌داند، از سنین پایین در من ریشه گرفت و البته وجود پدر و مادری که خیلی زود کتاب خواندن را در من به یک عادت تبدیل کرده بودند، در این مسیر آگاهی کمک بزرگی بود که همراه و هم‌زمان با میلیون‌ها زنان دوران معاصر، من نیز نخواسته و نتوانسته‌ام «دیگری» بودن (به قول سیمون دوبوار) را تحمل کنم و زن بودن را از دیدگاه و خواست‌های مردمحورانه تعریف نمایم. باری این قصه سرِ دراز دارد که بهتر است بگذریم.

من مبارزه عملی و کار نظری و تحقیقی روی مسایل زنان را همواره در کنار و در پیوند با دیگر مبارزات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پی گرفته‌ام. در عین حال که آموخته‌ام (خاصه پس از تجربه‌های تلخ و شیرین انقلاب ۱۳۵۷) برای تغییر اساسی و نهادی در وضعیت زنان، مبارزات درون‌زا، مستقل، متشکل و هدفمند خود زنان شرط ضروری است، اما به خوبی به اهمیت و ضرورت پیوندهای مرئی و نامرئی مبارزات و اهداف زنان با دیگر مبارزات سیاسی و فرهنگی، خاصه لزوم گسترش جامعه مدنی، مردم‌سالاری و عدالت اجتماعی واقف هستم. آگاهی‌ها و فعالیت‌های اولیه من مرهون مبارزات دانشجویی در دانشگاه تهران در دهه ۵۰ شمسی و بعدها در آمریکا در مبارزات کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی بوده است. در عین حال از کلاس‌های دانشگاهی، کتب درسی و روندهای نظری جنبش‌های مدنی مردم آمریکا و اروپا، خاصه جنبش زنان و مکاتب گوناگون فمینیستی و مارکسیستی بسیار آموخته‌ام. روزی طرفدار مارکسیسم ـ لنینیسم بودم ولی به تدریج از لنینیسم فاصله گرفتم و منتقد مارکسیسم شدم. مدتی خود را مارکسیست ـ فمینیست تصور می‌کردم و مدتی نیز هومانیست و لیبرال. امروز راستش از محدود شدن در هر «ایسمی» رویگردان هستم و نمی‌خواهم پویش نظری و تحقیقی و جستار علمی خود را در زندانی مرام‌گرایی و مکتب‌پرستی و قالب‌ها و فورمول‌های از پیش ساخته‌شده بکنم. شاید آشنایی با حافظ و مولوی به تعصب‌های پیشین ضربه زده است و شاید هم سفرهای متعدد سال‌های اخیر و خاصه کار میدانی در میان مردم، خاصه مردمی که تجربه تلخ حکومت ایدئولوژیک و مکتب‌گرا در شوروی سابق و ایران امروز را دارند مرا از توهم این که می‌توان با یک فورمول، یک مکتب و یک روایت مسایل مردم را در هر نقطه جهان حل کرد، رهانیده است. نه آن که ضد احزاب و مکاتب شده باشم، اما احساس می‌کنم هر نوع تعصب مکتبی و ایدئولوژیک از جمله تعصب فمینیستی، خفقان‌آور و تحدیدکننده و نیز تهدیدآمیز است. از نظر حرفه‌ای نیز چنان که می‌دانید پس از اتمام تحصیلات در روانشناسی و جامعه‌شناسی در دانشگاه تهران و اخذ درجه دکترا از دانشگاه ایلی‌نوی، سال هاست که مشغول تدریس و تحقیق در زمینه جامعه‌شناسی زنان و توسعه، و جامعه‌شناسی زنان و دین هستم.

■ فمینیسم سکولار و فمینیسم اسلامی را چگونه تعریف می‌کنید؟

□ قبل از این که بگویم نظر من در باره «فمینیسم سکولار و فمینیسم اسلامی» چیست، ابتدا باید توضیح بدهم که اصلا من از فمینیسم چه می‌فهمم. چرا که فمینیسم برکنار از این که نظر من چه باشد، به معانی مختلف و مقاصد گوناگون به کار رفته و می‌رود. طرفه این که اولین بار نه یک زن، بلکه یک مرد این لغت را به کار برد و آن هم با مفهومی مثبت و پسندیده. در اوایل قرن نوزدهم بود که گویا چارلز فوریه یک سوسیالیست فرانسوی، فمینیست را به مثابه صفتی در توصیف «زن نوین» به کار برد. زنی که هم خود تحول یافته است و هم جامعه را دگرگون ساخته است یا می‌خواهد بسازد، جامعه‌ای که دیگر نه بر اساس رقابت و سود و زور، بلکه بر مبنای همکاری و اشتراک بنا شده باشد. این ایماژ یا تصویر جدید فوریه، روی بسیاری از زنان تاثیر مثبت بخشید به طوری که از ابتدا فمینیسم به معنای رهایی خود در پیوند با رهایی جامعه، یعنی تحول فردی را به مثابه جزیی لاینفک از تحول در اجتماع دیدن، به کار رفت. چنانکه می‌دانید به مرور و به تناسب شرایط زمانی و مکانی و تاریخی، مفهوم فمینیسم و عکس‌العمل‌ها نسبت به آن تغییر کرده است. در اواخر قرن نوزدهم یعنی در دهه ۱۸۱۰ در انگلستان این لغت را برای توصیف زنانی که در راه گرفتن حق رای مبارزه می‌کردند، به کار گرفتند. در اوایل قرن بیستم در آمریکا و اروپا، فمینیسم در توصیف شاخه یا رشته‌ای خاص از جنبش‌های زنان به کار می‌رفت که به جای تکیه بر حقوق مساوی و مطالبات تساوی‌جویانه با مردان، روی تفاوت‌های مرد و زن و ویژگی‌های زنانه تاکید داشتند، یعنی نوعی اصالت زنانگی و زن‌گرایی، حتی گاه به معنای برتر دانستن زنان و «طبیعت زنانه» در قیاس با «طبیعت مردانه» و لذا برتری «فرهنگ زنانه» بر «فرهنگ مردانه» و این که می‌توان جامعه‌ای بهتر بر محور خصوصیات و «فرهنگ زنانه» سازمان داد و شرایط زندگی مردم اعم از مرد و زن را از این طریق بهبودی بخشید. می‌دانیم حتی تا امروز نیز در کنار شاخه‌ها و مکاتب گوناگون بزرگ و کوچک که از دورن فمینیسم شکل گرفت، دو برخورد اصلی به موضوع وجود دارد که یکی بر تفاوت‌های روانی و زیست شناختی، هورمونی و ژنتیک و آناتومیک انسان مونث و مذکر تاکید می‌کند و بر اساس این تفاوت‌هاست که برنامه، روش‌های سیاسی و اصلاحی بر علیه مردسالاری ارایه می‌دهد و دیگر بر روی یکسانی‌ها و همانندی‌های انسان مونث و انسان مذکر تکیه دارد و بر برابری‌طلبی در عرصه‌های مختلف تاکید می‌ورزد و تفاوت‌ها را به موضوعی فرعی و عمدتا ناشی از تربیت و فرهنگ مردسالارانه می‌پندارد. ما هنوز هم در کلاس‌های تئوری‌های فمینیستی دسته اول را فمینیسم «تفاوت» difference feminism یا فمینیسم زن‌محورانه یا زن‌مدار gynocentric می‌نامیم که بعضی‌هایشان در اوایل کار «خودیابی زنانه» البته با مفهومی نوین یا متفاوت از زن بودن را هدف اصلی خود قرار داده بودند و متاثر از فلاسفه‌ای چون نیچه و برگسن، هدف اصلی فمینیسم را نه تحول در ساختارهای اجتماعی و محیط خارج، بلکه تحول درونی فرد انسانی قلمداد می‌کردند. دسته دوم را که بیشتر فمینیست‌های لیبرال را دربر می‌گیرد، فمینیسم «یکسانی» sameness feminism می‌نامیم که متاثر از فلاسفه‌ای چون روسو، استوارت میل و مری ولستوت کرافت و فلاسفه عصر روشنگری و مدرنیته، خاصه گفتمان حقوق مساوی، قانون، شهروندی و قرارداد اجتماعی و شعار «برابری، برادری و آزادی» انقلاب کبیر فرانسه، در پی گسترش اصول دموکراسی جدید بر «نیمه دیگر» جامعه برآمدند و خواستار برابری کامل زنان در مقابل قانون و مزایای شهروندی شدند.

اهمیت درک این دسته‌بندی بنیادین فلسفی در فمینیسم از این روست که امروز در برخورد به بسیاری مسایل روزمره در عرصه خانواده و محیط کار، تاکتیک‌ها و استراتژی متفاوتی را مطرح می‌سازند. مثلا اگر اساس قانون‌گذاری و سازماندهی مناسبات جنسیتی بر اصل «یکسانی» استوار است، چرا باید در صورت طلاق در حق حضانت و نگهداری از کودک به مادر تقدم داده شود؟ چرا باید زنان از شرکت در تعلیمات اجباری نظامی (سربازی) معاف باشند؟ چرا باید به زنان شاغل حق مرخصی زایمان همراه با پرداخت حقوق ماهانه برای چندین ماه قایل شد؟

بعدها در موج دوم جنبش زنان و نهضت‌های فمینیستی خاصه در آمریکا و اروپا، ما با یک رشته ادبیات بسیار غنی و خلاق روبرو شدیم که توسط «فمینیست‌های رادیکال» خلق شد که در واقع به نوعی تداوم همین نگرش دسته اول یعنی تکیه بر «تفاوت»ها بود. این نگرش در تحول خود به خصوص از دهه ۱۹۶۰ به شاخه‌های کوچک‌تر متفاوت از هم تقسیم شد، نظیر سوسیالیست فمینیست‌ها، مارکسیست فمینیست‌ها، فمینیست‌های فرهنگی، فمینیست‌های فرویدی (یا روانکاوی)، فمینیست‌های اگزیستانسیالیست، فمینیست‌های لزبین، فمینیست‌های معنوی،... چنانکه می‌دانید اشکال اصلی که در بیشتر گرایش‌های طیف رادیکال یا فمینیسم متکی بر «تفاوت‌ها» وجود داشته است، این است که آن‌ها (مثلا کاترین مک کنسیون، آندره دورکین و تا حدودی نانسی چودرو، کارول گیلیگان و...) از یک طرف بر تفاوت‌های زن و مرد تاکید می‌ورزند و از طرف دیگر تفاوت‌های بین خود زنان و نیز بین خود مردان را نادیده می‌گیرند و به نوعی ذات‌گرایی essentialism غیرتاریخی می‌رسند. یعنی خصوصیات جنسیتی و خصوصیات «زنانه» و «مردانه» را نه برآیندهای تاریخی، بلکه منوط به یک ذات ثابت، فراتاریخی، فراطبقاتی، فرافرهنگی می‌دانند. البته خصوصیات این ذات‌های «زنانه و مردانه» را نیز خود این تئوریسین‌ها به ناگزیر از ایستگاه اجتماعی، تاریخی، طبقاتی خاص خود درک کرده‌اند که معمولا از نژاد سفید، طبقهٔ متوسط و فرهنگ اروپا برخاسته‌اند. یعنی زن یا مرد بودن بر اساس هنجارها، برداشت‌ها و تجربه‌ها و خواستگاه‌ها و ایستگاه اجتماعی این نوع زنان تعریف و نگارش یافته است. این نوع فمینیسم یا فمینیسم‌ها از طرف زنان وابسته به اقلیت‌های نژادی و قومی و طبقات پایین‌تر و نیز زنان مبارز کشورهای «جهان سوم» به مثابه فمینیسمی اروپا محور Eurocentric مورد نقدهای گوناگون قرار گرفته است. از طرف دیگر طی سال‌های اخیر نقدهای دیگری نیز از طرف گرایش‌های «پسا ساختارگرایی» post- structuralism و پسامدرنیست مطرح شد که بیشتر تحت تاثیر عقاید لاگان و دریدا شکل گرفته بود. انتقاد اصلی آن‌ها این بوده است که ما مجموعه خصوصیاتی به نام «زن» یا «مرد» که فراتر از موقعیت تاریخی و شرایط مشخص و مکان مشخص باشد، نداریم. بحثی که امروز بیشتر طرفدار دارد این است که ما اگرچه نر یا ماده به دنیا می‌آییم (که البته خود این نرینگی و مادگی نیز از دید بعضی یک طیف است نه یک دوگانگی متباین) اما تنها در طی تربیت و شرایط فرهنگی و اجتماعی است که به زن و مرد تبدیل می‌شویم. یعنی ما زن یا مرد به دنیا نمی‌آییم بلکه نقش‌های جنسی زنانه و مردانه gender ساختارهایی اجتماعی و فرهنگی هستند که به مرور زمان تغییر شکل می‌یابند و گوهر یا ذات ایستا و فراتاریخی ندارند. مثلا نظریه «ایستگاه» زنانه یا



«موضع» زنانه Standpoint که از طرف نانسی هارتساک در نقد مارکسیسم مطرح شده بود و اعتقاد به معرفت‌شناسی زنانه را ترویج می‌کرد، به نوبه خود از طرف عده دیگری از فمینیست‌ها نظیر پاتریشیا هیل کولینز، مارگرت اندرسن، ساندرا هاردینگ، جین فکس و دانا هاراوی مورد نقد قرار گرفته است با این مضمون که ما یک ایستگاه یا موضع زنانه، یک معرفت‌شناسی زنانه، یک نگاه زنانه، یک اخلاق زنانه نداریم بلکه باید از ایستگاه‌های زنانه، نگاه‌های زنانه، و به طور کلی از فمینیسم‌ها سخن گفت که بنا به شرایط تاریخی، مکانی و زمانی، فرهنگی، طبقاتی، سنی و گرایش‌های جنسی تغییر می‌کنند.

این نقدها هم‌زمان و گاه هم‌زبان شده‌اند با نقد مدرنیسم و اشکالات و نقایص موجود در اصول فلسفی عصر روشنگری و مدرنیته، به خصوص راسیونالیسم مذکر و اروپا محور. به عبارت دیگر بعضی فمینیست‌ها در نقاطی با پست‌مدرنیسم هم‌زبان می‌شوند و این‌ها همه تبلوری است از آن چه بعضی اندیشمندان غربی نظیر هابر ماس (تئوریسین آلمانی) «بحران مشروعیت» در فرهنگ غرب می‌نامند. البته باید بلافاصله یادآور شد این «بحران مشروعیت» اغلب نقدهای اکثر پسامدرنیست‌ها در مورد مدرنیته، برخلاف نقدها و حملات واپسگرایانه سنت‌پرستان و قشریون دینی اعم از اسلامی، مسیحی، یهودی و غیره علیه مدرنیته و مدرنیسم انگیزه بازگشت به پیشامدرن و گذشته را در بر ندارد بلکه می‌خواهد مشکلات و محدودیت‌ها و یکجانبه‌نگری‌های «کلان روایت‌های» جهانشمول و تمام‌گرای برخاسته از غرب را نشان دهد. در این معناست که باید متوجه بود که نسبی‌گرایی و پسامدرنیسم در همه موارد و به‌هر گونه‌اش، عبث و یا خطرآفرین نیست و گاه جنبه‌های واقع‌بینانه و راه‌گشایی دارد برای زنان و سایر گروه‌های محروم اجتماعی و در حاشیه قرارگرفتگانی که اصلا مدنظر تئوری‌سازان مذکر و اروپایی و آمریکایی نبوده‌اند. مثلا خود تئوری‌های فمینیستی از جمله فمینیسم لیبرال از نقد مدرنیته آغاز کرده است. یعنی فمینیسم اگرچه خود یکی از دستاوردهای نظری و اجتماعی دوران مدرنیته است اما در عین حال از منتقدین اصلی و مهم یکجانبه‌نگری و کورجنسی یا مردمداری روشنگران و مدرنیست‌های اروپایی از ژان ژاک روسو گرفته تا مارکس می‌باشد.

می‌بخشید که جواب من به این سوال شما به درازا کشید و شاید از مطلب اصلی دور شدیم. اما می‌خواهم با یادآوری پیشینه و تاریخچه پویای فمینیسم نشان دهم که اولا فمینیسم مثل هر مقوله اجتماعی دیگر خود مفهومی است غیرایستا و متحول و گونه‌گون و در ثانی فمینیسم یک مکتب و ایدئولوژی نیست بلکه امرزه به مجموعه‌ای از تئوری‌ها و گرایش‌های گوناگون در جنبش زنان اطلاق می‌شود. ثالثا، علیرغم این گونه‌گونی و تغییرات، یک سری آرمان‌ها و ایده‌آل‌ها به مثابه مخرج مشترک انواع فمینیسم‌ها و جنبش‌های زنان را حتی فرای مرزهای جغرافیایی به هم پیوند می‌دهد که از آن جمله‌اند خواست توانمندی برابر زنان با مردان در تمامی عرصه‌های فعالیت‌های اجتماعی، برابری حقوق بشری و رفع هرگونه تبعیض بر مبنای جنسیت و هرگونه خشونت و سلطه‌جویی مردان بر زنان. به طور خلاصه، تاکید من بر برداشت **پویا** و **عملی** از فمینیسم است. به قول شیلا روباتم، یکی از فمینیست‌های مورد علاقه من «مهم است که همیشه نسبت به **زمینه‌ای context** که در آن مفاهیم و عقاید از جمله فمینیسم را مطرح می‌کنیم، آگاه و حساس باشیم، نه آن که متکبرانه و خود ـ محورانه، همه چیز را صرفا بر اساس آن چه خود معتقدیم و آن طور که خود ما می‌فهمیم، تعبیر و تفسیر نماییم».

حال با توجه به همه این مطالب در باره فمینیسم سکولار و فمینیسم اسلامی باید بگویم این دوگانه‌کردن خود یک برآیند تاریخی و خاص زمینه فعلی و دوره تاریخی ما آن‌هم در جوامعی است که یا مثل ایران دچار یک حکومت دینی و تمامیت‌گرا شده‌اند یا مثل بسیاری از جوامع مسلمان دیگر در مقابل تهدید جنبش‌های تمامیت‌خواهِ مذهبی بنیادگرا قرار گرفته‌اند. یعنی ما بیست سال پیش چنین تقسیم‌بندی در ادبیات فمینیستی جهان تحت عنوان «فمینیسم اسلامی» نداشتیم. این اصطلاح عمدتا در غرب و توسط دانشگاهیان و روزنامه‌نگارانی که بر روی جوامع مسلمان مطالعه می‌کردند باب شد و قصدش توضیح تلاش‌های حق‌خواهانه و اصلاح‌طلبانه‌ای بوده است که از طرف عده‌ای از زنان تحصیل‌کرده و مدرن مسلمان (یعنی اسلام‌باور و دیندار) که در چارچوب دینی صورت می‌گیرد. این تلاش‌ها بی‌شباهت به اصلاح‌طلبی زنان مسیحی و یهودی فمینیست در بازخوانی متون دینی و ایجاد تحولات تساوی‌جویانه در تفسیرها، کلام و نمادها و آیین‌های دینی و نیز چالش ساختار مردسالار قدرت در سلسله مراتب روحانیت در کلیسا و کنیسا، نیست. با این تفاوت بزرگ که زنان مسیحی و یهودی در اغلب جوامع مدرن کنونی (به جز اسرائیل) دوران حکومت‌های دینی و تک‌صدایی و تک‌ایدئولوژیک را سپری کرده‌اند و در پوشش کثرت‌گرایی و قوانین کشوری مدنی و عرفی قرار دارند. فمینیسم مذهبی در اروپا و آمریکا تنها شاخه‌های کوچک و یکی از رنگ‌های متعدد فمینیسم را تشکیل می‌دهد. در زمینهٔ مشخص ایران امروز، اما، به دلیل یک عقب‌افتادگی تاریخی در توسعه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ما هنوز در لنگ حکومت قانون و جامعهٔ مدنی گیر کرده‌ایم. ما هنوز به خواسته‌های صد سال پیش نهضت دموکراسی و اندیشه تجددگرایی و مدرنیته که در جنبش مشروطه تبلور یافت جامهٔ عمل نپوشانده‌ایم تا چه رسد به زن‌شمول کردن مدرنیته و دموکراسی. از ویژگی‌های پرتناقض دیگر جامعهٔ ما این است که درست در زمانی که بیش از همیشه بر تعداد زنان تحصیل‌کرده و میزان سواد عمومی مردم افزوده شده است و بیش از همیشه، خاصه در اثر شرکت وسیع زنان در انقلاب ۱۳۵۷ و مشروعیت یافتن حضور زنان، حتی زنان سنتی سابقا خانه‌نشین و در حاشیه مانده، در فعالیت‌های بیرونی دینی و غیردینی، و درست در زمانی که با گسترش جهانی ارتباطات و اطلاعات و تبادل فرهنگ‌ها و جهانی شدن بسیاری از دستاوردهای تکنولوژیک و ذهنی مدرن بشری روبرو هستیم، از جمله با گسترش جنبش‌های مستقل زنان، نهضت سازمان‌های غیردولتی به مثابه نمودهای توانمندی جامعه مدنی NGOs، کنفرانس جهانی زنان، رواج بیسابقه گفتمان حقوق بشر، حقوق زنان و فمینیسم حتی در مجامع رسمی و نهادینه شده ملی و بین‌المللی مثل سازمان ملل، درست در این شرایط در کشور ما عده‌ای انحصارطلب و تمامیت‌خواه قشری و پدرسالار می‌خواهند یک روایت خاص خود از اسلام را بر تمامی عرصه‌های خصوصی و عمومی جامعه مستولی سازند. در سیطره چنین دین‌سالاری نابهنگام، به نظر من بسیار طبیعی است که یکی از اشکال مهم یا لااقل بارز و علنی و فعال و مجاز مبارزات حق‌خواهانه فمینیستی زنان نیز از نوع اسلامی باشد. به قول مهرانگیز کار که یکی از فمینیست‌های پیگیر و پویندگان اصلی و اندیشمند حقوق بشر در ایران امروز است، «مسلم است که زنان با ورود به عصر جدید که به زندگی سیاسی آن‌ها بعد عقیدتی و دینی هم داده است، دیگر نمی‌توانند فارغ از بینش‌های دینی، موقعیت خود را اعتلا و شرایط زیست خود را تغییر دهند.» (زنان، شماره ۲۰). در این جا اهمیت چندانی ندارد که من نوعی شخصا چه گرایش فکری و فلسفی و تئوریک دارم، مهم این است که بتوان مسیر پرسنگلاخ و صعب‌العبور رسیدن به حقوق زنان و «اعتلا شرایط زیست» اکثریت آن‌ها در ایران را تا حدممکن هموارتر سازیم. من شخصا چون فردی لائیک و سکولار هستم طبعا با بسیاری و **نه همهٔ**

ادامه در صفحه ۹

«جان شکفته جامعه در چارچوب حکومت دینی نمی‌گنجد»

مجید عبدالرحیم‌پور

مقاله زیر متن سخنرانی رفیق مجید عبدالرحیم‌پور در جشن بزرگداشت جنبش فدایی در برلین در ۲۸ فوریه ۱۹۹۹ است که جهت چاپ در اختیار «کار» قرار گرفته است.

بیست سال پیش، در کشور ما انقلابی به بزرگی انقلاب بهمن رخ داد. حکومت شاهنشاهی فرو پاشید و حکومت دینی جایگزین آن شد. انقلاب پیروز شد و شکست خورد. دیوی را از خانه بیرون کردیم بر این خیال که فرشته درآید، دیو دیگر ز خانه درآمد. شکست و پیروزی انقلاب ادامه دارد.

در بیست سال گذشته، جمهوری اسلامی کوشش کرد جلوی روند گذار تاریخی از جامعهٔ سنتی با جامعه معاصر را گرفته و آن را به شکل و شمایل خود درآورد اما دگرگونی‌های اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی جاری در جامعهٔ قبل از انقلاب، بعد از برقراری جمهوری اسلامی در کشور، عمق و وسعت بیشتری یافت.

در این مدت جمعیت کشور دو برابر و جامعه جوان‌تر شد، مهاجرت از روستا به شهرها ابعاد میلیونی پیدا کرد، تناسب ترکیب جمعیت شهر و روستا به شدت به سود شهر به هم خورد، ارتباط شهر و روستا اشکال جدیدی پیدا کرد، روستاییان وارد فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی بیشتری شدند، نزدیک به سه میلیون نفر از مردم کشور به دیگر کشورهای جهان مهاجرت کرد، ارتباط ایرانیان با جهان و جهانیان ابعاد توده‌ای به خود گرفت، ثروت و سرمایه جامعه به انحصار اقلیت کوچکی از بازاریان و روحانیون درآمد، قشر مرفه جدیدی در کنار این اقلیت به وجود آمد، جامعه طبقاتی‌تر، اختلاف طبقاتی عمیق‌تر و مبارزه طبقاتی شدت و حدت بیشتری یافت. زنان در ابعاد توده‌ای وارد فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی شدند، نیاز جامعه به افکار و فرهنگ و هنر و سیاست جدید، به صنعت و تکنولوژی و علم و فن و ابزار پیشرفته و وسایل ارتباطی نوین بیشتر شد، خواسته‌ها و آگاهی‌های اقشار و طبقات مختلف ایران، ابعاد و کیفیت نوینی به خود گرفت. اما این‌ها همه آن تغییر و تحولاتی نبود که در بطن جامعه جریان داشت؛ تغییر و تحول دیگری در حال شکل گرفتن بود.

انقلابی بزرگ رخ داده بود؛ مردم هرچه توشه داشتند در اختیار زمامداران جمهوری اسلامی گذاشته بودند تا عدل علی و آزادگی حسین‌وار در کشور برقرار شود؛ رهبران جمهوری اسلامی، هرآنچه در توان داشتند، برای برقراری عدل علی و آزادگی حسینی به کار گرفته بودند ولی زندگی بهتر و شاداب نصیب مردم نشده بود. در اوایل انقلاب، مردم، به توانایی و صلاحیت و صداقت زمامداران جمهوری اسلامی ایمان داشتند و نمی‌خواستند حکومت دینی را زیر سوال ببرند. جمهوری اسلامی حاصل تلاش و مبارزه و قهرمانی‌های خود مردم بود. مردم خود، این حکومت را برپا کرده بودند و حاضر نبودند به سادگی، حکومت خودساخته را زیر سوال ببرند. اما زمان هرچه پیشتر می‌رفت، ناتوانی جمهوری اسلامی در تامین نیازمندی‌ها و خواست‌های جامعه و مردم بیشتر آشکار می‌شد. آشکارتر شدن ناتوانی حکومت دینی، کم‌کم سوالاتی را برای مردم ایجاد کرد. اما این سوالات قبل از این که متوجه حکومت شود، متوجه خود مردم بود. مردم هرچه بیشتر خود و اعمال خود را زیر سوال می‌بردند، بیشتر به ناتوانی و عدم صلاحیت حکومت دینی پی می‌بردند. رهبران جمهوری اسلامی به جای پاسخ دادن به نیازها و خواست‌ها و سوالات مردم، آنان را بیشتر مورد فشار و سرکوب قرار می‌دادند.

در این پروسه، ایمان و اعتقاد مردم نسبت به صلاحیت و کارآیی حکومت دینی و دستگاه روحانیت، به شدت خدشه‌دار و سست شد. انباشت تجربه مستقیم مردم از حکومت دینی، اکثر مردم شهرنشین را به این نتیجه رساند که حکومت دینی و ولایت‌فقیه نمی‌تواند زندگی بهتر و شادابی برای آن‌ها تامین کند. بدینسان دگرگونی فکری در میان مردم نسبت به حکومت دینی آغاز شد. این دگرگونی بر بستر دیگر تغییرات و نیازها و خواست‌هایی که فوقا بر آن‌ها اشاره رفت، وضعیت کاملا نوینی را در جامعه به وجود آورد. جامعه ما برای اولین بار در تاریخ صد سال گذشته خود، گوش شنوایی برای شنیدن صدای نیروهای لائیک - دموکراتیک در ابعاد توده‌ای پیدا کرد. سخنان فرهنگ‌سازان و سیاست‌سازان لائیک - دموکراتیک کشور که از سال‌ها پیش به نقادی خود و جامعه نشسته بودند، بر دل جامعه نشست. جان جامعه شکفتن آغاز کرد.

حکومت، پرچم مقابله با تهاجم فرهنگی را بلند کرد و شمشیر خود را برای بریدن زبان‌ها، تیزتر کرد. اما شعور خردگرای نقاد و آزادی‌خواه، فربه‌تر از شعور دین‌گرای متعبد و استبدادی و کاراتر از شمشیر فولادین ولایت‌فقیه به میدان آمده بود. طرفداران حکومت دینی، هرچه بیشتر بر طبل جنگ با فکر و فرهنگ و سیاست‌های لائیک - دموکراتیک می‌کوبیدند، حکومت دینی - فقاهتی بیشتر منزوی شد. جان شکفته و شاداب جامعه، در جستجوی راه فرا رفتن از حکومت دینی بود. دوم خرداد در چنین شرایطی به وجود آمد. دوم خرداد آغاز شکوهمند این تحول بود. آغاز شکوهمند بود اما شفاف نبود، پر از سایه و روشن بود. **در بیست سالی که گذشت، جمهوری اسلامی علیرغم اعمال فشارهای سخت و سنگین بر مردم و جامعه، نتوانست جامعه را از حرکت باز دارد و آن را به شکل و شمایل خود آورد، اما جامعه توانست آن را تحت فشار و تاثیر خود قرار داده و موجب عقب‌نشینی آن و پیدایش شکاف در میان نیروهای درون و پیرامون آن شود. شکافی که در نتیجه حرکت و فشارهای جامعه، و در جریان دوم خرداد، در قلب جمهوری اسلامی و میان نیروهای درون و پیرامون آن، به وجود آمد، علاج‌پذیر نیست. شکاف بیشتر خواهد شد.**

جامعه آبستن تحولات بزرگ سیاسی و اجتماعی است. جامعه ایران، دیگر، در چارچوب حکومت دینی - سنتی قانونا موجود و واقعا موجود نمی‌گنجد.

مردم می‌گویند: «یک مملکت یک دولت، آن هم به رای ملت» - مردم ایران به ولی‌فقیه نیاز ندارند!

ولی‌فقیه نماد و مقام غیردموکراتیک است. ولی فقیه پاسدار منافع غارتگرترین بخش سرمایه‌داران کشور است. ماموران ولی‌فقیه علیه مردم شمشیر کشیده، زبان فرهنگ‌سازان و سیاست‌سازان آزادی‌خواه و عدالت‌جوی کشور را بریده‌اند. جامعه و مردم ایران نیازی به ولی‌فقیه و غیرفقیه ندارند.

مردم ایران، می‌خواهندو می‌توانند سرنوشت خود را، خود تعیین کنند!

ایجاد تشکل‌های دموکراتیک صنفی و سیاسی توسط شهروندان و اقشار و طبقات مختلف مردم و شرکت در تعیین سرنوشت خود، نه تنها حق آن‌هاست بلکه از اهمیت سیاسی برخوردار است. اقشار و طبقات مختلف جامعه می‌خواهند و می‌توانند در تشکل‌های صنفی و احزاب سیاسی مورد نظر خود متشکل شوند، با هم‌دیگر رقابت کنند و نمایندگان سیاسی خود را برای به حکومت رسیدن و حکومت کردن انتخاب کنند.

«دین باید از دولت جدا شود»

دین و مذهب امر خصوصی شهروندان ایرانی است و حکومت حق ندارد به نام دین اسلام و مذهب جعفری اثنا عشری بر مردم مسلمان و غیرمسلمان ایران حکومت کند. دین و مذهب و دستگاه روحانیت باید از حکومت جدا شوند و حکومت به مردم ایران واگذار شود. جامعه و مردم ایران به حکومت دینی - فقاهتی نیازی ندارند.

* * *

هیات حاکمه و جناح مسلط حکومت با تمام قوا کوشش می‌کنند، مبارزات توده‌های مردم، نیروهای لائیک - دموکراتیک و نیز اصلاح‌طلبان را سرکوب کرده، حکومت دین و ولایت‌فقیه را برپا نگه دارند و به غارت بی‌حد و حصر ثروت ملی و استثمار وحشیانه و بی‌سابقه توده‌های میلیونی مردم ادامه دهند. آن‌ها دریافته‌اند، که باز شدن فضای سیاسی کشور، منجر به برآمد عظیم جنبش توده‌ای و جامعه مدنی شده و پایه‌های حکومت دینی و ولایت‌فقیه را به لرزه در خواهد آورد. آن‌ها شمشیر را مدت‌هاست از رو بسته‌اند و به هیچ قیمتی حاضر نیستند قدرت را از دست بدهند.

جناح خاتمی اما، هم از حکومت دینی و ولایت‌فقیه دفاع می‌کند و هم می‌خواهد جامعه را در چارچوب آن به سمت آزادی و جامعه مدنی هدایت کند.

اما علیرغم اختلافاتی که میان این دو جناح وجود دارد، جناح خاتمی به مثابه یک نیروی حکومت، نیروی هدایتگر و پیش‌برنده جامعه در سمت جدایی دین و ولایت‌فقیه از حکومت نیست.

از نظر من، تلاش دو سویه جناح خاتمی، در شرایط کنونی، اگر چه به لحاظ تاکتیکی، حایز اهمیت سیاسی است و موجب تضعیف جناح مسلط و رشد جنبش توده‌ای و نیروهای لائیک - دموکراتیک می‌شود، ولی به لحاظ راهبردی (استراتژیک)، سترون می‌باشد. نیروهای گرد آمده در جناح خاتمی، به دلیل تناقضات درونی، تعلق به اقشار و طبقات گوناگون، داشتن پایگاه اجتماعی وسیع و نفوذ سیاسی میان مردم، به خاطر رشد آگاهی شهروندان و اقشار و طبقات گوناگون، و نیز به خاطر شدت مبارزه طبقاتی در جامعه، نیروی قابل تجزیه است. این نیرو در پروسه تجزیه شده و هر کدام در جایگاه اجتماعی، طبقاتی، ایدئولوژیک، فکری و سیاسی خاص خود قرار خواهند گرفت. اما این همه واقعیت نیست. باید به این نکته مهم توجه شود که این جناح در لحظه کنونی مانع بزرگی در برابر جناح حاکم بوده و موجب تضعیف آن است.

اپوزیسیون لائیک - دموکراتیک جمهوری اسلامی، ضمن حفظ استقلال سیاسی و تشکیلاتی خود، بدون این که سیاست راهبردی دفاع از این جناح را اتخاذ کند و به دنباله‌روی از آن کشیده شود، باید از یک سو سیاست شکست قطعی جناح مسلط در حکومت را اتخاذ کند و از سوی دیگر ضمن روشن کردن و آشکار گفتن تناقضات و ناپیگیری‌های جناح خاتمی و آقای خاتمی، گرایشات آزادی‌خواهانه میان این جناح را تقویت کرده و از اقدامات مثبت خاتمی در جهت تضعیف جناح حاکم و تقویت عناصر جامعه مدنی در کشور حمایت کند.

عده‌ای بر این نظر هستند که تضعیف و شکست جناح حاکم، به تقویت جناح خاتمی و در نتیجه به تحکیم حکومت دینی - فقاهتی در شکل دیگری منجر خواهد شد. به نظر من، نیروهای سیاسی لائیک - دموکراتیک کشور نباید از شکست جناح حاکم هراس داشته باشند بلکه باید مردم را برای مبارزه با این جناح و شکست هرچه بیشتر آن بسیج کنند. جامعه ایران در شرایطی قرار دارد، نارضایتی و آگاهی عمومی به حدی رسیده است که عقب‌نشینی و شکست جناح حاکم، به تضعیف بیشتر کلیت حکومت دینی - فقاهتی و به تقویت بیشتر جنبش توده‌ای، نیروهای لائیک - دموکراتیک و جنبش جامعه مدنی کشور تمام می‌شود.

با توجه به مجموع اوضاع کشور و چنین خطراتی است که تاکتیک مرکزی جناح حاکم برای سرکوب و شکست مبارزات مردم و نیروهای لائیک - دموکراتیک، در لحظه کنونی، شقه کردن جناح خاتمی و شکست دولت اوست. جناح حاکم به خوبی دریافته است که دولت برآمده از جنبش دوم خرداد، مانع مهمی در برابر سرکوب مبارزات مردم و نیروهای لائیک - دموکراتیک است و از این رو کوشش می‌کند این مانع را بردارد.

اما نیروهای سیاسی لائیک - دموکراتیک کشور، نظیر سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، حزب توده ایران، حزب ملت ایران، دیگر نیروهای جبهه ملی، حزب دموکرات کردستان، حزب دموکراتیک مردم ایران، سازمان کارگران انقلابی (راه کارگر) و دیگر نیروهای آزادی‌خواه مخالف حکومت دینی و ولایت‌فقیه، نیز بدرستی درک می‌کنند که سقوط دولت خاتمی توسط جناح حاکم، به ضرر جنبش آزادی و دموکراسی است. بی‌سبب نیست که هیچ یک از این نیروها سقوط دولت خاتمی را در مرکز سیاست کاربردی خود قرار نداده‌اند.

در لحظه کنونی جناح خاتمی قبل از این که مانع بزرگی در برابر جنبش جامعه مدنی و نیروهای لائیک - دموکراتیک باشد، در برابر یورش جناح حاکم به مردم و نیروهای آزادیخواه است. کوشش نیروهایی نظیر سازمان مجاهدین برای سقوط جناح خاتمی در لحظه کنونی، در عمل به معنای هموار کردن راه برای تحقق تاکتیک مرکزی و استراتژی جناح حاکم است.

از نظر من، تاکتیک مرکزی نیروهای لائیک - دموکراتیک، بسیج مردم علیه جناح حاکم و شکست بیشتر آن است. مبارزات مردم و جنبش پر از سایه و روشن جامعه مدنی واقعا موجود، در گذرگاه چنین نبرد سخت و پیچیده‌ای است که به جنبش شفاف و مستقل از دولت، غیرلائیک آقای خاتمی فرا خواهد رویید.

در برابر سیاست‌های غیرمسئولانه و به غایت ماجراجویانه نیروهایی نظیر مجاهدین، البته سیاست دیگری نیز نسبت به دولت خاتمی اتخاذ شده است که به غایت منفعلانه و غیرمسئولانه است.

عده‌ای که خود را اصلاح‌طلب اعلام کرده‌اند، آن چنان به دفاع از خاتمی مشغولند که، حتی، اعتقاد صریح او به حکومت دینی - فقاهتی و دفاع قاطع و روشن او از ولایت‌فقیه و ولی‌فقیه را، به نیابت از آقای خاتمی و به جای او، امری تاکتیکی و مصلحتی قلمداد می‌کنند. این نیروها، با اتخاذ چنین سیاست و روشی و نیز با تقسیم‌بندی نیروهای سیاسی کشور به جناح حاکم و اصلاح‌طلبان و سرنگون‌کنندگان، اولا حکومت دینی - فقاهتی واقعا موجود را در پرده‌ای از ابهام می‌برند، ثانیا در عمل مانع شکل‌گیری نیروی سومی می‌گردند که مختصه اصلی‌اش لائیک - دموکراتیک بودنش است نه دفاع از این یا آن اصلاح، ثالثا مانع شفافیت بیشتر جنبش جامعه مدنی می‌شوند. این عده با تحلیل‌های غیرواقعی و تبلیغات خود می‌خواهند وانمود کنند که نیروهای لائیک - دموکراتیک کشور همان را می‌خواهند که نیروهای اصلاح‌طلب درون حکومت می‌خواهد. **جامعه ما برای شکست جناح حاکم و حرکت در سمت آزادی و جامعه مدنی، به تقویت هر چه بیشتر نیروهای لائیک - دموکراتیک، و ایجاد جبهه سومی متشکل از نیروهای لائیک - دموکراتیک و مستقل از جناح غیرلائیک خاتمی نیازمند است.** این نیروها، با یک کاسه کردن نیروهای لائیک - دموکراتیک و جناح خاتمی، تحت عنوان اصلاح‌طلبان، مانع شفافیت و روشنی بیشتر ذهن و زبان جامعه و مردم در جهت فکر و فرهنگ جامعه مدنی و مردم‌سالاری هستند. منسوب کردن افکار و فرهنگ و سیاست‌های لائیک - دموکراتیک به آقای خاتمی که چنین مختصاتی ندارد و ساختن چهره غیرواقعی از او در افکار عمومی، و دل خوش کردن به این که ما از این طریق افکار و سیاست‌های خود را به میان مردم می‌بریم، اگر ناشی از ساده‌لوحی نباشد، دروغ‌سازی بزرگی است. مردم ایران از طریق تجهیز به دروغ‌های زیبا و دلفریب نمی‌توانند جامعه‌ای مدنی، شاداب و عدالت‌جو داشته باشند. فکر و فرهنگ سیاسی سنتی در جامعه ما به اندازه کافی سرشار از دروغ و دروغ‌سازی است. جامعه ما بیش از هر زمان دیگر به روشن‌اندیشی و آشکارگویی نیازمند است. ذهن و زبان جامعه مدنی با ذهن و زبان جامعه سنتی تفاوت و اختلاف آشکار دارد. ▣

فمینیسم...

ادامه از صفحه ۸

فمینیست‌های سکولار همزبان‌تر و همفکرتر می‌باشم. البته من سکولار بودن را مساوی با ضدیت با دین نمی‌دانم و من مبارزه با اصول و سنت‌های مردسالار دینی و غیردینی را برای هر فرد طرفدار حقوق و رهایی زنان ضروری می‌دانم. برای بهبود وضع ستمبار و موقعیت فرودست زنان در ایران امروز، در وهله اول باید در قوانین زن‌ستیز و تبعیض‌گرای فعلی حاکم دگرگونی اساسی صورت بگیرد. زنان در قانون اساسی بطور پوشیده‌تر و در قوانین جزایی و قوانین خانواده بطور علنی‌تر شهروند درجهٔ دوم به حساب آمده‌اند. اگر حقوقدان مبارز، شجاع و تساوی‌طلبی چون شیرین عبادی و فقیه و مجتهد شجاع و نقادی چون سید محسن سعیدزاده با زبان و مرامی تجددطلبانه و بسیار بُراتر و موثرتر از لائیک‌های فمینیست به نقد قوانین شرعی و بازنگری آن‌ها در خدمت زنان و دموکراتیزه کردن جامعه می‌پردازند، برای منِ نوعی چه اهمیتی دارد که نماز و روزه‌اشان ترکَ نمی‌شود؟ چه اهمیتی دارد که نام «فمینیسم اسلامی» که نه فقط من و امثال من، بلکه محققین غربی بر اینان نهاده‌اند ترکیبی ناهنجار یا پرتناقض باشد. مگر تناقض در درون خود فمینیسم کم است؟ به نظر من بسیاری از ما در خارج از کشور به قول معروف «سوراخ دعا را گم کرده‌ایم». من اصلا سر و صدا و تب و تاب‌های خصومت‌آمیز یا نگرانی بعضی از دوستان فمینیست در خارج از کشور علیه این شاخه از مبارزات و گفتمان‌های زنان در درون ایران را نمی‌فهمم. ما باید بدون این که شیفته و مجذوب تلاش‌های اصلاحی درون دینی چه در عرصه فمینیستی و چه در عرصه عمومی‌تر نواندیشی دینی (جهت گسترش جامعهٔ مدنی) بشویم و بدون این که در اهمیت و نقش آن‌ها اغراق نماییم، باید از این که عده‌ای از مطلق‌گرایان دیروز و مکتب‌پرستان جزم‌گرا بطور فزاینده‌ای به صفوف آزادیخواهان، کثرت‌گرایان، حق‌طلبان و تجددخواهان می‌پیوندند، خوشحال باشیم. چه لزومی دارد رابطه فمینیسم و دین را پولاریزه کنیم یعنی این دو را دو قطب ضدهم قرار دهیم؟ مگر این همان کاری نیست که مرتجعین و مردسالاران قشری می‌کنند و تلاش دارند مبارزات زنان فعال در عرصه مطبوعات و سیاست و غیره حرف‌های آزادیخواهانه یا حق‌طلبانه و تساوی‌جویانه‌ای بزنند که بوی فمینیستی بدهد و مگر همان‌ها دائما با اسلحهٔ فمینیسم و خطر نجس‌شدن زنان اسلامی توسط اندیشه‌ها و یا همکاری‌های فمینیستی آن‌ها را منکوب و مسکوت نگه نمی‌دارند؟ ما چرا به جای دیدن و استقبال از یک متحد جدید در صفوف رنگارنگ مبارزات زنان، و به جای افزودن بر همگرایی و تقویت نقاط مشترک و تاکید بر سر ایجاد تغییرات و اصلاحات، به بزرگ‌نمایی تفاوت‌ها و کینه‌ورزی دامن بزنیم؟

▣ در کتاب «فمینیسم، دموکراسی و اسلام‌گرایی» که اخیرا منتشر کرده‌اید، نقطه‌نظرتان در مورد «فمینیست‌های اسلامی»، (گرچه من هم دوست داشتم وضع به همین گونه بود که شما توصیف نموده‌اید)، کمی غیرواقع‌بینانه و بیشتر بیان‌کننده آرمان‌ها و ایده‌های اومانیستی و انسانی‌تان نسبت به زنان اسلام‌گرای ایرانی است تا بیان واقعیت‌های جامعهٔ ایران!

□ البته تذکر شما در مورد این که من در کتابم در توصیف فمینیست‌های اسلامی به خوش‌بینی غیرواقع‌بینانه هومانیستی دچار شده‌ام، می‌تواند درست و هوشیاری دهنده باشد. یکی دیگر از زنان پیش‌کسوت و خدمتگزار دموکراسی در ایران، یعنی شهلا لاهیجی، نیز در نامه‌ای برایم نوشته بود که ما باید مواظب باشیم از افراط دین‌ستیزی بی‌حاصلِ متداول در بین خیلی از فمینیست‌های بخصوص خارج از کشور به تفریط شیفتگی و جذب و مستحیل شدن در گفتمان دینی نیفتیم. بخصوص بعضی ژورنالیست‌ها و دانشگاهیان خارجی از بس تصویرهای اغراق‌آمیز منفی و یکجانبه سیاه از زنان ایران دریافت کرده‌اند، وقتی به ایران سفر می‌کنند و با واقعیات پرتضاد و مثبت و منفی در کنار هم مواجه می‌شوند، در بازگشت به جای گزارش هر دو بعد واقعیت بطور هیجان‌زده و شیفته‌وار تنها به توصیف پیشرفت‌ها پرداخته و حتی به توجیه حجاب اجباری و شرعی بودن قوانین و نیز بزرگ‌نمایی چند زن سهیم در قدرت حکومتی پرداخته، توضیح ابعاد منفی را به فراموشی سپرده و نقش مهم اما بی‌سر و صدای زنان روشن‌اندیش و مبارزی را که در عرصه‌های مختلف خانه و خانواده، اداره و مدرسه، کارخانه و دادگستری، با فاعلیت و مقاومت روزمره خود حضور و رشد زنان در جامعه را به انحصارطلبان پدرسالار تحمیل کرده‌اند، نادیده می‌گیرند. به قول خانم لاهیجی، ما مدت‌ها به مطبوعات غربی فریاد می‌زدیم «بابا ما خاک بر سر و توسری خور نیستیم» و حالا به بعضی از این خبرنگاران باید فریاد بزنیم بابا جمهوری اسلامی به بهشت زنان بدل نشده است! البته این تشبیه به بهشت را خبرنگاری بطور کنایه‌آمیز در مقایسه با وضعیت زنان در افغانستان طالبان نوشته بود.

باری، خلاصه کنم. در عرصه تحقیق باید بد و خوب، پیشرفت‌ها و عقب‌ماندگی‌ها، توانمندی‌ها و سرکوب‌گری‌ها و خلاصه همه جوانب بی‌غرضانه تصویر و تحلیل شود. در عرصه سیاست نیز برای جنبش زنان، خاصه در خارج از کشور لازم است که ما اصول و آرمان‌هایی را که معتقد هستیم و زبان و گفتمانی را که ترجیح می‌دهیم، حفظ کنیم و در عین حمایت، ارج‌گزاری و حتی همکاری با پیشروترین و مستقل‌ترین جریان‌های نواندیش دینی و اصلاح‌طلبان، در حد توان و جایگاه خود به نقد اشکالات، کوتاهی‌ها، مماشات‌ها و نارسایی‌های آنان نیز برآئیم. با زنان آزادیخواه و حق‌طلب فعال، اعم از سکولار و غیرسکولار در داخل کشور پیوند برقرار کنیم. از آن‌ها بیاموزیم به جای این که تصور کنیم آن‌ها محتاج آگاهی‌بخشی و هدایت ما هستند و ضمن ایجاد و گسترش تبادل فکری و تبادل منابع و تحکیم همبستگی‌ها، به رساتر کردن صدای آنان در سطوح بین‌المللی کمک رسانیم.

من شخصا معتقدم ما ضمن حمایت نقادانه از حرکت‌های اصلاح‌طلبانه و ترقی‌جویانه نواندیشان دینی، باید از آن‌ها که نقش هدایت ذهنی و فکری و فرهنگی در جامعه را بازی می‌کنند، نظیر سروش بخواهیم که چرا در زمینه مسایل زنان سکوت کرده‌اند؟ چرا هنوز به بعد جنسیت در فقه پویا و در قبض و بسط دین نپرداخته‌اند؟ من می‌دانم که پاسخ خواهند داد ما هنوز درگیر پایه‌ای‌ترین مسایل هستیم و مساله زن در الویت نیست و الاهم و فی‌الاهم و امثالهم. ولی از آن جا که به نظر می‌رسد در زمینه مشخص فعلی و در این برهه تاریخ مسئولیتی بس مهم بر دوش این نوع متفکرین گذاشته است و نقش آن‌ها در فرایند دموکراسی ایران در این لحظه تاریخی به مراتب مهم‌تر و حساس‌تر از نقش سکولاری‌های لیبرال و چپ است، لذا موظف هستند که سهم خود را در تئوریزه کردن جایگاه زنان و مناسبات جنسیتی در جامعه مدنی بپردازند، و افراد معدودی چون سید محسن سعیدزاده، اعظم طالقانی، و شیرین عبادی و محمد ضمیران را که تلاش‌های مثبتی را در این مسیر آغاز کرده‌اند، تنها نگذارند. آیا اسلام آن‌ها هم می‌پذیرد که یک فرد عاقل و مختار یعنی یک دختر دانشجوی سال ششم پزشکی را به «جرم» این که با یک مرد آلمانی رابطه‌ای عاطفی و جنسی برقرار کرده است، به صد ضربه شلاق محکوم کنند و مرد را نیز به اعدام و آن‌هم در حالی که این دو قصد ازدواج با هم را دارند؟ آیا اسلام آن‌ها هم می‌پذیرد که یک سنت عقب‌مانده دوران پیش از اسلام و از رسوم به جا مانده جامعه بربریت را که حتی جزئی از سنن عرفی مناطق عقب‌مانده ایران نیست، از دل اعصار بیرون کشیده، احیاء و اجرا نمایند؟ آیا آن‌ها شرمنده نمی‌شوند که تمدن و فرهنگ ایرانی، هویت ملی و اسلامی آنان از طریق سنگسار و شلاق در انظار جهان مدرن امروز معرفی و تصویر می‌شود؟!

ادامه دارد

◉ این مصاحبه توسط رفیق عفت ماهباز انجام شده است.

یک حادثه و چند نتیجه

ف. تابان

استعفای اسکار لافونتن، وزیر مالیه و رئیس حزب سوسیال دموکرات آلمان از همهٔ مقامات دولتی و حزبی خود، هرچند حادثه‌ای مربوط به کشور آلمان بود، اما نکاتی را در خود داشت که فراتر از مرزهای این کشور نیز می‌تواند تامل‌برانگیز باشد.

در آلمان، وزیر مالیه پس از صدراعظم کلیدی‌ترین مقام دولت است زیرا به طور مستقیم با مناسبات اقتصادی و بانک‌ها سر و کار دارد، نحوهٔ دریافت مالیات‌ها را تنظیم می‌کند و وزیری است که عملکردش بیش از هر وزیر دیگری مورد حساسیت محافل بزرگ سرمایه‌داری و مالی نه تنها در آلمان که در کل اروپا و آمریکا قرار می‌گیرد. پس از پیروزی حزب سوسیال دموکرات در انتخابات سپتامبر گذشته در آلمان، اسکار لافونتن، مرد قدرتمند و رئیس حزب، با توجه به همین اهمیت وزارت مالیه، در راس این وزارتخانه قرار گرفت. او که جناح چپ حزب سوسیال دموکرات آلمان را رهبری می‌کرد، با تنظیم برنامهٔ «رفرم مالیاتی» درصدد تعدیل سیستم مالیاتی آلمان به نفع اقشار کم‌درآمدتر جامعه، مهار بورس بازی و کنترل بانک‌ها برآمد و از سرمایه‌داران و بانک‌داران بزرگ مالیات بیشتر و قوانین سخت‌تری را طلب کرد. لافونتن به خاطر همین «گستاخی» به ساحت سرمایه، زیر فشار محافل قدرتمند مالی و اقتصادی آلمان (و نه فقط آلمان) و در برابر چشمان حیرت‌زده مردم رای‌دهنده مجبور به کناره‌گیری شد. سرمایه‌داران و احزاب دست‌راستی آلمان کناره‌گیری او را به عنوان نشانه‌ای از چیرگی قدرت خود بر رای مردم جشن گرفتند و مردمی که به او رای داده بودند، تنها منفعلانه به تماشای هلهله پیروزمندان نشستند.

لافونتن در دولت سوسیال دموکرات آلمان تنها ماند. جناح راست این حزب به رهبری صدراعظم شرودر، بدون تلاشی برای حفظ موقعیت مرد شماره دو دولت و رئیس حزب خود، به این کناره‌گیری تن داد و بسیاری از ارزیابی‌ها نیز این است که کناره‌گیری لافونتن آغاز روند تصفیه جناح چپ در حزب خواهد بود. حزب سوسیال دموکرات آلمان ظاهرا در همان مسیری قرار گرفته است که دولت تونی بلر در انگلیس پیش از کسب قدرت آن را پیمود: قلع و قمع جناح چپ! در انگلیس برای هموار کردن راه قدرت و در آلمان برای حفظ قدرت!

سرنوشت آینده حزب سوسیال دموکرات آلمان بعد از لافونتن، نه موضوع این مقاله است و نه در توانایی نویسنده این سطور. اما می‌توان این سوال را پیش کشید که که اگر دولت سوسیال دموکرات آلمان همان قدر چپ می‌بود که لافونتن چپ بود، آنگاه چه وضعیتی در این کشور پیش می‌آمد؟ آیا رهبر محبوب جناح چپ سوسیال دموکرات‌های آلمان در این سرنوشت تلخ تنها می‌ماند و همان محافل قدرت‌مندی که او را مجبور به کناره‌گیری کردند، کل دولت را نیز به سرنوشت او دچار نمی‌کردند؟

کناره‌گیری لافونتن، محدودیت‌ها و ظرفیت‌های واقعی دموکراسی پارلمانی اروپا را یک بار دیگر آشکار کرد. این حادثه از جمله نشان داد که:

اولا رای مردم، خلاف آن‌گونه که گفته می‌شود، دست‌کم، تنها عامل تعیین قدرت نیست. قدرتی که از این رای بیرون می‌آید هرگاه با سیستم سرمایه‌داری حاکم بر این کشورها در تعارض قرار گیرد، قربانی خواهد شد. در تاریخ پارلمانتاریسم اروپا هنوز هیچ نمونه‌ای وجود ندارد که جز این واقعیت تلخ را نشان دهد. و در هیچ یک از کشورهای دموکراسی پارلمانی ما هنوز شاهد یک تلاش جدی برای فراتر رفتن از چارچوب مناسبات ناعادلانه موجود نبوده‌ایم. رفرم‌های کوچک که تحمل نشوند، از پیش روشن است اصلاحات رادیکال هرگز تحمل نخواهند شد.

به این نتیجه‌گیری از منظر دیگری نیز می‌توان نگریست. این یک پرسش اساسی است که در کشورهای پیشرفته دارای دموکراسی پارلمانی، رابطه سیاست و اقتصاد چگونه است؟

نه فقط این حادثه، بلکه ده‌ها مورد دیگر نیز اثبات می‌کند که قدرت اقتصادی، اگر هم نه در همهٔ موارد، اما به‌طور کلی، تعیین‌کنندهٔ سمت و سوی اصلی اتفاقات است. و حال باید به این نکته توجه کرد که دموکراسی پارلمانی، اساسا دموکراسی سیاسی است و به هیچ وجه به حوزه‌های اقتصادی و تولیدی گسترش نیافته است و نشانه‌ای نیز نیست که گسترش بیابد. صاحبان صنایع و بانک‌ها و مدیران اقتصاد کلان، خارج از حوزه انتخاب مردم قرار دارند. این غول مهیبی که سیاست‌مداران را می‌آورد و می‌برد و خواسته‌های خود را بر آنان دیکته می‌کند، خارج از دسترس مردم و هرگونه تاثیرگذاری آنان قرار دارد!

بسیاری از سوسیالیست‌ها، به ویژه پس از شکست تاسف‌بار اتحاد شوروی، این نظر مارکس را مورد انتقاد قرار دادند که برای تغییر مناسبات اقتصادی سرمایه‌داری باید اهرم‌های قدرت سیاسی را مورد استفاده قرار داد. اما اگر تجربه اتحاد شوروی شکست خورده است، نه تجربه سوسیال دموکراسی اروپا و نه واقعیات کنونی کشورهای پیش‌رفته سرمایه‌داری این را نیز اثبات نکرده است که پیشرفت اقتصاد سرمایه‌داری خود زمینه نفی خود و فراتر رفتن از مناسبات موجود را فراهم می‌آورد. آن چه هست بیشتر اثبات‌کننده این نظر است که قدرت سیاسی کماکان موثرترین وسیله برای سازماندهی مناسبات جامعه است. اما در چارچوبه دموکراسی پارلمانی، یک دایره بسته وجود دارد. برای تغییر و تحول، از یک سو باید قدرت سیاسی را مورد استفاده قرار داد و از سوی دیگر باید توجه داشت که این قدرت خود اسیر مناسبات اقتصادی است که تغییر آن مورد تقاضا و هدف سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها است.

از این دایره بسته ظاهرا به هیچ طریق مگر فراهم آوردن نیرویی خارج از سیستم نمی‌توان نجات یافت. دموکراسی پارلمانی، حداقل در شکلی که فعلا وجود دارد، به فراهم آوردن این نیرو، یعنی نیروی مردمی که به طور مستقیم اعمال اراده کنند، بی‌توجه است و به بیان دیگر، ظرفیت چنین اقدامی در آن نیست.

کناره‌گیری لافونتن، نشانه‌ای از این بن‌بست است. برای احزابی که نخواهند به کناره‌گیری از سیاست و آرمان‌های خویش مجبور شوند، ظاهرا راهی نمی‌ماند که دموکراسی پارلمانی را با شیوه‌های دیگری از اعمال ارادهٔ مردم تکمیل کنند، و آن‌جا که قدرت‌های اقتصادی خارج از کنترل مردم به چالش با انتخاب و اراده آن‌ها برمی‌خیزند، با اعمال اراده مستقیم مردم آن‌ها را خنثی سازند. در صورتی که چنین شود، مسئولیت قربانی شدن دموکراسی پارلمانی به عهدهٔ مردمی نیست که به خیابان‌ها می‌آیند تا قدرت مستقیم خویش را اعمال کنند، مسئولیت این قربانی شدن به عهده آنانی است که قدرت‌های خارج از ارادهٔ مردم را علیه مردم به کار می‌گیرند.

شاید در کشورهای اروپایی که دموکراسی پارلمانی عمیقا ریشه دوانیده است و افق‌های سیاست و مبارزات سیاسی را در خود محدود کرده است، فکر کردن به و جستجوی راه‌حل‌هایی که در این چارچوب محدود نماند، دشوار و غریب باشد، اما تا آن زمان که چنین است، مردم متاسفانه محکوم خواهند بود قربانی شدن آرمان‌ها و انتخاب‌های خویش را نیز نظاره‌گر باشند! ◙

کردهای منطقه و سیاست دولت‌ها

ماشاءالله رزمی

دو سال پیش، هنگامی که دولت ترکیه با دولت اسراییل قرارداد نظامی امضاء کرد، می‌شد پیش‌بینی نمود که حزب کارگران کرد کردستان (پارتی کریکار کوردستان ـ PKK) دیگر نمی‌تواند مانند گذشته به مبارزهٔ مسلحانه ادامه بدهد. در واقع دولت ترکیه با این قرارداد ضربه سیاسی ـ نظامی بزرگی به PKK وارد نموده بود. در گذشته، اسراییل همواره نسبت به جنبش‌های کردی نظر مساعد داشت و تضعیف کشورهایی را که کردها در آن زندگی می‌کنند، به نفع خود می‌دانست و در مواردی حمایت‌های خود را از این جنبش‌ها دریغ نمی‌کرد.

قرارداد ترکیه با اسراییل در درازمدت تاثیر تعیین‌کننده‌ای روی جریانات سیاسی کرد منطقه می‌گذارد. اسراییل با این قرارداد سوریه را که حامی اصلی کردهای ترکیه محسوب می‌شد، میان سنگ آسیاب می‌گذاشت. بعد از اولین مانور نظامی مشترک و هماهنگ شدن برنامه‌های نظامی اسراییل برای اولین بار اعلام کرد که حزب کارگران کرد تروریست است و برای مبارزه با تروریسم، اسراییل با دولت ترکیه همکاری خواهد کرد. در مقابل، ترکیه سوریه را کشور حامی تروریسم نامید و به آن کشور اولتیماتوم داد که یا دست از حمایت از PKK بردارد یا آماده جنگ با ترکیه باشد. این تهدید با جنگ‌های تبلیغاتی سابق، چه بر سر بخشی از خاک سوریه که ترکیه بر آن ادعای ارضی دارد و چه بر سر تقسیم آب رودخانه فرات و حتی اختلافات دو کشور بر سر مساله کردها، تفاوت اساسی داشت. این بار دمشق بین دو آتش قرار گرفته بود و تمام امکانات نظامی اسراییل در کنار ارتش ترکیه قرار داشت. لذا سوریه چاره‌ای نداشت جز این که عقب‌نشینی کند و عملا به درخواست‌های ترکیه گردن نهد. برای حفظ ظاهر، سوریه ایران را میانجی قرار داد و در واقع ایران را در شکست خود شریک نمود. به این ترتیب دانشکده افسری و پایگاه‌های نظامی PKK در درهٔ بقاء لبنان که تحت کنترل سوریه است، بسته شدند و رهبری این حزب از جمله شخص عبدالله اوجالان که ساکن دمشق بودند، از آن کشور اخراج گردیدند.

عبدالله اوجالان بعد از چهار ماه سرگردانی در کشورهای مختلف، عاقبت روز پانزدهم فوریه توسط مقامات کنیا دستگیر و تحویل نیروهای ویژه ترکیه گردید. اوجالان هنگامی که در ایتالیا به سر می‌برد، در مصاحبه با روزنامه فیگارو چاپ فرانسه گفته بود که تمام درها برویش بسته شده‌اند و وضعیت او شبیه وضعیت ملامصطفی در پایان کارش است. ملامصطفی به ایران رفت و مبارزه را به کمک ایران ادامه داد اما من نمی‌خواهم مثل او رفتار کنم. مبارزه ما بدون من نیز ادامه خواهد یافت.

بعد از دستگیری اوجالان، اسراییل طی پیامی به شورای مرکزی PKK ضمن ابراز تاسف از کشته شدن افراد این حزب در مقابل کنسولگری اسرائیل در برلین، اعلام کرد که در دستگیری اوجالان نقش مستقیمی نداشته است. علیرغم این پیام، همه می‌دانند که این سرویس‌های اطلاعاتی اسراییل بودند که برای اولین بار در اکتبر ۱۹۹۸ حضور اوجالان در مسکو را به اطلاع دولت ترکیه رساندند و همچنین یازده روز قبل از دستگیری او، روزنامه نیویورک تایمز از قول منابع اسرائیلی نوشت که آمریکا و اسرائیل برای دستگیری «کرد بد» یعنی اوجالان، همکاری می‌کنند. این که کردها دستگیری رهبر خود را حاصل توطئهٔ مشترک ترکیه ـ آمریکا و اسراییل می‌دانند، نمی‌تواند دور از واقعیت باشد زیرا سرویس‌های ویژه ترکیه، توسط مشاورین اسراییلی احاطه شده‌اند و کشور کنیا نیز مرکز عملیات و هدایت سرویس‌های اطلاعاتی اسراییل در آفریقا می‌باشد. نحوهٔ آدم‌ربایی نیز دخالت اسراییل را انکارناپذیر می‌سازد.

بعد از کشته شدن عبدالرحمن قاسملو توسط مامورین جمهوری اسلامی در اطریش، عبدالله اوجالان رهبر بلامنازع کردها در منطقه محسوب می‌شد، ولی بیم آن می‌رود که نظامیان ترکیه برای تحقیر هرچه بیشتر کردها، شخصیت او را در زندان بشکنند و وادار به اعترافاتی نمایند که برای طرفدارانش سرشکستگی بیار آورد.

بعد از تلاش نافرجام آمریکا برای سرنگونی صدام در عراق، اکنون آمریکایی‌ها در پی پیاده کردن استراتژی جدیدی برای سرنگونی صدام در عراق هستند و برای این کار به کمک ترکیه، از جمله برای استفاده از پایگاه نظامی انجرلیک نیاز مبرم دارند. برای جلب موافقت ترکیه بوده که آمریکا حزب کارگران کردستان را در لیست سازمان‌های تروریست قرار داده است. و این در حالی است که این حزب هرگز اقدامی علیه منافع آمریکا انجام نداده است و حتی بعد از دستگیری اوجالان نیز، با این که نقش آمریکا در این ماجرا کاملا آشکار بود، PKK از تظاهرات و حمله به مراکز دیپلماتیک آمریکا خودداری کرد.

از نظر آمریکا، PKK مانع برقراری صلح بین احزاب سیاسی کردستان عراق محسوب می‌شود. در سپتامبر گذشته، جلال طالبانی رهبر اتحادیه میهنی کردستان و مسعود بارزانی رهبر حزب دموکرات کردستان عراق زیرنظر خانم مادلین اولبرایت وزیر خارجه آمریکا، قرارداد صلح امضاء کردند و مقدمه تشکیل دولت کرد در شمال عراق فراهم شد. اما آمریکایی‌ها می‌گویند که ایران و سوریه از PKK استفاده می‌کنند تا با صلح آمریکایی در منطقه مخالفت بکنند. پایگاه‌های PKK در کردستان عراق در منطقهٔ نفوذ جلال طالبانی قرار دارند و هر وقت که ارتش ترکیه به پایگاه‌های آن‌ها حمله می‌کنند، آنان به داخل خاک ایران عقب‌نشینی می‌کنند و از بمباران و درگیری رودررو مصون می‌مانند. آن‌ها از اختلافات کردهای عراق برای بقای خود استفاده می‌کنند. آمریکا همچنین دموکراتیزاسیون رژیم ترکیه و جلوگیری از رشد احزاب اسلام‌گرا در این کشور را نیز در گرو از بین رفتن حزب کارگران کرد می‌داند، زیرا تمام انرژی حکومت صرف مبارزه با PKK می‌شود و احزاب بنیادگرا با استفاده از مشکلات و ناتوانی‌های دولت، نفوذ خود را گسترش می‌دهند. نقض حقوق بشر در ترکیه نیز عمدتا مربوط به رفتار حکومت با کردها می‌باشد.

ترکیه اهرم نفوذ آمریکا در کشورهای ترک زبان قفقاز و آسیای مرکزی می‌باشد. جنگ داخلی در ترکیه و هزینه سنگین مبارزه با حزب کارگران کردستان به دولت ترکیه اجازه نمی‌دهد تا نیروی خود را صرف نفوذ همه‌جانبه در کشورهای تازه استقلال‌یافته شوروی سابق نماید. علاوه برآن، بعضی از این کشورها از جمله ارمنستان مرکز فعالیت PKK شده بود و این امر برای آمریکا که تمام توجه خود را صرف مبارزه با گسترش نفوذ جمهوری اسلامی و تجدید قوای روسیه در این مناطق نموده است، قابل تحمل نمی‌باشد. حمایت ضمنی ایران و حمایت علنی روسیه از PKK برای آمریکایی‌ها قابل تحمل نیست و بر همین اساس با این که مجلس دومای روسیه اعطای پناهندگی به عبدالله اوجالان را تصویب کرده بود، دولت روسیه تحت فشار آمریکا مجبور شد اوجالان را از روسیه اخراج نماید.

ترکیه عضو پیمان نظامی ناتو و حلقهٔ اتصال اروپا به آسیاست. آمریکایی‌ها اهمیت زیادی برای موقعیت ژئوپلیتیک ترکیه قایل هستند و هرگاه رهبران ترکیه در حل مشکلات داخلی خود درمانده می‌شوند، آمریکایی‌ها برای کمک به متحد خود وارد میدان می‌شوند. در مورد کردها نیز بعد از پانزده سال جنگ داخلی، عملا ثابت شده بود که دولت ترکیه به تنهایی قادر به حل این مساله نیست، لذا همیاری آمریکا تعیین‌کننده است. آمریکایی‌ها PKK را غیرقابل کنترل و دشمنی که باید از بین برده شود، می‌دانند. شعار مبارزه با تروریسم نیز در خدمت اهداف دیگر آمریکا درمی‌آید. درعین حال مخالفت آمریکا با PKK شکلی از مبارزه با کمونیسم نیز می‌باشد. بعد از انفجار سفارت آمریکا در کنیا که به عوامل اسامه بن‌لادن، میلیارد سعودی نسبت داده می‌شود، آمریکا حضور اطلاعاتی خود در این کشور را افزایش داده است و دولت کنیا که دچار ورشکستگی اقتصادی می‌باشد، در مقابل کمک‌های اقتصادی و سیاسی حاضر شد مجری طرح آمریکا بشود. بدینسان اوجالان را از یونان به کنیا منتقل کردند تا دست‌بسته تحویل نیروهای امنیتی ترکیه بدهند. نقش یونان نیز در دستگیری اوجالان پیچیده است و جای سوال زیاد دارد. افکار عمومی یونان طرف‌دار کردها می‌باشد و دادستان ترکیه نیز بعد از سه روز از دستگیری اوجالان اعلام کرد که وی اعتراف نموده است که یونان به PKK کمک‌های مالی و لجستیکی می‌داد و افسران ارتش یونان کادرهای PKK را آموزش می‌دادند.

مساله اوجالان یک بحران سیاسی در یونان به وجود آورده است. دولت یونان تاکنون در مقابل سوالات مختلف مردم و روزنامه‌ها از جمله این سوال که چرا علیرغم اطلاع دیپلمات‌های یونانی از فساد و ناتوانی رژیم کنیا و با اشراف به این واقعیت که کنیا جولانگاه ماموران آمریکایی و اسراییلی است، بازهم روز دوم فوریه اوجالان را به کنیا منتقل کردند، توضیح و جواب قانع‌کننده‌ای ارایه نداده است. نخست‌وزیر یونان کنستانتین سیمیتس مجبور شد سه تن از وزراء از جمله وزیرخارجه‌اش را برکنار نماید، اما اپوزیسیون یونان خواستار استعفای دولت است.

روزنامه‌های ترکیه نوشته‌اند که یونان با چراغ سبز آمریکا و اطلاع دولت ترکیه در مقابل گرفتن امتیاز برای استقرار موشک‌های خریداری شده از روسیه در جزیره کرت، حاضر شده است اوجالان را تحویل بدهد.

بدون شک اقدام یونان بدون مشورت و موافقت آمریکا و اتحادیه اروپا صورت نگرفته است. اوجالان در روزهای قبل از دستگیری حاضر شده بود به هلند برود و خود را در اختیار دادگاه بین‌المللی لاهه بگذارد، اما هیچ یک از کشورهای اروپایی حاضر نبودند مشکلات حضور اوجالان را در خاک خود بپذیرند. حضور هشتصد و پنجاه هزار کرد در کشورهای اروپایی به حد کافی روابط آن‌ها با دولت ترکیه را با مشکل مواجه می‌سازد. تمام دلایلی که برای آمریکا در مبارزه با PKK مطرح است، برای اتحادیه اروپا نیز مطرح می‌باشد به اضافه یک مشکل دیگر که آن‌هم نقطه پایان گذاشتن به سیل مهاجرت و پناهندگی کردها به کشورهای اروپایی است. اتحادیه اروپا به طور کامل تصمیم گرفته است جلوی مهاجرت و پناهندگی را بگیرد. آن‌ها خواستار پایان یافتن جنگ داخلی در ترکیه و بازگشت پناهندگان به کشور خویش می‌باشند.

اتحادیه اروپا در مورد پذیرش ترکیه در این اتحادیه با مشکل مواجه است و مساله نقض حقوق بشر توسط دولت ترکیه و وجود قوانین غیردموکراتیک در آن کشور، از دلایل اصلی مخالفت بعضی از کشورهای اروپایی برای ورود ترکیه به اتحادیه اروپاست. بسیاری از سیاست‌مداران اروپایی معتقدند که در صورت پایان یافتن جنگ چریکی در شرق ترکیه، امکان دموکراتیزاسیون رشد یابنده رژیم ترکیه به وجود خواهد آمد و موانع موجود از بین خواهند رفت.

حضور اوجالان در هریک از کشورهای اروپایی احتمال درگیری بین ترک‌ها و کردهای ساکن این کشورها را نیز افزایش می‌داد. باید توجه داشت ناسیونالیست‌های ترک در مبارزه با کردها افراطی‌تر از دولت ترکیه عمل می‌کنند و در سال‌های گذشته درگیری‌های خشونت‌باری بین آن‌ها از جمله در بلژیک صورت گرفته است و هنگامی که اوجالان به ایتالیا رفت، قبل از آن که دولت ترکیه عکس‌العملی نشان بدهد، تجار ترک اعلام نمودند که معامله تجاری با ایتالیا را تحریم می‌کنند.

هم‌اکنون کشورهای اروپایی خواستار محاکمه عادلانه اوجالان می‌باشند. دولت ترکیه نیز در آخرین تصمیم‌گیری خود به یک هیات نروژی اجازه داده است در محاکمه اوجالان شرکت کند. قابل ذکر است که مجازات اعدام در ترکیه وجود دارد ولی در بیست سال گذشته اجرا نشده است.

دستگیری اوجالان برای ایران نیز پیامدهای ناگواری خواهد داشت و اعترافات وی می‌تواند سند فشار به ایران باشد. سیاست جمهوری اسلامی درباره کردها منطبق با منافع ملی ایران نبوده است. این سیاست نه بر دوراندیشی و واقع‌بینی سیاسی، بلکه بر تنگ‌نظری‌های ایدئولوژیک مبتنی بوده است. این سیاست به ویژه درباره کردستان عراق می‌رود که شکست سیاست جمهوری اسلامی در افغانستان را تکمیل نماید.

دو هفته بعد از دستگیری اوجالان، مطبوعات ترکیه از وجود نیروهای PKK در ایران می‌نویسند. با این که سفارت ایران در آنکارا طی یک بیانیه مطبوعاتی حضور افراد PKK را در ایران تکذیب کرد، اما آن‌ها می‌گویند که حمله به کنسولگری ترکیه در ارومیه توسط اعضای PKK صورت گرفته است.

در تظاهرات ارومیه سه نفر در مقابل کنسولگری ترکیه کشته شدند و تظاهرات در سنندج نیز به خشونت کشیده شد که چندین کشته بر جای گذاشت. بعداز دستگیری اوجالان تظاهرات کردها در شهرهای مختلف ایران توسط حکومت سازمان داده شده بود و دلایلی وجود دارد که ایجاد اغتشاش در جریان تظاهرات نیز توسط سازماندهان تظاهرات بوده است. از چندی پیش جناح راست جمهوری اسلامی سعی دارد با ایجاد اغتشاش و تشنج در نقاط مختلف کشور نوعی حکومت نظامی مستقر کند و از گسترش فضای سیاسی و مطرح شدن خواسته‌های مردم جلوگیری نماید. این برنامه در واقعهٔ سرکوب دستفروش‌های سنندج کاملا آشکار بود و استاندار کردستان، نماینده سنندج در مجلس و دانشجویان کرد، رفتار نیروهای انتظامی را محکوم کردند. شایان توجه است که اغتشاش و ناامنی در کردستان عمدتا توسط روزنامه‌های جناح راست حکومت منتشر می‌شود و بعضی از نشریات اوپوزیسیون خارج کشور نیز بدون توجه به اهداف به وجودآورندگان وقایع و حادثه‌سازان، این وقایع را به عنوان شورش‌های انقلابی مردم علیه رژیم جمهوری اسلامی با آب و تاب زیاد منعکس می‌سازند.

با دستگیری اوجالان بسیاری از کردها خود را بی‌پناه، تحقیرشده و حقوق خود را پایمال شده می‌دانند. «کردها هیچ دوستی ندارند» جمله‌ای است که اغلب آن را از ته دل بیان می‌کنند. به احتمال قوی دستگیری اوجالان مبارزه درون حزبی را تشدید خواهد کرد و طرفداران ادامه مبارزه مسلحانه و طرفداران مبارزه مسالمت‌آمیز هرکدام سعی خواهند کرد نیروها را به طرف خود بکشند. اما در جو پرالتهاب فعلی، جناح تندرو دست‌بالا را دارد و اعضا را برای تشدید جنگ و عملیات خشونت‌آمیز آماده می‌کند. با استناد به این گفته اوجالان که «مرگ من بیش از زندگی‌ام برای مساله کرد مفید واقع خواهد شد»، شورای مرکزی PKK مرکب از جمیل بیک نفر دوم حزب، عثمان اوجالان برادر عبدالله اوجالان و مرداد قارایالچین فرمانده نظامی حزب، سه روز بعد از دستگیری اوجالان اطلاعیه‌ای صادر کردند که از تلویزیون کردی MED.TV پخش شد. در این اطلاعیه بر «گسترش جنگ به تمام هدف‌های نظامی و غیرنظامی در ترکیه و کردستان و ادامه تظاهرات مسالمت‌آمیز در خارج» تاکید شده است. رهبری جدید می‌گوید: «از این به بعد تمام اعضای PKKمثل یک فدایی زندگی و مبارزه خواهند کرد و ترکیه از عمل خود پشیمان خواهد شد و حسرت دوران اوجالان را خواهد خورد که همواره می‌کوشید از تبدیل شدن جنگ کردها با دولت ترکیه به جنگ بین کردها و ترک‌ها جلوگیری کند.» مطبوعات PKK نیز لحن خود را

ادامه در صفحه ۷

آزادی سیاسی

راینر فورست

برگردان: ا. ب.

قسمت اول

آزادی عموماً امروز به مثابه معیار مشروعیت ساختار اساسی سیاسی ـ اجتماعی شناخته می‌شود. ولیکن روش‌های لیبرال، جمهوریخواهانه و مساوات‌طلب اجتماعی خاصه در این باره که کدام شکل از آزادی سیاسی در «نظام جامعه آزاد» باید تضمین شود با یکدیگر مناقشه دارند. من در ذیل مفهومی از آزادی سیاسی پیشنهاد می‌کنم که میان‌کنشی است، در این مشکل نقش واسطه را بازی می‌کند، گستره‌اش فراختر از این روش‌هاست و توسط برداشت‌های متفاوتی از استقلال تاسیس می‌شود. بنابراین، وظیفه مرکزی نظری عبارت است از ادغام متناسب برداشت‌های استقلال در برداشتی از آزادی سیاسی. برای نیل به چنین مقصودی ابتدا کاربرد مفاهیم اساسی این تعریف را توضیح می‌دهم. سپس در باره پنج برداشت از استقلال که در این باب باید مورد عنایت قرار بگیرند، بحث می‌کنم.

۱) مفهوم «آزادی سیاسی»، در ذیل به معنای گسترده‌ای تلقی می‌شود. این معنا هم آزادی جمهوریخواهانه ـ در اصطلاح بنیامین کنستانت ـ «آزادی نیاکان» و هم آزادی لیبرال، یعنی «آزادی مدرن» را شامل می‌شود. بر خلاف برداشت‌های محدود از «استقلال سیاسی» که موید مشارکت برابر در اجرای خودگردانی سیاسی است؛ منظور از «آزادی سیاسی» عموماً آزادی افراد به مثابه شهروندان ـ زن و مرد ـ در اجتماع سیاسی است؛ یعنی آزادی که اینان به عنوان شهروند می‌توانند از یکدیگر مطالبه کنند و باید متقابلا برای یکدیگر قائل شوند.

۲) «میان کنشی» به معنای «اشتراکی» یا «جماعت‌گرایی» نیست؛ نظریه «اولویت اجتماع در مقابل فرد» نیست؛ یعنی نظریه‌ای که به موجب آن شخص جوهر آزادی خود را مرهون اجتماع سیاسی است و، از اینرو، آزادی وی تنها به مفهوم آزادی «عرفی» می‌تواند تحقق یابد، یعنی از طریق اجرای تکالیف سیاسی ـ اشتراکی (البته در تجلی هگلی آن) یا از طریق مشارکت در حق تعیین سرنوشت اجتماعی خود (بیشتر به مفهوم اقتباس از روسو). مراد از «میان‌کنشی»، قبل از هرچیز، عرصه ماورای مناقشه میان برداشت‌های «فردی» و جماعت‌گرایی» آزادی است و ممکن است آن را بسه مدد مفهوم «مشارکت» و «عمومیت» توضیح داد: آزادی سیاسی شکلی از آزادی است که شهروندان متقابلا و عموماً برای یکدیگر قائل می‌شوند و تضمین می‌کنند، (باید تضمین کنند). بنابراین «دولت» یا «اجتماع» نیست که حقوق و آزادی‌های شهروندان را اعطا می‌کند، بلکه خود شهروندانند که، در عین حال، مؤلفان و مخاطبان مطالبات حقوق آزادی هستند.

شکل این مطالبات معمولا دستیابی به حقوق معین است. بدین نحو، از اصل تقابل میان حقوق فردی و دولت ـ به عنوان تضمین کننده این حقوق ـ که خصیصه بسیاری از نظریه‌های لیبرال است، احتراز می‌شود، اما این باعث از دست رفتن محتوای حقوق آزادی لیبرال (و امکان تحلیل منازعات بر سر آزادی) نیست. بدین سبب، افراد شهروند همزمان حقوق خود را مطالبه می‌کنند، یعنی به آزادی نیاز دارند، آزادی را تامین می‌کنند و به همدیگر آزادی می‌دهند. در ادامه نشان خواهم داد که تجزیه و تحلیل نقش دوگانه دیدگاه کاملی را از برداشت‌های استقلال که با این نقش پیوند دارند، ممکن می‌سازد. این نکته حائز اهمیت است که در این تمهید مشکل ارزیابی و عملی شدن «حداکثر آزادی» مطلق افراد (از جمله قیاس میان آزادی‌های مشخص) مطرح نیست زیرا هدف از بنیاد ساختاری تامین آزادی سیاسی مشروع، تثبیت «فراگیرترین» سیستم آزادی‌های سیاسی اساسی عمومی از دیدگاه عینی ـ کمی یا «انتخاباتی» نیست. هدف تضمین شکلی از آزادی میان‌کنشی است تا شهروندانی که به انحاء مختلف خود را اشخاص مستقل می‌دانند، بگونه متقابل و عمومی آن را موجه بدانند. عمده در اینجا حداکثر آزادی موجه در پرتو معیارهای ایجابی مشارکت و عمومیت است. بدین جهت، مشخص می‌شود که مسئله آزادی شعبه‌ای از سئوال کلی‌تر عدالت است، زیرا تنها آزادی‌هایی از اعتبار موجه برخوردارند که از حیث مشارکت و عمومیت معیارهای عمده عدالت بتوان آنها را مطالبه کرد. در یک جمله خلاصه کنم: تمام مطالبات حقوق آزادی سیاسی باید به عنوان دعاوی عدالت اثبات شوند ولی هر خواست عدالتی دعوی آزادی نیست.

دیدگاه میان‌کنشی اثبات و تضمین آزادی(ها)، به مفهوم ذیل، از نظریه ساده «توزیع» «کالای» آزادی پرهیز می‌کند. اولا، هیچ نهاد عالی توزیعی فراسوی روش مشارکتی ـ عمومی فرض نمی‌شود که بر ذخائر آزادی تصرف دارد و باید این ذخایر را میان افراد توزیع کند. آزادی‌ها به عنوان کالاها یا بخشی از یک کالا وجود ندارند، بلکه صرفاً به مدد ارج‌نهی متقابل و مشروع میان اشخاص و قبول حقوق یکدیگر بوجود می‌آیند. دوماً، این بدین معنا نیست که ذخیره مشخصی از آزادی وجود دارد تا بر اساس «بازی برنده هیچکس» بگونه‌ای توزیع شود که در آن متناسب با افزایش آزادی [الف] فقدان آزادی [ب] مضمر است. مادامی که تضمین مشارکتی ـ عمومی حقوق آزادی به معنای لغو امتیازات برخی اشخاص است (از جمله الغا برده‌داری)، پذیرش متقابل لغو این امتیازات ـ به عنوان سوژه‌های با حقوق آزادی برابر ـ در کل دستیابی به آزادی بیشتر است و نه تقسیم مجدد حجم ثابتی از کالای آزادی. این امر نه فقط در مورد حذف امتیازات صادق نیست، بلکه همچنین در باره قید و بندهای معتبر عمومی شکوفایی فردی و نوع زندگی صدق می‌کند. مقصود من این نیست که به موجب ایده رشد آزادی به مدد گسترش آزادی و ارج‌نهی متقابل امکان دارد تمامی منازعات آزادی را رفع کرد یا اینکه این منازعات ظاهری هستند. مراد من این است که آزادی‌های فردی و حقوق آزادی بیانگر روابط پویای ارج‌نهی هستند. سوماً، این روابط به حقوق اساسی معنایی بایاشناسیک (deontologisch) می‌دهد: حقوق اساسی تبلور پذیرش اشخاص به عنوان موجوداتی مستقل است؛ موجوداتی که قسم دیگری هستند. بدینسان در این مرحله حقوق تخطی‌ناپذیر ارج نهادن بر آزادی وجود دارد. نوع این آزادی‌ها [الف] با مطالبات گسترده‌تر وصول به کالاهای مشخص بر پایه این ارج نهی بنیادی و [ب] مطالبات مبتنی بر مفاهیم معین غایت گرایانه خیر و ارزشمند که به شیوه حقوق اساسی معتبر شناخته نمی‌شوند، فرق دارد.

۳) آزادی سیاسی مورد نظر من کاملا با نظر آیزیا برلین فرق دارد. به نظر برلین، دو مفهوم از آزادی سیاسی وجود دارد: آزادی مثبت و آزادی منفی. من در اینجا وارد جزئیات تحلیل جذاب او از آزادی نمی‌شوم و تنها به نکات ذیل اشاره می‌کنم. اولا، ترمینولوژی برلین یکپارچه نیست: او از سویی از «دو برداشت آزادی» سخن می‌گوید و از سویی دیگر از «برداشت‌های آزادی سیاسی» یا «معانی» آن. برلین از سویی میان این نظر که دو مفهوم آشتی‌ناپذیر از آزادی سیاسی وجود دارد و از سویی آن نظر که مفهومی با دو برداشت متفاوت و بعضاً متضاد وجود دارد ـ یا به عبارتی دقیق‌تر ـ یک «برداشت» ولی دو «مضمون» وجود دارد، مردد است. در مقاله آیزیا برلین براهین اثبات هر دو نظر وجود دارد. برلین، از سویی، در تائید نظر دو مفهوم از آزادی دلیل می‌آورد و، از سوی دیگر، از هسته مشترک دو تصور آزادی نام می‌برد. مهم این است که برلین امکان ندارد آزادی منفی را بدون تعریف معینی از آزادی تعیین کند. از اینروی، سئوال آزادی منفی مستلزم پاسخ به پرسش آزادی مثبت است. در نهایت برلین پاسخ مشخصی را که هواداران آزادی مثبت به سئوال اولی می‌دهند ـ «حاکم» موظف است خود خردمندی «والامنش» باشد، یعنی خودی که بر طبق ارزش‌ها و غایاتی زندگی می‌کند، که اصحاب قدرت بر آن اشراف دارند ـ صراحتاً رد می‌کند ولی برداشت خاص را از استقلال فردی که پیش‌شرط آزادی منفی است، یعنی خود فرد شایستگی تعیین آگاهانه انتخاب میان احتمالات را دارد و، به تحقیق، معنای آزادی منفی مسبوق به آن نفی نمی‌کند. برلین تنها در این صورت امکان دارد بگوید معیار آزادی تنها موقوف به امکانات موجود ما نیست و تحقق این امکانات ساده یا دشوار است، بلکه موکول به آن نیز هست که این احتمال در برنامه زندگی من از چه اهمیتی برخوردار است. (دو احتمال دیگر عبارتند از: تا چه اندازه کنش آگاهانه دیگران این احتمالات را بسط می‌دهند یا قبض می‌کنند و کل جامعه برای این احتمالات قائل به چه اهمیتی است).

آزادی منفی به تحقق استقلال «خدمت می‌کند»، ولی استقلال را ارزش‌های «والاتر» شکل نداده است. برلین پیرو این نظر نیست که دو مفهوم آشتی‌ناپذیر از آزادی سیاسی وجود دارد، بلکه از این نظر پیروی می‌کند برداشتی از آزادی سیاسی وجود دارد، که تفسیرهای تاریخی متفاوتی از آن شده است و بدین قسم دچار تناقض شده است. اصل‌نظر برلین، نظری برداشت‌گرایانه نیست، بلکه تاریخی است. به موجب این نظر، بسته به اینکه کدام برداشت از استقلال شخصی مبنا قرار گیرد، برداشتی از آزادی سیاسی وجود دارد؛ به موجب این برداشت آزادی سیاسی در نگاهداشت و تحقق امکان استقلال شخصی و برداشت‌های مختلف از آزادی سیاسی نهفته است. هر «آزادی از» «آزادی برای» است، مناقشه تنها از حیث شکل حق تصمیم‌گیری بود و هست.

از اینروی، به موجب پیشنهاد مک‌کالمز، می‌توان مفهوم آزادی را بر طبق قاعده «الف از ب آزاد است تا عمل پ را انجام دهد یا پ باشد (یا آن عمل را انجام ندهد یا پ نباشد)» استنباط کرد. ولیکن این قاعده بسیار مجردتر از آن است که بتواند در ارتباط کنونی مسئله آزادی سیاسی حکمی صادر کند؛ آنچه که حائز اهمیت است این است که در این متن عناصر الف، ب، و پ به چه طریقی تعیین می‌شود. غرض از آن بازیگری که «بواقع» خود را (خود «تجربی»اش را در مقابل خود «حقیقی»اش) تعیین می‌کند، چیست؟؛ مقصود از قید و بند آزادی چیست؟ (محدودیت‌های بیرونی یا درونی)؛ وکدام اعمال یا غایات شخص مستقل را (که خود را شکوفا می‌سازد) مشخص می‌کند؟ ما به تجزیه و تحلیلی نیاز داریم که اشکال استقلال را به نحو شایسته‌ای در مرکز ثقل مفهوم آزادی سیاسی قرار دهد.

۴) البته ایراد می‌گیرند که مفهوم سئوال‌برانگیزی مانند استقلال احتمالا امکان ندارد به ما کمک کند مفهوم پیچیده آزادی سیاسی را توضیح دهد. در واقع، این ایده نیز که معنای آزادی سیاسی حفاظت از استقلال و ممکن ساختن آن واقع است، مخرج مشترک بسیاری از روش‌های معاصر فلسفه سیاسی است، اما برداشت این روش‌ها از مفهوم استقلال یکسان نیست. برای مثال، چارلز تایلور از اهمیت آزادی «به این خاطر که ما موجوداتی هدفگرا هستیم» نام می‌برد؛ ژوزف راز ارزش آزادی سیاسی (و منفی) را این می‌داند که آزادی انتخاب مستقل «گزینه‌های ارزشمندی» را ممکن می‌سازد؛ جان رالز برداشت شخص را با دو توانایی اخلاقی شهروندان «کاملا» مستقل آموزه بنیادین تئوری عدالت خود می‌داند؛ یورگن هابرماس از طریق تئوری گفتمان حقوق و دمکراسی خود تلاش می‌کند «منشا همسان» استقلال «خصوصی» و «عمومی» را روشن کند.

ولی اگر ضمن تجزیه و تحلیل مفهوم آزادی سیاسی از این آموزه اساسی حرکت کرد که اشخاص در عین حال مؤلفان و مخاطبان دعاوی آزادی هستند، نتیجتاً تئوری دقیق‌تری از عرصه‌های مختلف استقلال آزادی سیاسی احتمال پیدا می‌کند؛ احتمالی که چشم‌اندازی انتقادی بر مناقشات فوق می‌گشاید و از حیطه آنها فراتر می‌رود.

۵) به همین‌خاطر، من تعریف ذیل را پیشنهاد می‌کنم: برداشت آزادی سیاسی مرکب از برداشت‌های افراد به منزله شهروندان اجتماع سیاسی قانونی به مفهوم استقلالی است که آنها متقابلا و عموماً برای یکدیگر قائل می‌شوند و موظف به تضمین آن هستند ـ به عبارتی دیگر: آزادی سیاسی شامل تمام آزادی‌هایی است که شهروندان به عنوان کسانی که به یکدیگر آزادی می‌دهند و آزادی یکدیگر را سلب می‌کنند موظفند برای یکدیگر یکسان قائل شوند، به عبارتی متقابلا و عموماً نتوانند از یکدیگر دریغ کنند و مشترکاً در قبال اعتبار آزادی یکدیگر و تحقق آنها مسئول هستند. در ادامه، برای توضیح پنج برداشت از استقلال محتوای این آزادی‌ها تبیین می‌یابد: این مفاهیم استقلال عبارتند از: اخلاقی، علم اخلاقی، حقوقی، سیاسی و اجتماعی. این‌برداشت‌ها هرکدام نقش معینی در چارچوب طرح آزادی سیاسی ایفا می‌کنند، ولی هیچکدام‌شان ـ و بدین قسم هیچ تفسیر معینی از آنها ـ نباید در این حوزه قلمداد شود. مطلق‌سازی یکی از اشتباهات ماهوی برداشت‌های جزمی «منفی» یا «مثبت»، فردگرایانه یا جماعت‌گرایانه آزادی سیاسی است؛ برای پرهیز از این اشتباه تجزیه و تحلیل چند بُعدی ارائه می‌شود.

۶) ذکر «برداشت‌های استقلال» مستلزم طرح بنیادی از استقلال است. به موجب این طرح، ـ من در این جا می‌توانم مؤلفه‌های اصلی را طرح کنم ـ عمل شخص موقعی مستقل و توسط خود او تعیین شده است که آگاهانه و از روی دلیل باشد. شخص بر دلائل عمل خود اشراف دارد، می‌تواند جوابگوی علل عمل خود باشد و مسئولیت آنها را (یعنی مسئولیت خود را) بپذیرد. به این معنی، اشخاص مستقل، اشخاصی بالغ و مسئول هستند، می‌توانند دلیل اعمال خود را توضیح دهند و موجه جلوه دهند. اما در اینجا باید پرسید منظور از «موجه» و «مسئولیت» چیست؟ اشخاص مستقل در مقابل چه کسی ـ جز خود ـ مسئول هستند، و به چه کسانی و چه نوع دلیلی مقروضند؟ این پرسش روند تفکیک برداشت‌های مختلف استقلال راکه کنش مستقل و مسئولانه طلب می‌کند، بر اساس بافت‌های عملی ضروری می‌سازد. بافت این توجیه در مقابل (یا با) کلیه بافت‌های مشترک کنش دیگر (به منزله توجیه اعضا جماعات مختلف) کاملا فرق دارد. مفاد معیارهای براهین آن متفاوت است. معیار استقلال اشخاص مادامی است که آنها در این بافت‌های متفاوت بتوانند دلایل خوب را تشخیص دهند و بر اساس‌شان عمل کنند. بدینسان آنها در بافت‌های میان کنشی همواره موقعیت‌های بسیار متفاوتی دارند. از اینروی، تمایز ذیل ـ البته تا آنجا که از حیث مسئله آزادی سیاسی ضروری است، در اینجا باز می‌شود.

ادامه دارد

خلق ترکمن...

ادامه از صفحه ۶

کشورهای سوسیالیستی که در جمهوری ترکمنستان جریان داشت محصور می‌یافتند.

مسئله ارضی در ترکمن صحرا به لحاظ اهمیت تاریخی آن در میان ترکمن‌ها پس از انقلاب نیز همچنان جدی‌ترین موضوع جنبش در منطقه بوده است. اساس برنامه ستاد مرکزی شوراهای ترکمن صحرا را در این بابت شعار «زمین از آن کسانی است که روی آن کار می کنند» تشکیل می‌داد. این شعار که سنگ‌پایه سیاست ستاد مرکزی شوراهای ترکمن صحرا در رابطه با مسئله ارضی را عبارت می‌ساخت از یکسو بیانگر مضمون اساسی برنامه ارضی بود که حل بنیادین مسئله ارضی به نفع اقشار زحمتکش روستاهای منطقه و مصادره زمین‌های غصبی بورژوا - ملاکان و مالکین بزرگ را هدف قرار داده بود و از سوی دیگر ریشه در فرهنگ و گذشته تاریخی خلق ترکمن داشت که سپردن تمامی زمین‌های مصادره شده به دست شوراهای مردمی را مد نظر داشت.

بدینسان کیفیتی نوین از تشکل روستائیان در منطقه بوجود آمد که نه تنها تا آن تاریخ در خود ترکمن صحرا بی‌سابقه بود بلکه بحق می‌توان ادعا نمود که تا آن زمان مبارزات دهقانان و زحمتکشان روستاهای سراسر کشور نیز به این سطح از درجه تشکل و رزمندگی ارتقا نیافته بود. به بیانی دیگر تحت شعار «زمین از آن کسانی است که روی آن کار می کنند» تغییر بزرگی در سیستم تولید و پروسه تکاملی جامعه ترکمن صحرا بوجود آمد که البته در آن ایام بدلیل چپ‌زدگی و شیفتگی بر رادیکالیسم در عرصه مبارزه طبقاتی کمتر کسی به عواقب آن می‌اندیشید. زیرا با اساس قراردادن شعار فوق و بر آن مبنا تعیین حد متوسط ۶۰ هکتار برای مشروعیت مالکیت بر زمین بخش بزرگی از مالکین متوسط از مدار تولید و اداره زمین‌های کشاورزی خارج می‌گردیدند.

در آن ایام بنابه تحلیل و تفسیر سازمان در مورد آنانی که بر روی زمین کار می‌کردند این خلق ترکمن نبود که صاحب اصلی زمین‌های کشاورزی و مراتع دامی بود بلکه اساسا در این دیدگاه مالکیت به مفهوم «ملی و تاریخی» جائی نداشت. بر این اساس مقوله مالکیت از بستر تاریخی خود جدا می‌گردید و به مالکین جدیدی تعلق می‌یافت که کافی بود جهت ادله ادعای خود بیل و تیشه‌ای عرضه می‌نمودند. امری تصادفی نبود که در این دوران میزان مهاجرین و کوچ کنندگان زابلی و سیستانی به ترکمن صحرا رو به افزایش می‌گذارد. چرا که بر اساس سیاست ارضی سازمان مالکیت زمین‌ها نه تنها به کارگران کشاورزی مزدوری که غاصبان زمین‌های خلق ترکمن آنان را به منطقه فرا خوانده بودند تعلق می‌یافت بلکه آندسته نیز که سندی برابر با «مهاجر» و یا «کاریاب» ارائه می‌دادند از حق برخورداری زمین برخوردار می‌شدند. به همین خاطر به علت کثرت افراد مشمول صاحب زمین و تلاش برای صاحب‌زمین گرداندن آنان حد معیار ۶۰ هکتار عملا کاهش داده شده و تداوم آن به نارضایتی و بدبینی بیشتر و دوری بخش قابل ملاحظه‌ای از اقشار مردم از کانون و ستاد را موجب گردید.

در واقع در این رابطه می‌توان به دو نکته مرکزی اشاره نمود: یکی اینکه در امر پیشبرد این سیاست خصلت دوگانه مسئله ارضی و ارتباط تنگاتنگ آن با مسئله ملی در ترکمن صحرا درک نگردید. این درک نادرست که ریشه در تفسیری تئوریک از منافع طبقه کارگر داشت موجب برخورد به مسئله ارضی همانند یک مسئله صرفا طبقاتی گردید. این درک شوراها را به عنوان ارگان صرف تشکل و اعمال قدرت تنها افراد بی‌زمین و کم‌زمین روستاها در نظر گرفته وظایف شوراها را تنها در حد مبارزه علیه بزرگ‌مالکان و پرداختن به مسائل صنفی و عمرانی روستاها محدود نموده و به عدم قطب‌بندی کامل طبقاتی در روستاها بدلیل وجود عنصر ملی و وجود بقایای سیستم ارباب - رعیتی و تاثیر این دو عامل در تمایل به وحدت اقشار و طبقات مختلف در روستاها علیه بورژوا - ملاکان بومی توجه ننمود. مورد دیگر عدم تعیین حدود مالکیت ارضی با توجه به مرغوبیت و نوع زمین و غیره به هنگام مصادره اراضی می‌باشد. در این رابطه عدم تعریف دقیق شعار «زمین از آن کسانی است که روی آن کار می‌کنند» و توضیح مضمون و نحوه پیشبرد آن بر اساس ویژگی‌های منطقه به دهقانان موجب گردید خرده مالکینی که بغیر از کار خود بر روی زمین از نیروی کار مزدبگیران روستاها نیز هنگام کاشت و برداشت محصول استفاده می‌کردند و همچنین زمین‌داران متوسطی که در موضع حمایت از کانون و ستاد قرار داشتند همانطور که اشاره گردید بیش از پیش از آنان کنده شده و حتی به تبلیغ علیه دو نهاد فوق بپردازند.

آنچه که در این رابطه می‌توان تصریح نمود آنکه سیاست ارضی سازمان به هیچوجه از آهنگ یکنواخت و موزونی برخوردار نبوده و این عرصه نیز همانند دیگر عرصه‌های سیاست سازمان تابع نوسانات تحلیل‌ها و برداشت‌های نوین از سیاست مستقل طبقه کارگر بود. نمود عملی مجموعه بحث‌های نظری سازمان که در شکل برقراری جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر متجلی بود در مناطقی چون ترکمن صحرا در شکل برخورد استالینی نسبت به مالکیت اموال بازتاب می‌یافت. زیرا با اصل قرار دادن این امر که تمامی مالکین و سرمایه داران موجود در منطقه دشمن خلق هستند بدون توجه به سطح رشد اجتماعی - اقتصادی و ویژگی‌ها و روحیات و روابط میان اقشار و طبقات مختلف در ترکمن صحرا عملا نسخه واحدی صادر گردیده و امثال هژبر یزدانی‌ها در ردیف فلان زمین‌دار متوسط و یا فلان کارخانه‌دار بومی قرار داده شدند. در حالیکه در ترکمن صحرا بر خلاف برخی مناطق کشورمان صف‌بندی طبقاتی در مفهوم دو جبهه متخاصم بر اساس تعاریف کلاسیک مارکسیستی شکل نگرفته و بسیاری از مالکین و سرمایه‌داران بومی دارای احساسات ملی‌گرائی و حمایت و کمک به همشهری و هم‌طایفه‌ای خود بسودند. علاوه بر آن بسیاری از مالکین بومی که زمین قابل ملاحظه‌ای در اختیار داشتند آن را عمدتا نه از طریق «تقسیمات شاهانه» بلکه با خرید از تیمسارها و درباریان و دیگر غاصبین غیر بومی که با فروش زمین‌های غصبی به سرمایه‌گذاری در عرصه صنعت روی آورده بسودند صاحب گردیدند. سیاست انتقال مالکیت زمین‌ها و واگذاری آنها به آنانی که بر روی آن کار می‌کنند اگر همانگونه که سازمان مد نظر داشت پیش می‌رفت ضربه غیر قابل جبرانی بر اقتصاد ملی و ساختار اجتماعی - اقتصادی ترکمن صحرا وارد می‌آمد چرا که حذف بورژوازی نوپای ترکمن در عرصه کشاورزی و صنعت که با مکانیزه‌کردن وسایل تولید و تجهیز به دستگاه‌های جدید تکنیکی همراه بود نمی‌تواند به عنوان اقدامی در جهت تسریع تکامل و توسعه اجتماعی - اقتصادی جامعه ترکمن صحرا مورد ارزیابی قرار گیرد.

درکنار این عنصر باید در عین حال چپ‌روی‌ها و بی‌تجربگی‌های نیروهای فعال سیاسی ترکمن را نیز در نظر گرفت. نیروهای فعال سیاسی ترکمن تحت تاثیر رادیکالیسم انقلابی جنبش در منطقه در ارائه و تعیین وظایف این جنبش آرمان‌گرایانه برخورد نموده و بدون در نظر داشت مرحله انقلاب و تناسب نیروها در سطح کشور و ترکمن صحرا و توان و آمادگی ترکمنها ایده‌آل‌های تاریخی خلق ترکمن را تحت شعار «حکومت خود مختار بدست شوراهای مردمی» به عنوان شعاری مرحله‌ای طرح و تبلیغ می‌نمودند. طرح اینگونه شعارها که قبل از همه تمایلات و آرزوهای صادقانه و ملی دیرینه نیروهای ترکمن را بازتاب می‌دادند تلاش می‌گردید که بدنبال جذب سیاستهای سازمان در عین حال با استدلالات ایدئولوژیکی نیز همراه گردند. اساس این‌گونه گرایشات را در نزد نیروهای ترکمن قبل از همه ضعف تئوریک عبارت می‌ساخت و دامنه این اتوریته‌پذیری کورکورانه تا بدانجا پیش رفت که در مواردی در نقطه تقابل تمایلات خلق ترکمن قرار گرفت.

ولی با وجود عمدگی و تاثیر سیاستهای سازمان بر اوضاع منطقه نمی‌توان روحیات ملی‌گرائی نیروهای ترکمن و تصادمات درونی آنها را با سیاستهای سازمان نادیده گرفت. این مسئله یا می‌بایستی شکلی هماهنگ و موزون به خود گرفته و در راستای آرمان‌های خلق ترکمن پیش می‌رفت و یا اینکه به نفع یکی از این گرایشات حل می‌گردید امری که عمدتا تا مدتها حتی پس از مهاجرت اجباری بخشی از نیروهای ترکمن به نفع غالبیت اتوریته خط سازمان باقی ماند.

شماره فاکس: Fax: 0049 - 221 - 331 82 90
شماره تلفن: 9322136 — 221 — 0049
آدرس کار در اینترنت: http://www.geocities.com/CapitolHill/2902
آدرس پست الکترونیکی: fadai.aksariyat@magnet.at

تک فروشی: معادل ۴ مارک آلمان
بهای اشتراک:
اروپا: شش ماه ۵۵ مارک؛ یک ساله ۱۰۲ مارک
سایرکشورها: شش ماهه ۶۲ مارک؛ یک ساله ۱۱۵ مارک

Verleger: I.G.e.v

دارنده حساب: I.G.e.v
شماره حساب: 22 44 20 32
کد بانک: 37 05 01 98
نام بانک: Stadtsparkasse Köln
Germany

آدرس: I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

کار

چهارشنبه ۱۱ فروردین ۱۳۷۸ - ۳۱ مارس ۱۹۹۹ دوره سوم - شماره ۲۰۴
KAR. No. 204 Wednesday 31. Mar. 1999
G 21170 D

«کار» ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
دو هفته یک بار روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

بالکان در آتش و خون

ناتو به یوگسلاوی حمله کرد

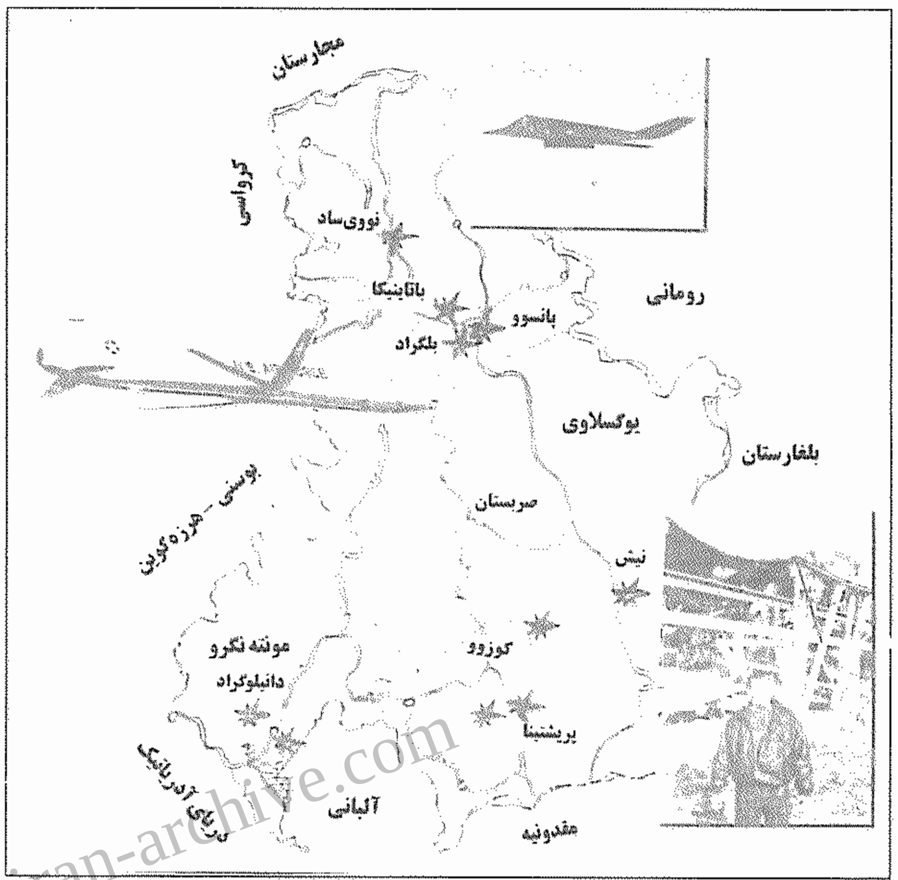
پس از قطعی شدن شکست مذاکرات صلح در «رامبولیه» فرانسه که طبق آن قرار بود خودمختاری گسترده‌ای به کوزوو داده شود و یک نیروی بین‌المللی چندین هزار نفره مسئول اجرای آن باشد و بی نتیجه ماندن مسافرت ریچارد هالبروک فرستاده ویژه دولت آمریکا به یوگسلاوی، شب چهارشنبه هفته گذشته نیروی هوایی پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) شهرهای یوگسلاوی را مورد حمله قرار داد.

خاویر سولانا دبیر کل اسپانیایی ناتو در مصاحبه مطبوعاتی پیرامون حمله به یوگسلاوی گفت: هدف از انجام عملیات نظامی علیه این کشور، کاهش قدرت نظامی صرب‌ها و جلوگیری از کشتارهای نژادی در منطقه کوزوو است.

ستاد ارتش یوگسلاوی در بیانیه‌ای اعلام کرد، ناتو ۴۰ نقطه در شهرهای بلگراد، نیش، پریشتینا، کرالیوا، کوزوسکا میترو ویستا، کراگویواچ و لسکوواچ را مورد حمله قرار داده است.

روز پنجشنبه با آغاز دور دوم بمباران، ژنرال «وسلی کلارک» اعلام کرد: ما بطور منظم و دائمی به یوگسلاوی حمله خواهیم کرد و امکانات نظامی این کشور را منهدم خواهیم ساخت تا زمانیکه «میلوسوویچ» به استقرار صلح پاسخ مثبت دهد.

جمعه گذشته بر شدت حملات ناتو افزوده گردید. این حملات بوسیله هواپیما، زیردریایی و ناوهای جنگی و پرتاب موشک‌های کروز انجام شد. متعاقب آن رسانه‌های محلی خبر از شعله‌های آتش و انفجار در حوالی بلگراد دادند و بیمارستانهای این شهر از مردم تقاضای اهدای خون نمودند.



در پی حملات ناتو به یوگسلاوی، نیروهای صرب در کوزوو دست به عملیات انتقام‌جویانه علیه مردم آلبانی‌تبار زدند. بر اساس گزارش خبرگزاری‌ها، نیروهای صرب در شهر جاکوویتسا دست به جداسازی مردان از زنان زدند و پس از به آتش کشیدن شهر، مردان را با خود بردند. در نتیجه این حملات نیم میلیون نفر آواره شده‌اند.

واکنش‌ها

بوریس یلتسین رئیس جمهور روسیه روز شنبه پیام ویژه‌ای برای میلوشویچ فرستاد و پشتیبانی و همبستگی مردم روسیه را از مردم یوگسلاوی اعلام کرد. متعاقب حمله ناتو به یوگسلاوی دولت این کشور تمام تماس‌های خود با ناتو را قطع کرد و به نماینده این پیمان «الکسی شاختانیسکی» ۲۴ ساعت مهلت داد تا خاک روسیه را ترک نماید. یلتسین با آغاز حمله ناتو به یوگسلاوی گفت آمریکا جوابگوی اخلاقی این حمله است.

در همه پایتخت‌های اروپایی و در واشنگتن نسبت به کارآیی عملیات جاری ناتو در یوگسلاوی تردید وجود دارد و کسی نمی‌داند در مرحله بعد از حمله چه خواهد کرد. روزنامه فیگارو نوشت: نظام امنیتی اروپا به یکباره تعادل خود را از دست داده است. وادار کردن میلوسوویچ به پذیرفتن طرح صلح در کوزوو و خودمختاری در آن ایالت هدفی محترم است ولی داشتن یک هدف مفید و محترم به تنهایی برای راه‌انداختن جنگ کافی نیست. بیم آن وجود دارد که علی‌رغم خواست خود، نیروهای غرب به مدافعین جدایی‌طلبان کوزوو مبدل شوند.

نیویورک تایمز نوشت: بدترین شرایط آن است که میلوسوویچ به ظاهر با صلح موافقت کند و بمباران‌ها متوقف شود اما پیشرفتی حاصل نشود و در اینصورت ناتو به وضعیتی نظیر آنچه در عراق می‌گذرد دچار خواهد شد.

حمله ناتو به یوگسلاوی به چه معنی است؟

پس از حمله آمریکا به عراق که بدون داشتن ماموریت از سوی سازمان ملل متحد انجام پذیرفت، با حمله ناتو به یوگسلاوی این دومین‌بار است که نقش سازمان ملل متحد در حل و فصل مسائلی که مربوط به جامعه بین‌الملل است نادیده گرفته می‌شود.

سخنان کوفی عنان در پاسخ به خبرنگاران عمق آنچه که بر سازمان ملل رفته را روشن می‌کند. وي در پاسخ به این سئوال که آیا در این برهه از حوادث نقشی برای خود قائل است گفت:

خیر، رهبری حوادث فعلا در دست هفت کشور گروه تماس است. این گروه بحران را هدایت می‌کند و من در حال حاضر برنامه‌ای برای دخالت در قضیه ندارم.

پس از حمله ناتو به یوگسلاوی این پیمان اکنون تغییر کیفی یافته است. ناتو از دل جنگ سرد بیرون آمده و همواره ادعای «دفاعی» بودن داشته. این برای نخستین بار است که ناتو در خارج از مرزهای خود به یک کشور «حمله» می‌کند. اکنون اعضای این پیمان باید از خود سئوال کنند که این تغییر با قوانین اساسی‌شان که فقط جنگ دفاعی را مجاز می‌شمارد، همخوانی دارد یا خیر؟ ◻

یوگسلاوی، عراق جدید؟

هشت سال پس از حمله کشورهای غربی به عراق، بالکان در این روزها شاهد حوادث مشابهی است. نیروهای ناتو همه زرادخانه هوایی خود را بسیج کرده‌اند تا دولتی کوچک را به زانو درآورند. این روزها نیز مانند هشت سال پیش، هر روز ژنرال‌های آمریکایی کنفرانس مطبوعاتی می‌گذارند تا ثابت کنند اهداف حملات هوایی، صرفاً تأسیسات نظامی است. این بار نیز مانند هشت سال پیش، بعدها معلوم خواهد شد که میزان تلفات غیرنظامی‌ها در این حملات چقدر است. اما همین که مردم یک کشور هر روز و شب را در وحشت مرگ در پناهگاه‌ها به سر برند، کافی است تا داغ ننگ را بر پیشانی سیاستمدارانی بکوبد که سرنوشت مردم این جهان به دست آنها افتاده است.

این بار نیز مانند هشت سال پیش، به یک باره ژورنالیسم انتقادی از کشورهای غربی رخت بر بسته است. به جای پرداختن به این پرسش سیاسی که چه کسی به ناتو حق داده است تا کشوری مستقل را مورد حمله قرار دهد، روزنامه‌نگاران غربی صفحات مقالات خود را با توصیف مشخصات فنی سلاح‌ها سیاه می‌کنند.

این بار نیز مانند هشت سال پیش، کسی که غربی‌ها مدعی‌اند هدف حملات است، از بمباران‌ها آسیبی نمی‌بیند. میلوسوویچ مانند صدام حسین در پناهگاه خود نشسته است و می‌تواند از این امر احساس رضایت کند که ناتو تا چند سال خیال او را از بابت اپوزیسیونی که در یوگسلاوی وجود نخواهد داشت، راحت کرده است. غربی‌ها برای مردم یوگسلاوی، چاره‌ای جز همبستگی با دولتشان نگذاشته‌اند. در زیر باران بمب‌ها و موشک‌های ناتو، نخستین چیزی که مُرد، مخالفت با حکومت بلگراد از موضع دمکراتیک بود. اکنون صحنه سیاسی در این کشور به تصرف کامل ناسیونالیسم صرب درمی‌آید.

تردیدی نیست که شوونیست‌های صرب، از مسئولین اصلی پیدایش و گسترش بحران بالکان‌اند. این، افراطیون صرب بودند که مردم بوسنی را دسته دسته قتل عام کردند. و این ناسیونالیسم صرب است که سال‌هاست مردم آلبانی‌تبار کوزوو را آماج تبعیض ملی قرار داده است. جامعه بین‌المللی می‌تواند و باید هرجا که حقوق بشر لگدمال دیکتاتورها و شوونیست‌ها می‌شود، دخالت کند و جانب مردم تحت ستم را بگیرد. حقوق بشر، نه مسئله داخلی این یا آن کشور، که مسئله جهانی بشریت است. باید حکومت‌هایی مانند حکومت بلگراد را که پاسخ خواست‌های برحق ملی اقلیت‌ها را با گلوله می‌دهند، از طریق انزوای سیاسی، تحریم اقتصادی و دیپلماسی صلح تحت فشار گذاشت. همین سیاست را باید در قبال همه دولت‌هایی در پیش گرفت که با اقلیت‌های ملی خود رفتاری کمابیش مشابه رفتار حکومت صربستان با مردم کوزوو دارند: دولت ترکیه در مقابل کردها، دولت چین در مقابل تبت، دولت طالبان در مقابل همه ملیت‌های غیر پشتون، دولت اندونزی در مقابل تیمور شرقی، دولت مراکش در مقابل صحرای باختری، دولت اسرائیل در مقابل فلسطین، دولت سودان در مقابل قبایل غیرمسلمان جنوب این کشور، و بسیاری دیگر از حکومت‌های مجری سیاست‌های ستم ملی و از جمله آنها جمهوری اسلامی. ممکن است سرکوب ملی در بسیاری از کشورها به شدت یوگسلاوی نباشد، اما قطعاً موارد سرکوب ملی شدیدتر از یوگسلاوی در جهان بسیار است.

بدین ترتیب، با منطق ناتو، لیست کشورهایی که باید بمباران کرد لیست چندان کوتاهی هم نیست.

بهانه‌هایی که غرب برای به راه انداختن دومین جنگ تمام‌عیار خود در دهه ۹۰ عنوان کرده است آنقدر مسخره است که ارزش ندارد بدان پرداخته شود. همه می‌دانند سرنوشت آلبانی‌تباران کوزوو، دستاویزی بیش نیست و در حقیقت، هدف جنگی آمریکا چیزهایی دیگر است:

اولاً باید صربستان را به نمایندگی از سوی همه جریانات ناسیونالیستی که لبه تیز ملی‌گرایی آنها متوجه غرب و آمریکاست بر سر جایش نشاند. دولتی که نظم کنونی جهان را آن هم در اروپا زیر سئوال برد، سزایش بمباران است.

ثانیاً صربستان را باید به عنوان متحد روسیه کوبید. روسیه اگر از بحران و فلاکت فعلی اندکی رهایی یابد، رقیب استراتژیک اصلی آمریکا به ویژه در اروپاست. طبق همین سیاست است که مرزهای ناتو تا مرزهای شرقی لهستان گسترش یافته است.

ثالثاً باید سلاح‌های جدید را آزمود و زرادخانه‌ها را خالی کرد تا جا برای خرید سلاح‌های نو باز شود. باید میدان جنگ را برای نظامیان باز گذاشت تا احساس نکنند بی‌مصرف شده‌اند. هیچ اصطلاحی به اندازه مجتمع نظامی - صنعتی، که چند سال است به فراموشی سپرده شده است، معرف گویایی نیروی محرکه اصلی سیاست میلیتاریستی در کشورهای غربی نیست. ائتلاف نامیمونی از سیاستمداران حاکم، فرماندهان نظامی و صاحبان و مدیران صنایع تسلیحاتی، تمام هم و غمشان این است که بخش هنگفتی از درآمدهای مالیاتی دولت‌ها به جیب صنایع نظامی سرازیر شود. از این طریق، هم بقای صنعتی که از نظر سیاستمداران حاکم، دارای اهمیت استراتژیک است تامین می‌گردد و هم دولتمردان، سوار بر موج نظامی‌گرایی و جنگ‌افروزی، انتخابات بعدی را می‌برند. در هیاهوی گوشخراش طبل جنگ، صدای صلح‌طلبی بازنده است.

برای جنبش چپ و جنبش صلح اروپا، جنگ جدید بالکان درسی بزرگ است. اروپای غربی در حالی دنباله‌رو سیاست جنگ‌افروزانه آمریکا شده است که اکثریت دولت‌های اتحادیه اروپا و به ویژه دولت‌های چهار کشور بزرگی که در حمله به یوگسلاوی شرکت دارند (آلمان، انگلیس، فرانسه و ایتالیا) در دست احزاب سوسیال‌دمکرات است. در آلمان حتی وزیر خارجه عضو حزب سبزها که بیست سال پیش از جنبش صلح این کشور فرا روئید، توجیه‌گر آغاز جنگ با یوگسلاوی شده است. در ایتالیا، نخست‌وزیر عضو حزب چپ که از تغییر نام حزب کمونیست پیشین به وجود آمد، پایگاه‌های هوایی کشورش را در اختیار ناتو گذاشته است. ریشه هم آوایی این چنین یکپارچه غرب اروپا را باید در عین حال در تاریخ نیز جست. وقتی اتحاد شوروی و بلوک اروپای شرقی در هم شکست، هم و غم اروپای غربی و به ویژه نزدیک‌ترین قدرت به مرز یوگسلاوی، یعنی آلمان، آن شد که این کشور قطعه قطعه شود تا مبادا که از دل آن صربستان تاریخی سر برآورد. کرواسی، مقدونیه، بوسنی - هرزه‌گوین و اینک کوزوو پرده‌های پی‌درپی یک سناریو سیاسی هستند. اتفاق نظر سیاسی بین حکومتهای غربی، بین جریانهای سیاسی درون هر یک از کشورهای اروپای غربی، در بین افکار عمومی این کشورها و بالاخره بین اروپای غربی و آمریکا بر سر حمله به صرب‌ها، باید برای وجدان بیدار در اروپای غربی و جهان، ماجرای قتل ولیعهد پروس به سال ۱۹۱۴ در صربستان را بیاد آورد که بهانه شروع جنگ جهانی اول شد. جهان امروز عوض شده است، اما گویا فراموش می‌شود که منافع مشترک سرمایه‌داران و سیاستمداران همچنان بسیاری از روندها را شکل می‌دهد از اینجاست که می‌گوئیم در سال‌های اخیر، هیچ گاه ضرورت وجود نیرویی سیاسی در سمت چپ سوسیال‌دمکراسی بدین حد آشکار نشده بود. آیا وقت آن فرا نرسیده است که جنبش صلح در عرصه بین‌المللی در برابر جنگ‌افروزان قد علم کند؟ ◻

«راه‌سوم» سوسیال‌دمکراسی و فشار بازار بورس

● لافونتن: قلب در سمت چپ سینه می‌تپد نه در بازار بورس

اسکار لافونتن رهبر حزب سوسیال دمکرات آلمان و وزیر دارایی دولت ائتلافی سوسیال دمکرات و سبزهای آلمان، پس از فقط پنج ماه از شروع کار کابینه جدید، از تمام مسئولیت‌های خود در حزب و دولت استعفا داد. استعفای لافونتن که از چهره‌های بسیار تاثیرگذار در حزب سوسیال دمکرات و در جناح چپ آن بود، انعکاس وسیعی یافت و بحث‌های فراوانی را از جمله در امکانات برخورد سوسیال دمکرات‌ها به مشکلات سیاسی و اقتصادی پیش کشید. روزنامه سوسیالیستی «نویس دویچلاند» در مقاله‌ای به قلم پرفسور «المار آلت فائر» استاد دانشگاه برلین امکانات برخورد در عصر گلوبالیسم و مقاومت سرمایه مالی در مقابل اصلاحات را بررسی می‌کند.

***

اسکار لافونتن توسط شرکتهای بزرگ مالی و سرمایه مالی «اقتصاد» مجازات شد. و بدین ترتیب «بازار» اتوریته بی‌قید و شرط خود را که لافونتن به نحوی آن را زیر سئوال برده بود، برقرار کرد. بازار بورس استعفای وزیر دارائی را با جهش بورس جشن گرفت و رئیس بانک مرکزی نیز نفس راحتی کشید.

با استعفای لافونتن آخرین سوسیال دمکرات اروپایی تسلیم شد. نیروی جدیدی که در چند سال اخیر جانشین سیاستمداران نئولیبرال نظیر تاچر و کهل شده‌اند، این بلندپروازی را ندارند که پروژه سوسیال دمکراسی در «سال‌های طلایی» یعنی رشد ملی بالا و درصد اشتغال بالا را بازسازی کنند. کلینتون و بلر، دالما و ژاسپن و اخیراً شرودر و لافونتن بخوبی می‌دانند که این عمل امکان ندارد. از این رو آنها اعلام کردند که «راه سومی» را بین راه دولت رفاه سوسیال دمکراسی و راه نابودی دستاوردهای اجتماعی نئولیبرالی در پیش می‌گیرند. لافونتن و ژوسپن برخلاف بلر حداقل این تلاش را کردند که در این مسیر قدم بگذارند. از جمله وضع مالیات بیشتر برای ثروتمندان و سیاست اشتغال متناسب با نیاز برای مقابله با بیکاری. این سیاست که طبیعتاً در مدت کوتاهی که از انتخابات تاکنون می‌گذرد، نتوانست پیاده شود، مشکلی از لافونتن حل نکرد. او نیرو و مقاومت گلوبالیسم را دست کم گرفت. او در کتاب خود خوش‌بینانه گلوبالیسم را یک فرصت تلقی کرد ولی همانطور که نویسنده فرانسوی آلن مینک می‌نویسد: گلوبالیسم برای اقتصاد و برای «بازار» یک فرصت و یک شانس برای انباشت سرمایه است. از دو دهه پیش بهره پول بطور واقعی بالاتر از درصد رشد ملی است. از این رو وام دهندگان بزرگ ثروتمند همواره ثروتمندتر شده‌اند، در صورتی در آن سو، بدهکاریها افزایش یافته است. برای افزایش ذخیره پولی، سرمایه مالی از این سوی دنیا به بورس آن سوی دنیا می‌جهد و این جابجایی‌های سریع فشار روی بدهکاران را افزون‌تر می‌کند. مانند بحران بازپرداخت وام «جهان سوم» یا بحران بورس آسیا و یا بحران بدهی‌های روسیه، برزیل، درایین کشورها ارز ملی، بر اثر فشار وام در حال اضمحلال قرار گرفته است. ولی حتی در کشورهای صنعتی نیز بدهکاری‌ها افزون‌تر می‌شود. یعنی در بخش دولتی و عمومی بدهکاری افزایش می‌یابد و ذخیره پولی خصوصی هرچه افزون‌تر می‌شود.

امکانی که در مقابل «راه سوم» وجود دارد این است که یا رشد ملی را بالاتر از بهره ببرد و یا بهره را پائین بیاورد. راه اول مسلماً به آسانی قابل دست یافتن نیست. حتی از نظر اکولوژیکی نیز غیر ممکن است که رشد را بطور قابل ملاحظه‌ای بالا ببرد. برای انجام راه دوم لافونتن بلافاصله در مقابل مقاومت شدید «بازار» قرار گرفت و در مقابل قدرت آنها امکان مقاومت نداشت. استعفای لافونتن نشان داد که در عصر گلوبالیسم اصل‌ها و فرمان‌های زیر شدیداً لازم‌اجرا است.

اول: در جهت منافع «بازار» حرکت کن و از هر کاری که منافع «اقتصاد» لطمه‌ای وارد کند، اجتناب کن.

دوم: مالیات‌های سرمایه مالی را پائین بیاور.

سوم: از سیاست صرفاً به عنوان ابزار تاثیرگذاری از طریق وسائل ارتباط جمعی روی مردم استفاده کن تا از این طریق بتوانی آنها را با خودت داشته باشی.

چهارم: از سیاست آلترناتیو بپرهیز و اگر فکر می‌کنی که لازم است چنین سیاسی وجود داشته باشد، صرفاً در مورد آن صحبت کن و بگذار در این مورد کتاب‌ها بنویسند.

پنجم: قوانین و ارزش‌های دمکراسی را فراموش کن، فراموش کن مردم با اکثریت آرا تو را انتخاب کرده‌اند که مستقل باشی و فقط اتوریته مشروع آنها را بپذیری و آن قانون اول را آویزه گوش کن که هیچ اتوریته‌ای غیر از اتوریته غول‌ها قابل گردن‌گذاری نیست. و اکنون ای سیاستمدار اقتصادی مدرن عصر گلوبالیسم به آرامش به «راه سوم» برو و بگذار بیکاری، بیکاری بماند. «بازار» از آن سودهای بسیار می‌برد. ◻

برگردان: شهلا فرید